

ظہور محمد مصطفیٰ

(صلی اللہ علیہ وآلہ)

ترجمان : تاریخہ مجاہد گئی رسول اکرم و حواء کی کوئی باعتراضات خاورش۔۔۔ صدر

در مسائل :

امعراج - شق القمر - تعدد زوجات

تألیف :

حسین رفیع پور

مدیر روز نامہ بہاول

چاپ اول

حقوق چاپ محفوظ و محفوظ است ہے

شرکت نسبی حاج محمد حسین انبیاں شریک

تہران - ۱۳۳۶ھ

سایر تألیفات و تصنیفات مؤلف این کتاب

- ۱- احوالات علمی مرتضی (ع)
- ۲- تاریخ و جغرافیای سبزوار
- ۳- تاریخ سلاطین سرداری سبزوار
- ۴- شرح زندگی ابن ایمان فریومندی
- ۵- سلسله هیگالی و حسنات وزیر سلطان محمود غزنوی
- ۶- خواجه نظام الملک و حسن صباح
- ۷- خوشیهای بشر
- ۸- غوغای و دستار و زرش
- ۹- دیوان اشعار «حیرات» (مؤلف)

« تفریظ »

پیشروان و چهره‌های ممتاز (صداقت‌آفرین)

رئیس محترم مجلس و رئیس هیئت مدیره

ایشان فاضلانها یکی آقای حسین رفیع پور عضو هیئت مدیره انجمن دانشوران ایران و مدیر روزنامه بهلولان بنام (ظهور مقدس حضرت محمد مصطفی (ص)) تألیف و تدوین فرموده‌اند. مطالبه و مدارجات آن مورد کمال توجه قرار گرفت. «نابینکه» درباره تاریخ ولادت و ظهور پیشروان و روک اسلام محققین و دانشمندان و علمای اسلامی کتب عدیده تألیف و تصنیف فرموده‌اند لکن این کتاب از نظر جوامع‌شناسی پیاده ای ارزشیبات کسانی که از دینی و حقائق زندگی درخشان آن حضرت بی بهره‌اند. جامع و کم نظیر و کمتر نویسنده‌گان در پیرامور این مطالب غور و فحوص کرده‌اند، ندیده است این اثر ارزنده در خور استفاده اهل علم و بحث و تحقیق می‌باشد و شایسته تقدیر است، گرچه اینجانب خود را لایق تجریب و تمجید این کتاب مستطاب نمی‌دانم، چه خود کتاب معروف خود است.

«جامع خور» تمیذ منافع خود است.

«مجلسین صادر»

منابع و ماخذ کتاب

شماره	نام کتاب	نام مؤلف
۱	الکامل فی التاریخ	ابن اثیر
۲	تاریخ القرآن	ابو عبدالله زنجانی
۳	تاریخ الیعقوبی	یعقوبی
۴	کتاب الاصلام	حشام بن محمد کلبی
۵	تاریخ ابن خلدون	ابن خلدون
۶	جامع ترمذی	ترمذی
۷	اشعانی	ابوالفرج اصفهانی
۸	روح الاسلام	سید امیر علی
۹	قصص الانبیاء	استاد عبدالوہاب نجار
۱۰	فی الادب جاہلی	دکتر طہ حسین
۱۱	سیرت	ابن ہشام
۱۲	خلاصۃ التفسیر	مہدی الہی قمی
۱۳	طبقات الکبری	ابن سعد
۱۴	مقدمہ نہج البلاغہ	ابن ابی الحدید
۱۵	آمین اسلام	فخر الاسلام
۱۶	اعام علی	عبدالفتاح عبدالمقصود
۱۷	الغدیر	شیخ عبدالحسین امینی
۱۸	زندگی محمد (ص)	دکتر حسین میکل
۱۹	ناسخ التواتر	سپهر

بقیه منابع و مآخذ کتاب

شماره	نام کتاب	نام مؤلف
۲۰	تاریخ مرسل و الملوك	طبری
۲۱	حبيب السیر	غیاث الدین هماد
۲۲	تفسیر	حاج ملاعباسعلی کیوان
۲۳	قبله اسلام	حاجی میرزا خلیل کمره‌ای
۲۴	تمدن اسلام	جرجی زیدان
۲۵	تاریخ و قرآن	نولدکه
۲۶	ادبیات اسلام	بنیان مولدر
۲۷	حیات محمد (ص)	ویلیام مویر
۲۸	اسلام در مشرق و مغرب	اگوست مولدر
۲۹	محمد و قرآن	جان دیون پورت
۳۰	تاریخ سقوط و انقراض روم	گیبون
۳۱	مجله تاریخی	حتفاید
۳۲	تحقیقات در اسلام	توماس کارلیل
۳۳	قهر مانان	کارلایل
۳۴	رسالات تاریخ عرب	کوسان دهر سوال
۳۵	انجیل	متی، مارك، لوقا، یوحنا
۳۶	تورات	-

« غلطنامه »

خبر اشد شد امت قبل از قرائت افلاک کتاب و انصیح فرما بود

شماره	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱	۶	۲۱	وسطحی	وسطی
۲	۹	۱۵	می پردازند	می پردازد
۳	۱۲	۱۵	بتعصب	تعصب
۴	۱۶	۲۱	ومرید	ومزید
۵	۱۷	درحاشیه	قرون	قرآن
۶	۲۰	۵	جانگذاری	جانگدازی
۷	۲۰	درحاشیه	هسانگی	دهسانگی
۸	۲۱	۹	پیش	پیش
۹	۲۱	۱۲	بری	برای
۱۰	۲۱	درحاشیه	اچه	اجنه
۱۱	۲۲	۶	خلیل	خلین
۱۲	۳۸	۱۰	ش	شده
۱۳	۵۰	درحاشیه	کره	کرده
۱۴	۷۵	۲۰	تعمیر مکه	تعمیر قبله
۱۵	۷۸	۱۸	حسن	حسن
۱۶	۹۱	۱۹	تا دشمن	نا دشمن
۱۷	۹۴	۲۲	بغلبوا	بغلبوا
۱۸	۹۶	درحاشیه	انگستان نشان	انگستان نشان
۱۹	۱۰۳	۴	جنگ	جنگ
۲۰	۱۱۷	۹۰	آمده	برآمده
۲۱	۱۲۱	درحاشیه	بخس سوء	بخش سوء
۲۲	۱۲۸	۱۸	پیغمبر اسلام	پیغمبر اسلام
۲۳	۱۳۱	۲	نمورند	نمودند
۲۴	۱۳۵	۳	گردید	گوریدند
۲۵	۱۳۷	۳	بنی قریظه	بنی قریظه
۲۶	۱۳۷	۱۶	وارو با	وارو با
۲۷	۱۳۹	۲۴	بی	آیه ای

بقیه غلطنامه

خوارشمندهاست قبل از قرائت افلاط کتاب را نه صحیح فرمائید

شماره	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۸	۱۴۲	۸	ست	است
۲۹	۱۵۳	در حاشیه	اودا	اورا
۳۰	۱۶۹	در حاشیه	جبل	جعل
۳۱	۱۷۱	۸	ثانیاً زیر!	ثانیاً
۳۲	۱۷۷	۲۰	منعقدین	منقذین
۳۳	۱۷۸	۱	عبدای	عمده ای
۳۴	۱۸۴	۵	شکنید	بکشید
۳۵	۱۸۸	۴	فلسطین را	فلسطین
۳۶	۱۹۳	۳	برای عقده	برای
۳۷	۱۹۳	۱۹	بخوانند	بخوانید
۳۸	۱۹۴	۲	چیکیز	چنگیز
۳۹	۱۹۵	۱۱	وتستان	برونستان
۴۰	۱۹۵	۱۴	صفاصلح و	صلح و صفا
۴۱	۱۹۵	۲۰	نغان	نغان
۴۲	۲۰۴	۱۲	کی	کسی
۴۳	۲۰۵	۴	صحه (۱)	صحه (۱۶)
۴۴	۲۰۶	۱	و ابتکار	ابتکار
۴۵	۲۰۶	۱۲	تعدوا	تعدوا
۴۶	۲۱۴	در حاشیه	دوالبرقه	ذوالبرقه
۴۷	۲۱۶	۱۳	میشیند	میشیند
۴۸	۲۳۰ جمعیت مدن ۴		۴۸۰۰۰	۴۸۰۰۰۰
۴۹	۲۳۱ جمعیت مجارستان ۱۵		۴۵۹۰۰	۶۵۹۰۰
۵۰	۲۳۵	۱۲	شرق گلمنار	شرق زنگبار
۵۱	۲۳۵	۱۴	موز بوموس	موز بوموس

بیتام خداوند بخشندهٔ مهربان

« مقدمه »

هنگامیکه احکام آسمانی و قوانین ادیان و گفته‌های پیامبران را مورد مذاقه قرار میدهیم می‌بینیم ، هر کدام با عبارات مختلفی که نفس الامر همه آنها مظهر تجلی يك حقیقت باهره و يك حکمت بالغه میباشد نوع بشر را بشاهراه سعادت و سیادت هدایت کرده با تعالیم عالیه و تبلیغات سودمند مردم را بطریق صواب و کسب تقوی و فضیلت امر فرموده‌اند.

تاریخ تمدن ملل عالم نشان میدهد که پیشرفت های بشر در راه کسب علوم و فنون و صنایع و اختراعات و سایر شئون مولود ظهور ادیان و پیدایش پیامبران بوده است .

چنانکه زردشت و بودا بانیان تمدن قسمتی از ملل آسیا و موسی و عیسی هر کدام به نسبتی موجود تمدن چندین هزارساله اقوام و ساکنین سواحل مدیترانه میباشدند.

و بطور مسلم حیات اجتماعی بشر و سعادت ملل مدیون مجاهدت و بذل مساعدت و همت پیشوایان بزرگ ادیان است که چون آفتاب درخشان و ستارگان فروزان آسمان با انوار حکمت و معرفت بشر را از ظلمت و ضلالت و ذلت نجات داده‌اند

ولی باینکه میدانیم دین همیشه اساس تمدن بوده مع الوصف قبل از ظهور اسلام هیچیک از تمدن ها نتوانسته بود در تمدن های سایر اقوام اثر آشکاری از خود باقی گذارد بلکه هنگامی اثر وضعی آنها روشن شد که با تمدن اسلامی ارتباط پیدا کردند .

چنانکه طلوع تمدن اسلامی با فتح اسپانیا و پرتغال و قسمتی از فرانسه و سویس آشکار گردید تا جائیکه در جنگهای صلیبی مهمترین اثر و نفوذ خود را در بین ملل اروپا ظاهر ساخت .

بنابراین نه تنها نفوذ معنوی اسلام مؤثرترین نقش را از لحاظ بسط تمدن ایفاء نمود .

بلکه میتوان گفت موجود واقعی تمدن ملل گردیده است . زیرا بعدها می بینیم که اروپاییان در اثر تماس با ملل شرق بقانون و علوم و انواع حکمت آنها آشنائی حاصل کرده و در نتیجه کسب فضیلت موفق بکشف حقایق تازه و پیشرفتهای زیادی شده اند .

باین وصف جای بسی تعجب و تأسف است که بعضی از نویسندگان اروپائی بدون توجه باین حقیقت بارز در اثر عدم مطالعه و مذاقه در تعالیم و فلسفه اسلام، روی تعصبات خشک و گمراه کننده ای نسبت بموجود تمدن بشر و بزرگترین ناجی و هادی و آورنده آئین پاکیزدان پرستی قضاوتهای خطا و اتهامات ناروا وارد ساخته و انتقادات کورکورانه ای کرده اند .

حال آنکه اگر با نظر تحقیق و انصاف بتعالیم این نادره دوران و نابغه جهان توجه کرده و شرایط محیط و زمان و وضع زندگی اعراب را قبل از ظهور اسلام و بعد از آن مورد مقایسه قرار میدادند هرگز چنان گستاخانه پیدایش محمد (ص) را عادی و تصادفی تلقی نمینمودند . از اینرو نویسنده ضمن مطالعه و مذاقه در آثار انتقادی بعضی خاورشناسان و نویسندگان غرب پس از تحقیقات فراوان و بررسی های زیاد بدون اینکه تحت تأثیر احساسات آمیخته بتعصب قرار گیرد کوشیده است نکاتیرا که از نظر نویسندگان مغرض هنوز مبهم بوده و متأسفانه آن موارد

تاریک را ملاک و اساس انتقادات قرار داده و عبادرت بتهمت زدنیهای پیشروان و افتراهای ناجوانمردانه کرده اند در خلال شرح احوالات یکی از بزرگترین مردان گیتی (پیامبر اسلام) که با اندیشه های پاک و افکار تابناک هجرای تاریخ را تغییر داده و با تعالیم عالیه و دستورات بالغه خود اساس تمدن درخشان حیران را استوار ساخته که هنوز هم آثار گرانبهای آن در سر نوشت حیات اجتماعی اقوام دنیا نافذ می باشد آشکار سازد.

مؤلف در این کتابیکه از نظر خوانندگان میگذرد سعی کرده است ضمن حفظ جنبه های تاریخی سرگذشت محمد (ص) و قسمتی از فلسفه تعالیم اسلام را با تطبیق و استناد بآیات قرآن که بهترین مرجع و سند تاریخی است روشن نماید.

ضمناً با توجه باینکه کیفیات و خصوصیات و لطاف سخن در ترجمه زبانی بزبان دیگر کمتر امکان می پذیرد در مواردیکه ترجمه آیات قرآن برای این نویسنده ناچیز که دست بچنین امر بسیار خطیری زده مشکل مینمود برای احترام از آن تحریر ناروا متوسل با ساتیدفن شده و نیز از منابع تحقیقات و مطالعات و افکار محققین استفاده کرده است بنا بر این وظیفه دارد که در اینجا تشکر فراوان و امتنان بی پایان خود را از این عنایت و مساعدت پیدریغ بحضورشان تقدیم دارد.

حسین رفیع پور
(حیران سبزواری)

قسمت اول

وضع جغرافیائی شبه جزیره عربستان

فصل یکم

شبه جزیره عربستان از شمال بفلسطین و صحرای شام و از جنوب باقیانوس هند و خلیج عمان از خاور به حیره و دجله و فرات و از طرف باختر بیحر احمر محدود است و مساحت تقریبی آن متجاوز از یک میلیون متر مربع میباشد.

قسمت اعظم عربستان بعلت خشکی و بی آبی کم بزرع و چون در این منطقه پناهورودخانه‌ای وجود ندارد و حتی در فصول پائیز و زمستان و بهار نیز از نعمت بارندگی بی نصیب است لذا در عداد مناطق حاره محسوب میگردد و از اینرو اکثر جمعیت آن در حوالی ایالت یمن که حاصلخیزترین منطقه عربستان میباشد سکونت دارند.

بواسطه همین وضع نامساعد طبیعی مخصوصاً از این لحاظ که منطقه مزبور از دو جهت بدریا متصل میشود در قرون متمادی طبعاً از نظر بیگانگان و نفوذ استعماری مصون و ساکنین آن نیز بصحرانشینی و بیابان گردی عادت کرده در کمال فقر و فلاکت بسر میبردند.

لیکن گذشت زمان و ارتباط اقتصادی شرق و غرب کم کم توجه همسایگان را جلب و موجبات سکونت را در این سرزمین فراهم ساخت.

ارتباط اقتصادی از آنجا شروع شد که چون در روزگار قدیم حمل

و نقل کالاهای تجاری و عبور مسافران از راه دریا خطرات فراوانی در بر داشت لذا کوره راههای عربستان که از لحاظ خشکی اقصیترین راه برای مبادله کالاهای مردم هند و ممالک مجاور آن بود مورد استفاده بازرگانان قرار گرفت و باب رفت و آمد بیگانگان مفتوح گردید.

مهمترین راههای کاروان روم عربستان یکی راهی بود که از نزدیکی خلیج فارس و دجله و صحرای عربستان به فلسطین منتهی میشد و دیگری راهی که از جنب بحر احمر میگذشت و چون در طول آن خط سیرها محل مناسبی برای توقف بازرگانان وجود نداشت مسافران ناگزیر میشدند در مجاورت آبهای گوارا و کنار درختان سبز خرما توقف و استراحت نمایند به همین مناسبت نقاط مزبور بمرور ایام معمور و مرکز معاملات و دادوستد و محل سکونت مردم صحرائشین گردید.

(اوضاع سیاسی عربستان)

چنانکه میدانیم تا قرن ششم میلادی و طلوع اسلام در جهان دو دولت مقتدر وجود داشت، یکی ایران و دیگری دولت روم بود که هرچندی یکی از آنها پرچمدار و برنیمی از جهان فرماز و امی داشتند به همین واسطه قسمت اعظم عربستان باستثناء مکه و نواحی مرکزی تحت تسلط و نفوذ سیاسی آن دو دولت بزرگ قرار گرفته بود بدین معنی که نواحی شمالی عربستان و سوریه و فلسطین و مصر و شام و یونان و فنیقیه در قلمرو حکومت روم و قسمتهای جنوبی و سواحل خلیج فارس و بین النهرین تحت سلطه پادشاهان ایران بود.

ضمناً سواحل بحر احمر تا جنوب مکه نیز در انقیاد سلاطین مسیحی

حیثه بود که آنها نیز هر چندی تابع قدرت یکی از دو دولت مزبور بودند .
 از این رو ساکنین مناطق مزبور بمناسبت نفوذ سیاسی و تبلیغات
 مذهبی تابع ادیان دول فوق الذکر بودند و قبل از اینها یعنی موقعیکه تمدن
 آشور و مصر که در فنیقیه انتشار یافته بود چون میان تمدن و دین شرق
 و غرب فاصله افتاده بود باهم تماسی نداشتند لذا بهم تجاوزی نمی کردند
 لکن همینکه اهالی مصر و فنیقیه ناچار از تبعیت و پیروی عقاید دولت روم
 شدند دیگر فاصله نفوذ ادیان دول مقتدر شرق و غرب از بین برداشته شد
 لذا از آن بعد چندین بار جنگهای خونینی بین آنها روی داد و نتیجه
 این زد و خورد ها مانع از سرایت عقاید مذهبی طرفین در مناطق نفوذ
 یکدیگر گردید و بعدها هم باینکه بالاخره ایرانیان بر قسمتی از روم
 استیلا یافتند و شام و مصر تا دروازه های قسطنطنیه تحت فرمانروائی
 پیروزان دین زرتشت واقع گردید چون شاهنشاه ایران عقاید اقوام زعلی
 مغلوب را محترم می شمرد و در حوزه نفوذ و قلمرو دین مسیح حاضر نشد
 هیچ گونه اقدام برای انتشار دین زرتشت بعمل آید لذا این گذشت و
 بزرگ منشی موجب شد که حد فاصل معنوی هم بین آنها وجود آید .

بنابراین تا قبل از ظهور پیغمبر اسلام بغیر از اقلیت های کوچک عده
 زیادی از اهالی شام و مصر و فلسطین و سوریه مسیحی و جمع کثیری در
 نواحی جنوبی عربستان پیرو دین زرتشت بودند ولی حوالی هرگز
 همچنان عقیده بتخدایان مختلف خود داشته و بت پرست بودند و چنانچه
 بعداً خواهد آمد نه تنها تمدن ادیان یهود و مسیح اثر و رسوخی در آن
 ناحیه نمود سهل است که ساکنین آن مانند قرون وسطی در حال بربریت
 بسر می بردند و از هیچگونه قتل و غارت و خیانت و جنایت باک نداشتند .

اوضاع ادیان مسیح - زرتشت - بت پرستان عرب (وضع دین مسیح)

قبل از اینکه بوضع مسیحیت قرن ۷۲۶ میلادی اشاره شود برای روشن شدن اذهان خوانندگان باید قدری بعقب برگشت. درهائیکه پنجم میلادی یکی از کشیشان یونان بنام اتیچس درباره جنبه ملکوتی و ناسوتی عیسی صاحب عقیده و رأی خاصی گردید شروع بتبلیغ و ترویج فرضیه خود نمود چون دارای نفوذ کلام بود باندك مدتی پیروان زیادی پیدا کرده و مکتبی بوجود آورد.

اتیچس عقیده داشت که جسم عیسی برخلاف افراد عادی شبیحی لطیف بوده و جنبه ملکوتی و ناسوتی او در اثر امتزاج و ارتباط و اتصال بیکدیگر (هر دو) دارای يك خاصیت بوده لذا در انظار وجود او باشکال گوناگون جلوه مینموده است.

از طرفی اولیای دیگر دین مسیح که برای حفظ سیادت خود وجود این مکتب را منحل و عقیده عروج فرضیه و پیروانش را باطل دانستند برای تعطیل دستگاه اتیچس قیام کرده مریدان خود را بمبارزه واداشتند، این کشمکش ادامه داشت تا بالاخره در اواخر قرن پنجم و بعد از آن منجر به تقسیم فرقه‌های مختلفی گردیده از آن پس هر يك از دسته‌ها و فرقه‌های مزبور برای اثبات نظریات و توسعه عقاید خود بجعل اخبار و روایات پرداخته درباره معجزات قدسین دروغهای محیر العقول و افسانه‌های حیرت آور ساختند مخصوصاً کشیش‌ها ضمن ترویج عقاید خرافی بسا رفتار زشت و افعال ناپسند و اعمال بی‌عفتی، فساد اخلاق را بجائی

کشاندند که پایه ایمان مردم را نسبت بمقدمات دینی مست و عقاید افراد را بشئون کلیسا متزلزل نمودند .

از طرفی کشیش ها که در طول چند قرن معنای بر خلق حکومت میکردند در اثر بی اعتنائی مردم بمقامات روحانی چون زوال حکمرانی و سیادت خود را نزدیک میدیدند بعملیات حادی دست زده هر روز مرتکب خیانت و ظلم و وحشی گریهای تازه ای میشدند و با این رویه نامطلوب و عنیف موجبات تشدید تشنج دیانت مسیحی را فراهم ساخته تا جائیکه هرج و مرج و فساد اخلاق بین توده رواج و افکار آنها را بکلی منحط کرد .

با وجود این چون وضع سیاسی امپراطوری روم در آن ایام دارای شوکت و اقتدار زیادی بود این اختلافات نمیتوانست در آن تاثیر کلی داشته باشد بلکه در اثر کشمکش هائی که بین فرق مختلف وجود داشت امپراطورها آزادانه میتوانند بامور سیاسی خود بهتر رسیدگی کنند چنانچه یکی از امپراطورهای روم بنام قسطنطین توانست برای استحکام حکومت و نفوذ سیاسی مملکت بوسیله مبلغین و عوامالی چند دین مسیح را در مصر و شام و یونان شیوع و تبابه حبشه انتشار دهد .

از اینرو کم کم دسته هائی از رهبانان و تارکین دنیا که تحت تأثیر ارهام و خیالات پوچ قرار گرفته و جز عطالت و بطالت عمر کاری نداشتند در عربستان متفرق شده و بعد از اینکه قوام یافتند برای توسعه و قبولاندن عقاید موهوم خود گاهی با اسلحه بشهرها حمله کرده مردم بی پناه را با تهدید و زور شمشیر بسوی کلیساها گسیل میداشتند .

جز ایندسته در میان مسیحیانی که در صومالی شبه جزیره مزبور

اقامت داشتند فرقه‌های ناپاک دیگری بودند که مریم راجز و اقامیم ثلاث محسوب کرده و او را بمرتبه رتبه النوعی رسانده بودند و بقدری خرافات در بین آنها رسوخ کرده بود که نحوه رسوم کیش مسیح بمراتب سخیف تر از آداب بت پرستان شده بود چنانچه همان قسم که بت پرستها در نیایش از باب انواع علاقه نشان میدادند مسیحیان هم اوقات خود را صرف پرستش فرشتگان و قدسیان و شهداء می نمودند و حتی از این مرحله هم تجاوز کرده در کلیساهای دمشق و حلب و اسکندریه آثار عتیق و نقوش سنگین رنگ آمیزی شده را با اعتقاد کامل ستایش میکردند و رویهمرفته خرافات و اختلافات و مظالم پیروان مسیح عرصه زندگی راتنک و تاریک کرده بود.

وضع دین زرتشت

همانقدر که دین مسیح دستخوش انحرافات و خرافات شده بود دین زرتشت هم در آن ایام دست کمی از وضع مسیحیت نداشت و چون تشریح وضع اسفناک آن از گنجایش این کتاب خارج است لذا از تفصیل خود داری و اختصاراً بدکر آن می پردازند.

اولیای دین زرتشت هم در این ایام مدار بحث و انتقادات را روی چگونگی یزدان و اهریمن کشانده و اختلافاتی بوجود آورده بودند، فرقه ای طرفدار تعلیمات مانوی و دسنه ای پیرو عقاید مجوس بودند از این جهت پیروان این دو عقیده متضاد که تمام امور جهان و عالم خلقت را تحت تأثیر نیروهای خیر و شر دانسته با فرضیه‌ها و نظریاتی که هر کدام در مورد صور خدایان خود ابراز میداشتند همیشه گرفتار جنجال و

گشمکش های ناراحت کننده وجدال مذهبی بوده از مغز پیوست پرداخته و روح دین زرتشت را دچار تزلزل و اختلال ساخته بودند تا حدیکه اگر زرتشت مراجعت میکرد نمیتوانست دین خود را بشناسد.

ولی با وجود آن همه اختلافات دولت ایران مانند دولت روم نه تنها از آن تشنجات باکی نداشت بلکه چون نیرومند و مقتدر بود از این اختلافات و سرگرمی ها استفاده کرده فرصتی برای تقویت نیروی دولت و اجرای برنامه های سیاسی پیدا کرد و موقعیت خود را در میان سایر کشورهای ملل تابعه تحکیم مینمود.

چنانکه توانسته بود با فراقت خیال راه را برای انتشار دین زرتشت در بین مردم نواحی جنوبی و سواحل خلیج فارس و بین النهرین باز نماید. با این وصف اساس دین زرتشت متزلزل و بیرون آن از حقیقت دور افتاده بودند.

بت پرستان عرب

چنانکه قبلاً شرح آن آمد تا قبل از ظهور اسلام عقاید مذهبی مردم هر منطقه از عربستان از نقطه نظر تسلط دولت ایران و روم تابع عقاید دینی آن حکومت ها بودند و در تمام این سرزمین فقط مکه و نواحی مرکزی از استیلا بیگانگان محفوظ مانده بود و با اینکه شهر مکه که در سر راه یمن و فلسطین واقع شده و راهی نیز به بحر احمر دارد و بواسطه وجود چشمه های آب محل استراحت کاروان ها و بازرگانان و مسافرین یهود و مسیحی بود مع الوصف تا پیدایش اسلام هیچیک از عقاید مذهبی یهود و مسیحی در آن جا رسوخ نتمود و مردم آن بت پرست بودند.

بطور مسلم اهالی مکه تا قبل از ظهور ابراهیم همه از باب انواع را ستایش میکردند و همینکه ابراهیم خداپرستی را ترویج کرد و قسمت اعظم مردم عربستان بخدای یگانه معتقد شدند اهالی مکه نیز بدین ابراهیم گرویدند چنانچه تاریخ میگوید بنای کعبه بدست ابراهیم و اسمعیل گذارده شد و مردم مکه هم مسلماً در ساختن خانه خدا شرکت نموده اند زیرا اگر جز این بود یعنی اهالی تابع دین ابراهیم نشده بودند بنای کعبه بدست آن دو امکان پذیر نبود.

ضمناً از دو پیغمبر فوق الذکر که بگذریم طبق اسناد تاریخی باز چندین پیامبر از نسل ابراهیم ظاهر گردیده که در میان اهالی عربستان نشوونما کرده پرستش خالق را ترویج نموده اند.

بنا بر این مردم مکه و قسمی از عربستان سالیان متمادی پس از ابراهیم به پرستش خدای یگانه می برداخته اند حال چه شده است که بعداً از خدا پرستی عدول کرده مجدداً به بت پرستی گرازمیدانند و موضوعی است که تاریخ در آن مسکوت میباشد.

لکن بعضی از نویسندگان بفرضیه های اشخاص جنبه تحقیقی داده و نوشته اند که درین مردم خداپرست عربستان فضلاء دانشمندان ظاهر شدند که بواسطه تسلط بر علوم و نجوم و کواکب و پیش گوئی در انظار محترم بوده چون آن دانشمندان کواکب و سیارات را از مظاهر پروردگار یگانه میدانستند و احياناً در حضور مردم هم تحسین و تمجید میکردند لذا مردم نادان که از درك حقایق محروم و بی بمعنی الوهیت نمیبردند گمان میکردند که دانشمندان مزبور نوابت و سیارات راستایش میکنند از این جهت آنها متدرجاً ستارگان را بجای یزدان بی همتا پرستش کردند

تا اینکه متوجه سقوط سنگهای سماوی یا کوه های آتش فشانی شدند و آنها را بعنوان مظاهر ستارگان محترم دانسته تا جائیکه بعد پرستش رساندند .

باین نحو بت پرستی مجدداً معمول گردید مضافاً باینکه برای خوش آمد آن سنگهای بیجان ، آدمیان را قربانی میکردند .

رسوم و اخلاق اعراب

پس از عیسی چون یکی از امپراطوران روم تحت تأثیر تلقینات شاگردان مسیح واقع شده بود پرچم مسیحیت را بدوش گرفت و بوسیله مبلغین و عوامل خود قسمتی از مردم عربستان را اواراد بقبول دین مسیح نمود ، گرچه بلاشک عده ای از اعراب با میل و رغبت بدین مزبور گرویدند لکن چون سابقاً بزرگان عرب که در نتیجه مسافرت ها شاهد اختلافات و جادو جنجال مسیحیان شام و حیره و حبشه بودند و میدیدند که چگونه بانحریفات قوم یهود بجان یکدیگر افتاده بمال و حیثیت و حیات هم ابقاء نمیکند لذا سابقه زهر آگینی در ذهن آنها باقی گذارده بود از طرف دیگر چون بتعصب بت پرستی هم این احساسات تنفر آمیز را تحریک مینمود . بزرگان آنها اعمال سوء اولیای ادیان یهود و مسیح را با تبلیغ و انتقاد بمردم گوشزد کرده بر بت پرستی که دین اجدادشان بود استوارتر می نمودند از اینرو وقتی که عوامل امپراطوری مردم را مجبور بقبول دین مسیح می ساختند آنها ظاهراً ناگزیر از تبعیت بودند لکن از مرحله تمییز و تظاهر تجاوز نکرد بلکه ضمن اینکه بت پرستی رواج داشت در نتیجه ارتباط و معاشرت بعدها آثار بت پرستی نیز در بین مسیحیان نفوذ نمود .

از طرفی این ارتباط چنانچه خواهد آمد برای اعراب هم اثر بسیار
وخیمی باقی گذارد .

زیر اضمن اینکه خود آنها دارای آلودگی ها و انحرافات بود در نتیجه
این معاشرت ها اخلاق مذموم مسیحیان که در آن اوقات بمرحله اعلائی انحطاط
رسیده بود بر سایر عادات و اعمال زشت اعراب افزوده تا جائیکه آنها را هم
بمنتهی درجه تنزل اخلاقی کشاند .

چنانچه اعراب که بفقروفاقه خو گرفته و بزندگی بیابانی و خوردن
نان جو و شیر شتر قانع بودند در نتیجه این مجالست و مصاحبت کم کم
بزندگان تشریفاتی آشنا شده و از آن پس با تمایل زیاد و رغبت دیوانه
کننده ای برای ارضای هوای نفسانی و تأمین زندگی مادی و اشرافی جهت
استفاده و کسب منفعت دست به عمل شنیعی زدند از آن جمله خرید و
فروش آدم بود که ذیلاً ذکر می شود .

رسم آدم فروشی

در آن زمان رسم آدم فروشی بقدری رواج پیدا کرد که در اکثر نقاط عربستان برای خرید غلامان و کنیزان مؤسسات و سیعی که دارای سازمان ها و دوائر متعددی بود تشکیل و در هر آبادی و قریه ای شعبه مجهری از آن تشکیلات وجود داشت که دلالت زبان آور و تاجر معتبر در آنجا مبادرت بداد و ستد برده میکردند.

اساس این امر از آنجا بود که بعضی اقوام روی جهالت پدر و مادر را مالك مطلق العنان فرزند میدانستند و مخصوصاً پدر بقدری درباره اولاد اختیارات وسیعی داشت که میتواند بدون هیچگونه مسئولیت و قید و بندی بکشتن فرزند خود اقدام کند حتی فروختن و کشتن اولاد برای پدران آسانتر از فروش یا ذبح گوسفندان مینمود. روی همین اصل هر پدر بی بضاعتی در صورت ضرورت یا تصمیم فرزند خود را اعم از پسر یا دختر در معرض فروش قرار میداد و از فروش آن امرار معاش میکردند.

عذر آن ها این بود که چون فرزند نفقه خود پدر و مادر است و بعبارة الاخری از پستان مادر شیر میخورد از سفره پدر سد جوع میکند بنابراین منافع آن نیز بوالدین تعلق میگیرد.

چنانچه هیوه درخت متعلق بمالك است.

اختیارات مالکیت نسبت ببردگان بحدی منتهی نمیشد و معتقد بودند که مملوك از حقوق و مزایای بشری محروم است و خریداران برای خود هر گونه تخلفی و تجاوز و حتی کشتن را در مورد این گونه کنیزان و غلامان حق طالق خود میدانستند.

چنانکه خریدار میتواند در باره کنیزتصرف زوجیت نماید در حالیکه این گونه زواجات محروم از نفقه و صداق بودند و تازه باینجهام ختم نمیشد بلکه غالباً از وجود آن زنها مانند حیوانات بهره برداری میکردند با این تفاوت که برای حیوانات حد اقل علوفه فراهم کرده بخوردشان میدادند ولی زنها هیچگونه جیره ای نداشتند .

اگر خریداری احیاناً نمیخواست از وجود کنیزی استفاده جنسی کند با بهای بیشتر بدیگری میفروخت یا بعنوان اجاره طبق شرایط و قرارداد خاص برای مدت معینی بطلبان آن مطاع کم بهاء واگذار میکرد و برای این خریدار هم حق تصرف زوجیت محفوظ بود .

فرزندانی که از این گونه کنیزان (زوجات) بوجود میآمد قاعدتاً غلام یا کنیز محسوب و در معرض بیع و شراعی قرار میگرفت .

غالباً بعضی افراد کنیزان بیشماری را بعنوان زوجه برای تواند و تناسل در اختیار داشتند تا همانگونه که هر سال از بارور شدن گوسفندان و شتران خود بهره مند میشدند از فروش فرزندانیکه از آن کنیزان بعمل میآوردند استفاده کنند و این قبیل اشخاص اکثراً صاحب مؤسسات آدم فروشی بودند .

زیرا فقط از نسل و تولید خود سالیانه بیش از ۳۰ تا ۴۰ کنیز و غلام بطور عادی میفروختند و این گونه معاملات رشته وسیع و تجارت پر منفعتی برای عده کثیری در برداشت از جمله استفاداتی که مالکین از غلامان و کنیزان داشتند این بود که زر خرید را بکسب صنعت و هنر و فنون رقص و موسیقی و اداری کرده و پس از تکمیل آنها را بصورت اجاره در اختیار مؤسسات صنعتی یا نزد نوازندگان و رامشگران میگذازدند و اگر کنیز یا غلامی پس از چند ماه یا چند سال میتواندست از مزد خود و جوهری جمع

کرده تشکیل مؤسسه مستقلی بدهد (که اکثر هم در این امر اجبار داشتند) در آن صورت تمام درآمد بمالك تعلق داشت منتهی چون ممکن بود مملوك گاهی از درآمد بطور محرمانه ذخیره کرده یا انعامی دریافت دارد که مالك ملتفت نگردد استقلال شغل را بشاگردی ترجیح میداد.

گاهی نیز مالك با مملوك قراردادی بصورت مقاطعه بسته بکنیز یا غلام اجازه میداد که برای خود کار کند مشروطه بر اینکه در هر روز فلان مبلغ بطور قطع بپردازد و با وجود آن باز مالك بمآزاد درآمد مملوك تجاوز میکرد اما در صورتیکه درآمد مملوك بآن اندازه نمیشد که کفافی پرداخت تعهد را بنماید مالك بانواع عقوبت و مجازات از قبیل داغ کردن دست و پا و قسمتهای لگن خاصره یا هر يك از اعضای بدن مملوك میپرداخت و بهر حال مبلغی را که جز و بدهی مسلم او میدانست و بنام ضریبه خوانده میشد وصول مینمود.

بالا تر از موارد فوق الذکر يك عادت بسیار عنیف دیگری در بین آنها معمول بود که قلم از شرح آن شرم دارد لکن از آن لحاظ که نمونه ای از طرز اخلاق و عادات و رسوم اعراب قبل از اسلام در نظر خواننده مجسم شود بذکر آن میپردازد.

در بین این مالکین افرادی بودند که در عین حالیکه عده زیادی از این کنیزان در عداد زوجاتشان بود آنها را وادار بعمل زنا میکردند تا از این راه درآمد سرشاری برای ارضای هوای نفسانی و تشکیل زندگی مهیبل تری که لازمه تن پروری و شهوت رانی بود کسب نمایند و نه تنها این عمل را قبیح نمیدانستند بلکه برای آنها امری عادی و مرید شأن و مقام میدانستند و بدینوسیله هر روز بر تعداد فواحش و تیره روزان می افزود

و کار فساد اخلاق و فحشا بمنتهی درجه و خامت رسیده بود. (۱)
 و تا قبل از ظهور اسلام این گونه اعمال و رفتار و رسوم بقدری رواج
 داشت که ذکر تمام آنها مستلزم طبع کتاب جداگانه و قطور است، بهر حال
 عصر مزبور بلاشک نه تنها از تاریکترین اعصار تاریخی و پست ترین
 مراحل اخلاقی مردم شبه جزیره عربستان محسوب میشود بلکه هنگامی
 که اوضاع سایر اقوام را در این دوره تاریخ بررسی میکنیم می بینیم سایرین
 هم از لحاظ اخلاقی دست کمی از مردم عربستان نداشته اند حال باید
 توجه داشت که در این اوضاع و احوال چه نیروئی غیر از تعالیم پیشوای
 بزرگ اسلام و اندیشه های فرزندان و افکار تابان محمد (ص) میتواند
 چنین مردم فاسد را بر راه راست دلالت کند.



ظهور محمد (ص)

در آن هنگامیکه ابرهای تیره و تاریک بر چهره رطله ت تاریکی آسمان را
 فرا گرفته و افکار ظلمانی و اعمال ناپسند و ریب و ریا و دروغ و دزدی و
 هزاران گونه تباهی و مناهی مانند بیماری مزمن سرطان در بیکر اجتماعات
 بشری ریشه دوخته و اخلاق اکثر مردم را فاسد کرده و در درکات تنزل
 صفات حیوانی سقوط نموده بودند.

در آن زمانی که ساکنین شبه جزیره عربستان قتل و غارت و
 جنایت را که از مظاهر شرک و بت پرستی میباشد جزو افتخارات خود
 محسوب میکردند.

در آن ایامی که حتی نجبا و اشراف عرب فرزندان خود را بدست خویشتن زنده بقعر گور میسپردند .

در آن اوقاتی که سلاطین و رجال سیاسی جهان آسایش و امنیت را از اقوام سلب نموده و زندگی را برای مردم طاقت فرسا و دشوار کرده محیط را بصورت زندان با اعمال شاقه در آورده بودند .

در آن روز گاری که اولیای دین مسیح در هر کشور و منطقه با اعمال ظالمانه و تجاوزات بی باکانه همکیشان خود را آواره بیابانها و بیخواره ها کرده و به جنگلها پراکنده و حیات آنان را دستخوش خطرات و حوادث فلاکت بار ساخته و ارکان ایمان و بنیان خداپرستی را درهم ریخته دین را ملعبه اغراض و وسیله ارتزاق خود قرار داده ملوث بآلودگی های شرک نموده با ضربات نابود کننده خرافات جاهلانه روح دین را متاثر کرده بودند .

در يك چنین هنگامی خالق یکتا و آفریننده بی همتا از آسمان مشیت خود نجات دهنده و هدایت کننده بشر محمد پیغمبر بزرگ (ص) را بسوی کمراهان وادی ضلالت و بیماران جهل و غفلت فرستاده و مأمور فرمود تا با انوار حکمت بالغه و معرفت باهرة خود پرده ظلمت را ببرد و کور دلان را بصراط مستقیم ببرد .

ازدواج عبدالله و آمنه و ولادت محمد (ص)

بنابقول اکثر مورخان عبدالمطلب هفتاد ساله بود که در صد تا هشتاد ساله عبدالله بر آمد و آمنه دختر وحب را بعقد ازدواج پسر بیست و چهار ساله خود در آورد .

عبدالله پس از زفاف سه روز دیگر در خانه عروس بسربرد و روز چهارم بقصد تجارت مکه را ترک و بسوی شام عزیمت و آمنه را در حالیکه حامله بود بجای گذاشت پس از چند ماه در هنگام مراجعت بطرف مدینه رفت تا از خویشاوندان خود دیدن کند لیکن چند روزی نگذشت که در اثر کسالت شدید بستری و همراهانش بسوی مکه حرکت کرده عبدالله را تنها گذاشتند .

چون عبدالمطلب از مرض فرزند خود باخبر شد حارث پسر ارشد خویش را بمدینه فرستاد که در صدد مداوای وی بر آمده و پس از اینکه عبدالله بهبودی حاصل نماید او را همراه خود بمکه بیاورد ، ولی حارث وقتی بمدینه رسید که برادرش یکماه بعد از حرکت کاروان بدرود حیات گفته بود .

آمنه از خبر مرگ همسر جوانش داغدار و انتظار زن جوانی که آرزو داشت در پناه عبدالله هم آغوش سعادت شود مبدل بیاس و حرمان گردید .

« ولادت »

عوزخین در سال و ماه و روز ولادت نبی اکرم اختلاف دارند ولی تاریخی که سندیت و اعتبار دارد و اکثر نویسندگان آن را تصدیق دارند آنستکه شب دهم نوالهبر سال ۵۷۱ میلادی محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبدالمنافی بن قصی بن کلاب بن مره بن کعب بن لوی بن غناب بن فهر بن مالک بن نصر بن کنانه بن خزیمه بن مدرکه بن الیاس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان (ع) در شهر مکه از بطن آمنه بدنیا آمد و همینکه عبدالمطلب

خبر شد خوشحال بخانه عروس خود شتافته مولود را از آغوش مادر گرفت و بطرف کعبه روانه شد.

پس از طواف، آن مولود مسعود را نام گذاری و بخانه برگرداند، با اینکه آمنه از تولد فرزند دلیند خود خوشحال بود ولی هر لحظه ای که بچهره معصوم مولود خود می نگریست بی اختیار خاطره جانگذاری افکار او را پریشان میساخت و طوفان غم قلب او را مقلب مینمود، تاسف و ناراحتی آمنه از این بود که چرا فرزندش بی پدر است، بهر حال التهابات و سوز و گذارهای درونی اعصاب آمنه را ناراحت می نمود و همینکه محمد چهار ماهگی رسید در جستجوی دایه ای بر آمدند (۱) و بچندتن از زنان بدوی مراجعه شد ولی چون اجرت زیادی مطالبه میکردند و اکثر آنها بعلمت اینکه از طفل با پدر بیشتر استفاده میکردند از گرفتن آن طفل خود داری کرده معامله صورت نمیگرفت تا عاقبت حلیمه زن حارث چوپان و فرزند ابی ذریب که از قبیله بنی سعد بود پرستاری کودک را بعهده گرفت و او را با خود بدهکده ای نزدیک کوه طائف که در شرق مکه میباشد در حلیمه کم کم چون معذوب چهره خندان و تبسم های شیرین محمد (ص) کردید با عشق و افر و علاقه فراوان او را نگهداری و پرستاری مینمود.

شیماء دختر حلیمه روزها با کمال علاقه از محمد (ص) پذیرائی و توجه میکرد و حلیمه از مراقبت و پرستاری هیچگونه مضایقه ای نداشت تا دو سال گذشت و کم کم طفل رضیع بمناسبت پرستاری دقیق و زندگانی ساده و آب و هوای صحرا بسرعت رشد کرده و ملاحظت و زیبائی و تناسب

۱- بن حنفه برای فرسود بود که اطفال خود را برای بزرگی و نگهداری بدایه می بردند. (این رسم عبور هم در بزرگان مکه معمول است که اطفال خود را بزور تبسم طائف هشتم بلکه تا هجدهگی بصحرا میبرند)

اندام او بی اندازه جلب توجه مینمود .

چون مدت رضاع بگذشت حلیمه او را بمکه آورد بامنه تحویل داد (۱) ولی بر حسب تقاضای آمنه او را مجدداً با خود بصحرا برد .

محمد (ص) پنجسال در میان طایفه بنی سعد اقامت کرد و از هوای آزاد و فضای آرام و پاکیزه بیابان استفاده مینمود .

او در مکتب آزادی صحرا نشینان درس استقلال نفس میآموخت و همین عوامل موجب تقویت قوای جسمی و نیروی دهانگی او میگردد .

محمد (ص) در این سن احساس میکرد که زندگی صحراگردی با طبع بلند و روح بزرگ او بیش از آن سازگار نیست و مانند این است که تمایلات و بینش های درونی او در جستجوی مطلوب دیگر نیست ، آری او از درون طوفانی خود الهام میگرفت و برای تعیین سر نوشت خویشتن آرام نداشت و در انتظار حادثه ای بود ، هنل اینکه میدانست دیگر حلیمه بری پرستاری او و وظیفه ای ندارد و باید با آغوش بازار اجتماعات شهری پناهنده شود ، تا عاقبت حلیمه او را بمکه آورد و بآمنه سپرد و بعدها از فرزند رضاعی خود بهره ها برد .

مناصب اجداد محمد (ص)

پس از عموالقه طایفه جرهم در شهر مکه حکومت میکردند و تاعهد مضاض بن عمرو ریاست آن طایفه اداعه داشت .

ولی در نتیجه بیعلاقگی و سهل انگاری اهل مکه آب زمزم که

(۱) بعضی نوشته اند شیخی حلیمه بمکه عمو صحن کردن بر اعر محمد (ص) همیشه او را برعه کرد میان روسانه (در قسمت پست) خنل خال سیاهی مشاهده کرد و سرور خود حارب گشت و خون آن روان در ابر عقیقه خراهی حال را سانه : رتباط با ساطین واحفه ممانند لذا از وحشت او را بمادرش برگردانند .

از لحاظ خوشگوازی در آن منطقه منحصر بفرد و برای آنها جنبه حیاتی داشت بکلی خشک گردید از طرفی هم عربهای خزاعه برای در دست گرفتن حکومت مکه طغیان کردند لذا مضاض برای احتیاط قعر زمزم را حفر کرده دو آهوی طلا و مقداری اشیاء قیمتی را که بعنوان هدیه برای کعبه آورده بودند در چاه دفن نمود تا اگر غالب شود از دفینه خود استفاده کند لکن طایفه خزاعه قیام و مکه را گرفتند و تا زمان خلیل بن حبشیه ریاست مکه درید آن طایفه بود و مضاض دیگر دسترسی بدفینه پیدا نکرد .

قصی بن کلاب

در سال ۴۰۵ میلادی قصی جد پنجم رسول اکرم (ص) در شهر مکه از سلب کلاب و از بطن فاطمه دختر سعد بن سیدل بدنیا آمد قصی در گهواره بود که پدر او فوت کرد .

مادر قصی بعد از چندی به ریمه بن حرام شوهر کرد و طولی نکشید که باشوهر خود بشام رفت ، قصی در خانه شوهر مادر خود ناراحت بود قدری که بزرگ شد بمکه رفت و خویشاوندان او که از محترمین مکه بودند قصی را عزیز و گرامی داشتند و همینکه قصی بسن جوانی رسید حمی دختر خلیل بن حبشیه حاکم مکه را بمقتد زوجیت خویش در آورد ، پس از فوت حاجل که مصادف بانیمه قرن پنجم میلادی بود قصی بن کلاب به پشتیبانی اکثریت مکه زقریش به مقام فرمانروایی نائل آمد .
تولیت و کلیدداری و سقایت و رقادت (آب دادن و غذا دادن حاجیان و ریاست مجمع مکیان (که شباغنی بر ریاست مجلس سنا داشت) و نگاهداری

و فرماندهی سپاه که هر کدام بتنهائی منصب مهمی بشمار میرفت بعهدہ قصی محول بود .

پس از اینکه قصی بسن کهنوت رسید چون انجام امور مناصبی که داشت برایش مشکل مینمود لذا با اینکه عبدمناف پسرش در نظر مردم دارای شخصیت و اهمیت و احترام زیادی بود ولی بواسطه آنکه کوچکتر بود مناصب را بعبدالدار فرزند ارشد خود تفویض کرد.

پس از عبدالدار مناصب کعبه بدست فرزندانش افتاد ولی پسران عبدمناف که عبات بودند از هاشم - عبدشمس - مطلب - نوفل درصدد برآمدند زمام امور را از کف عموزاده های خود بیرون آورند لذا قریش دو قسمت شدند یک قسمت بطرف فرزندان عبدمناف متمایل و نیمی از فرزندان عبدالدار حمایت میکردند و چیزی نمانده بود که کار بزد و خورد و خونریزی بکشد ولی در نتیجه وساطت بزرگان بصلح انجامید و مقرر گردید تولیت کعبه و پرچمداری و ریاست مجمع در دست پسران عبدالدار و سقایت و رقادت با فرزندان عبدمناف باشد و این صلح و سازش و تقسیمات تا ظهور اسلام بقوت خود باقی ماند.

هاشم بن عبدمناف

هاشم از مردان ثروتمند مکه بود و حاجیانی را که برای زیارت کعبه میآمدند با مال خود و کمک مردمان مکه پذیرائی میکرد و سقایت و رقادت مکه را داشت ، در زمان او بعزت خشکسالی مردم بقحطی دچار شدند هاشم از دارائی خود مردم را اطعام میکرد و آنها را از رنج قحطی نجات داد و سطح زندگی اهالی مکه را بالا برده در تمام عربستان شاخص

نمود ضمناً با امپراطور روم و امیر عثمان قرارداد حسن همجواری بست و برادر او عبد شمس نیز با پادشاه حبشه قرارداد تجارتهی منعقد کرد و در اثر لیاقت و حسن تدبیر تجارت مکه رونق بسزائی گرفت

هاشم سالهای زیادی با عزت و شوکت باین سمت زندگی مینمود، وی در سن بیبری در سفر شام سلمی را که زنی از خاندان نجیب بود بعقد خود در آورد و از او فرزندی بنام شبیه داشت که در مدینه نزد مادر خود بسر می برد.

مطلب

پس از فوت هاشم مطلب که از برادر خود کوچکتر ولی از لحاظ فضیلت و شرافت والاتر بود جانشین شد.

مطلب هنگامیکه از سفر یثرب برمیگشت شبیه برادر زاده خود را که در یثرب اقامت داشت همراه آورد، مردم مکه هنگامیکه شبیه را بر پشت شتر یک، عطلب سوار بود دیدند گمان کردند که مطلب بنده ای با خود آورده لذا او را عبدالمطلب خواندند و با اینکه مطلب برادرزاده خود را معرفی کرد مع الوصف این نام برای او باقی ماند.

« عبدالمطلب یا شبیه »

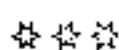
عبدالمطلب همینکه بزرگ شد اموال پدر را از عموی خویش مطالبه کرد ولی نوفل حاضر باین امر نمیشد لذا عبدالمطلب از خویشاوندان مادری خود که در یثرب بودند کمک خواست و هشتاد تن سوار خرزجی آورد و نوفل ناچار شد مائتک پدر خود را بدهد.

و قتی که مطلب در گذشت عبدالمطلب جانشین او گردید، عبدالمطلب با اتفاق پسر خود حارث بعفر زمزم اقدام کرد و در حین عمل حفر، دو آهوی طلا و شمشیر هائی را که مضاض دفن کرده بود بدست آورد و زینت کعبه نمود.

زمان عبدالمطلب در بعضی از شهرها مردم تصمیم گرفتند که معابدی بسازند تا حاجیان از زیارت مکه هنصرف شوند ولی از این عمل نتیجه‌ای نگرفتند.

منجمله ابرهه هم که با آرایش معبد یمن پرداخته بود چون کسی از آن معبد استقبال نکرد بعزم ویران کردن کعبه سپاهی تهیه و برفیلی بزرگ تشسته پیشاپیش حرکت کرد ولی در مکه سپاهیان او دچار و باشندند و ابرهه باحال مرض فراری و به یمن رفت و سپاهیان او تلف شدند و خود او هم باین مرض در گذشت (این واقعه در تاریخ بنام عام الفیل آمده است) ،

چنانکه قبلا اشاره شد عبدالمطلب آمنه را بعقد فرزند جوان خود عبدالله (که در حسن صورت شهره و اکثر دختران مکه آرزوی همسری او را داشتند) در آورد عبدالله چند ماه پس از ازدواج در گذشت و عبدالمطلب در موقعی که محمد (ص) هشت ساله بود در سن هشتاد سالگی جهان را بدرود گفت .



فوت آمنه مادر رسول اکرم (ص)

پس از اینکه حلیمه ، محمد (ص) را با آمنه سپرد عبدالمطلب که هنوز در قید حیات بود سر پرستی پسر زاده خود را بعهده گرفت و

چون عبدالمطلب پیشوای قریش بود محمد (ص) در نهایت اعزاز بسر میبرد ،
چندی گذشت آمنه تصمیم گرفت که برای دیدن خویشاوندان خود
مدینه برود لذا فرزند خود را در این سفر همراه برد ، آمنه در مدینه
داستان فوت عبدالله را برای محمد (ص) تعریف و مدفن پدرش را بوی
نشان داد .

پس از یکماه توقف وقتی که بمکه بر میگشتند آمنه بین راه در
محل بنام ابواء مریض شد و در گذشت ، ام ایمن که از همراهان سفر بود
محمد (ص) را بمکه آورد محمد که در مدینه داستان فوت پدر روحش را
افسرده و در اثر ناگواری باقی گذاشته بود در این موقع که دست تقدیر برای وی
حادثه غم انگیزتری بوجود آورده بود در نج بی کسی یتیمی او تشدید و قلب او
رایشتر آزار میداد و هنگامیکه تنهامیمانند شبیحی از وحشت و کابوسی از
مصیبت و ناراحتی در نظرش مجسم و حزن و اندوه فراوانی او را ناراحت میکرد ،
شاید مقدر خدا این بود که محمد (ص) در برابر این مشقت و مرارت و
حوادث طاقت فرسای زندگی برای استقامت بیشتر و تحمل مشکلات و
ناملایمات آینده آماده شود

بهر حال این مصیبت موجب شد که عبدالمطلب با وزیادتر دلبستگی
و علاقه پیدا کند و برای اینکه وی از یتیمی رنج نبرد با کمال عظمت و
مهربانی با او رفتار میکرد و حتی در موقعیکه فرزندانش نزد او می نشستند
برای محمد (ص) قدر و منزلت بیشتری قائل میشد و او را در نزدیک خود
مینشانید .

هنگامیکه عبدالمطلب در گذشت محمد (ص) هشت ساله بود و
پدر گذشت عبدالمطلب خاطره مرگ پدر و مادر برای او تجدید شد و

همواره در مصیبت مرک او مخموم و عتائربود و با اینکه بعداً هم ابوطالب عموی پیغمبر تادم مرک از حمایت و مواظبت برادرزاده خود دقیقه ای غافل نبود مع الوصف تا زمان بعثت این حادثه حزن انگیز او را ناراحت میکرد.

ابوطالب

با اینکه حارت بزرگترین فرزند عبدالمطلب و عباس ثروتمندتر از سایرین بود، ابوطالب که در نزد قریش بسیار محترم بود در عین حالیکه چندان بضاعتی نداشت بتابو صیت عبدالمطلب عهده داری برستی برادرزاده خود شد.

هر قدر که از عمر محمد میگذشت آثار فطانت و ذکاوت و نجابت و پاک طینتی و صفای باطن او بیشتر ظاهر و در نزد ابوطالب عزیزتر و محترمتر مینمود. همینکه وی بدوازده سالگی رسید ابوطالب تصمیم گرفت بعنوان تجارت بشام برود و چون نمیخواست رنج سفر را بر برادرزاده ای که در سنین کودکی متحمل چندین مصیبت و مشقت شده تحمیل کند لذا خواست وی را در مکه بگذارد. لیکن محمد (ص) که از تصمیم عموی خویش اطلاع یافت اظهار تمایل سفر نمود و ابوطالب وی را همراه خود برد. میگویند در این سفر با بهیری راهب معروف برخورد کرد و چون چشم او بچهره محمد (ص) افتاد با او چند کلام صحبت نمود و از عظمت روح و صفای باطن و کمال عقل و ذکاوت و نشانیهایی که در او دید دانست محمد (ص) همان پیغمبری است که کتابهای مسیحی و بعضی راویان از ظهور او خبر داده اند لذا بکسان محمد (ص) گفت که از بردن وی بشام صرف نظر کنند زیرا از علائمی که در او هست ممکن است یهودیان او را شناخته نابودش کنند.

ابوطالب بمکه برگشت و چون از این سفر چندان نفعی نبرد دیگر با مختصر ثروتی که داشت عائله خود را نگهداری دینمود و تا آخر عمر ترك تجارت کرد. محمد (ص) که جز کوههای بی آب و صحرای خشک اطراف مکه جهانی را ندیده بود باغهای مصفا و درختان سرسبز و آبهای جاری شام در نظرش مانند بهشت جلوه کرده بود مخصوصاً از اینکه در آن سفر با اولیای دین صبح رو برو شده و مطالب تازه ای راجع بکتابهای آسمانی شنیده بود دیگر سکوت بچگانه برای او معنی نداشت و روح بزرگش آرام نمیگرفت از اینرو در ماههای حرام که اعراب از جنگ و مبارزه دوری میکردند بایستگان خود بیزارهای مجاور مکه میرفت و بسخنان و آثار شعرای معروف عرب توجه میکرد و بگفتار خطبا و گویندگان دقت مینمود و انتقاداتی که یهودیان و مسیحیان بر بت پرستی داشتند میشنید و بآیات تورات و انجیل که تفسیر میکردند عمیق میشد و مانند يك انسان کامل و فاضلی پیش خود تمام آنها را تجزیه و تحلیل میکرد.

چند سال بدین منوال گذشت بنا بقول مورخین همینکه سن حضرت پانزده سال رسید جنگهای چهار ساله قبائل عرب که بنام (جنگ فجار) معروف است شروع شد و محمد (ص) در این جنگ همراه عموهای خود برعوز نبرد آشنا شد و بنا بر روایتی که از پیغمبر اکرم نقل است در آن جنگ محمد بسوی دشمن تیر اندازی نمود.

محمد (ص) تا پایان جنگ که منجر بسازش و صلح گردید شرکت داشت و در این موقع دوران هیجده سالگی را طی میکرد.

روزگار چوپانی محمد (ص)

ایام سپری میشد و هر سال وضع مالی ابوطالب بیشتر رو بوخامت

میگذاشت محمد که جوانی فکور و غیور بود برای آنکه بارزندگی خود را از دوش ابوطالب بردارد تصمیم گرفت برای امرار معاش شغلی را انتخاب کند از اینرو بنابه پیشنهاد اقوام و بستگانش چند سال دیگر از روزگار جوانی را به چوپانی پرداخت.

بلاشك روزگار چوپانی شیرین ترین ایام زندگانی را در نظر او مجسم نموده است زیرا چنانچه خود گفته است فضای وسیع و هوای آزاد روز و سکوت ملکوتی شب و شکوه و جلال ماه و ستارگان فروزان او را بتجسس راز خلقت و عوالم طبیعت وادار میکرد و این دوره زندگانی وی برای پی بردن بعظمت و قدرت و حکمت پروردگار توانا و آفریننده دانا پرارزشتترین دقایق و مناسبترین فرصتی بوده است چنانکه خود او میگفت پایه های محکم و خلیل ناپذیر توحید موسی و داود در روزگار چوپانی استوار گردیده است ، محمد (ص) هم از این موهبت برخوردار گردید . باری محمد (ص) چند سالی محو تماشای مظاهر طبیعت بود و افکار دورد رازی قلب پاك او را نوازش میداد و مانند گم کردگان مقصد در جستجوی مقصود بود و چون عاشقان بی بدل برای حل مشکل میاندمیشید .

شب هنگام بارویاهای شیرین و آهنگهای دانشین موسیقی آسمانی سر و کار داشت و روح بی آلائش او در زوایای فضای لایتناهی پرواز میکرد . ابوطالب نیز بمقتضای ضعف مالی همواره در این اندیشه بود که برای برادرزاده خود شغل مناسبی پیدا کند تا روزی شنید خدیجه دختر خویلد که از زنان ثروتمند و شریف عرب بود برای انجام کارهای تجارتهی بچندن از قبیله قریش نیازمند است .

سفر محمد (ص) بعزم تجارت

شبى ابوطالب بامحمد وارد مذاکره شده شمه‌ای از ناتوانی مالی خود را بیان کرده گفت: روزگار بر من سخت میگردد و تروتنی هم ندارم که بتوانم چنانکه درخور مقام تست برای پیشرفت و تأمین سعادت صرف کنم. سپس موضوع نیازمندی خدیجه را توضیح داد و نظری را برای همکاری با خدیجه جلب نمود.

ابوطالب خدیجه را ملاقات نموده و در موضوع همکاری و ارجاع امور تجاری به محمد (ص) گفتگو کرد.

خدیجه که در مورد امانت و صداقت محمد (ص) از زبان دیگران مکرر مطالبی شنیده بود از این همکاری خوشوقت و بمحمد گفت: من دو برابر مال بتو میدهم مشروط باینکه بشام روی، وی پذیرفت و چند روز بعد باتفاق حزیمه بن حکیم و میسره که اولی یکی از بستگان خدیجه و دومی غلام وی بود بطرف شام رهسپار شد.

محمد (ص) در این سفر بمقتضای هوش و استعداد سرشار سود زیادی برد و مقداری کالای شامی که مورد نیاز خدیجه بود خریده بمکه برگشت. موقعیکه محمد وارد میشد خدیجه تاجلود در استقبال محمد ص رفت و در هنگام مناسبی حساب معاملات را کردند و میسره که در این سفر مجذوب محبتهای محمد (ص) شده بود همینکه خدیجه را دید بی اختیار از درستی و تقوی و هوش و فطانت وی تعریفها نمود بطوریکه علاقمند شد جریان مفصل مسافرت را از زبان محمد (ص) بشنود لذا از وی خواست که توضیح دهد.

محمد با بیانی شیوا و کلامی رسا و محکم آنچه را که واقع شده بود

شرح داد و خدیجه نیز با کمال دقت بسخنان وی گوش میداد ، محمد (ص) چنان سلیس و روان و گرم صحبت میکرد که خدیجه در دل بوقار و بزرگواری وی تحسین مینمود و با تسمیهای پی در پی مسرت و رضایت خود را اعلام و امتیازاتی را که محمد نسبت بسایر جوانان مکه داشت در نظر مجسم میکرد .

در این موقع محمد (ص) مرحله ۲۵ سالگی را میپیمود، چه از لحاظ اخلاقی و چه از جهت زمیندگی باوج رشد و مردانگی رسیده بود . دارای سینه فراخ و رنگی درخشان و قیافه ای موقر و چهره ای متین و گشاده و قامتی متناسب و متوسط بود، گونه های قرمز و ابروان کشیده و چشمان سیاه و نافذ و مژگان بلند او توجه هر بیننده را جلب میکرد ، بینی او هموار و باریک و لب های نازک و دندانهای سفیدش نمونه ای از برك غنچه سرخ و مروارید شغای بودند و موی مشکی و انبوه سر و صورتش بر آن همه زیباییهای خیره کننده میافزود .

خدیجه زنی صاحب جمال و ثروتمند و از طبقه شریف مکه بود که دوران چهل سالگی را میگذرانید و پدر او در جنگ فجار وفات کرده بود . خدیجه تا آن وقت دوشوهر کرده و از هر يك آنها ثروت زیادی نصیبش شده بود بهمین مناسبت هفته ای نبود که یکی از جوانان یا مردان مکه کس بخواستگاری او فرستند و خدیجه که میدانست اکثر آنها بطمع ثروت فراوانش تقاضای همسری با او را دارند از قبول این پیشنهادات امتناع مینمود لکن در این مصاحبت صفات ممتاز اخلاقی و قیافه جذاب و موقر و بیان شیرین و سخنان دلنشین محمد (ص) در دل وی ایجاد محبتی کرد که بعداً تبدیل بعلاقه زیاد تری شد و چون بصداقت و درستی و بزرگواری

وی اطمینان پیدا کرده بود بفکر ازدواج افتاد و شب هنگام این راز را باخواهر یا بقول دیگری بانفیسه دختر میمون دوست خود در میان گذاشت و وی قبول کرد در این امر واسطه شود لذا محمد را ملاقات و پس از مذاکرات موافقت وی را جلب نمود.

مراسم ازدواج

در مراسم ازدواج عمرو بن اسد عموی خدیجه و ورقه بن نوفل بن اسد پسر عموی خدیجه و از طرف محمد (ص) ابوطالب و حمزه بن عبدالمطلب حضور داشتند و مهریه وی بیست شتر تعیین گردید. محمد (ص) پس از این ازدواج چون ثروتمند و شاخص اهل مکه شده بود باینکه روابط خود را با دوستان سابق و مردم حفظ کرده و ترک معاشرت نمیکرد مع الوصف باز حسد میبردند ولی او بقدری در فروتنی و تواضع و تکریم دوستان و اشخاص پرداخت که کم کم حسد آنها مبدل به محبت و حسن شهرت و احترام گردید و همه قلباً وی را دوست می داشتند و علاقه و وفائی که خدیجه و متقابلاً محمد نسبت بهم ابراز میکردند بر احترام آنها میافزود، محمد (ص) در این موقع دارای شخصیت فوق العاده ای شده بود.

چنانکه هنگام تجدید ساختمان کعبه که در اثر سیل عظیم دیوارهای آن فرو ریخته بود و موقع جابجا کردن حجر الاسود اختلافی بین قریش پیش آمده بود فقط بحکمیت محمد (ص) تسلیم شدند و وی بارای خریدمانده آن مسئله را که نزدیک بود منجر بزد و خورد شود حل نمود و خود در تغییر دادن حجر الاسود که این کار جزو افتخارات مخصوص اشراف بود شرکت کرد.

حنفا

همین اختلاف و کدورتی که بین قریش ایجاد شده بود بالاخره منجر
 به نفاق و دوامت گردید و نتیجتاً یهودیان و مسیحیان اغتنام فرصت کرده و
 با تبلیغات مذهبی شکاف آن را زیادتر کردند تا جائیکه بعضی علناً با انتقادات
 شدید عبادت مینمودند، چنانکه در یکی از روزهای عید که اجتماع
 کرده بودند ورقه بن نوفل و عبدالله بن جحش و عثمان بن حویرت و زید بن
 عمرو (۱) ازین مردم خارج شده فریاد زدند بخدا شما گمراهید این
 سنگها را که نه می بینند و نه می شنوند و نه نفع میدهند و نه ضرر دارند
 چرا ستایش میکنید و بعد از آن نیز در هر محفل و مجلسی بتپای آنها را سب
 کرده دم از خدای یگانه میزدند و دین حنیف را که مذهب حضرت ابراهیم
 بود تبلیغ میکردند

سالهایی گذشت و روز بروز بر اکرام و احترام محمد (ص) عیا فزود
 وی وارد مراحل اجتماعی شده و از مکتب اجتماع دانش میآموخت، در
 این اوقات زندگی او آرام و بسیار راحت بود و از خدیجه دارای فرزندان
 شد که بعداً شرح آن خواهد آمد.

۲- ورقه بن نوفل پسر عموی خدیجه بود که پس از مدتها مبارزه بابت پرستی بدین
 حیثیت گریخت و بعد مسیحی شد ورقه بن نوفل یکی از علمای بزرگ رمان بود و در اوائل بعثت
 مرد و مگوبند قسسی از انجیل را به عربی ترجمه کرد و عبد الله حنسی پسر عم محمد (ص)
 بود که پس از بعثت مسلمان شد و آنقدر آزار از قریش دید که با مهاجرین بحسبه رفت و
 در آنجا مسیحی شد و در این دین بود و عثمان حویرت پسر عموی ورقه بن نوفل و زید بن حنیف
 یسویست و چون مسیحیت در رستی عربستان پامذهب ارسازگار بود به وسططه رفته مسیحی
 شد و زید بن عمرو پس از همه آزار دید و بحسب قریش افتاد و از همه سرسخت تر بود عاقبت
 از دست رنس پسام و عریان رفت و بعد از مدتی برگشت در حالیکه نه یهودی و نه نصاری بود
 قبل از بعثت فوت کرد.

محمد در کوه حرا

در این زمان بود که یهودیان و مسیحیان در ماههای حرام آزادانه و بدون وحشت از بت پرستی خورده گیری و انتقاد میکردند و بهمین واسطه وقتی که در محافل و مجالس عمومی بحث های دینی پیش میآمد محمد (ص) که مردی کنجکاو و متفکر بود درباره آن گفتگوهایماندیشید و مطالب را تجزیه و تحلیل میکرد و اکثر اوقات در حال تأمل و تفکر بسر میبرد . نبوغ و استعداد خدادادگی وی و روح بزرگش طبع سرکشی را برای وی بوجود آورده بود ، مخصوصاً هنگامیکه میدید مردم شفای فرزندان و گرفتاری و حل مشکلات خود را از آن بتان بی شعور طلب میکنند و هیچ تائیری نمیتوانند داشته باشند بیشتر او را بدتفحس و جستجوی حقیقت و آوار مینمود

آری او خود نمیدانست در عالم غیب چه وظیفه خطیری بوی واگذار شده ولی روح طوفانیس از او را نت نمیکداشت و بزنگی معنوی و روحانی و تنهایی میل و آفری داشت

این طوفان روحی عاقبت وی را بر آن داشت تا مانند متفکران عرب که هر سال مدتی خلوت کرده بعبادت و ریاضت مشغول میشدند برای وصول بحقیقت و معرفت که شب و روز افکارش را مشغول میداشت بر ریاضت پردازد .

محمد (ص) برای انجام این منظور غازی که در کوه حرا بود انتخاب و هر سال ماه رمضان را در آنجا بعبادت و ریاضت میپرداخت .

محمد (ص) شبها در کوه حرا بستارگان درخشان و آسمان زرنگار مینگریست و بقرص ماه تابان که در غره مینائی آسمان چون جامی سیمین جلوه گری میکرد دقت مینمود .

فروغ خورشید تابان که چون شعله سوزانی هیدرکسید دیدگان
اورا خیره میساخت ، بعظمت بیابانها و آسمان صاف و نیلگون نظاره
میکرده، در علت پیدایش اشیاء ، علت وجود آنها و وجود عالم خاقت و ذرات
طبیعت دقیق میشد و همه را در زوایای اندیشه های تابناک خود جستجو میسود .
در آن خلوتگاه انس و حریم قدس روح خود را با عوالم معرفت
تسلیم میکرد و مغروق بحر تفکر بود و آن همه شکوه و جلال و عظمت را
پیش دیدگان بر فروغ خود مجسم میساخت آنگاه قواره های بتهای بی
حرکت را از پیش نظر میگذراند ، سپس بر عجز و ناتوانی آن اصنام
بی خاصیت و بی کرامت اعتراف مینمود ، او با آسمانها دقت میکرد و باین
حقیقت پی برده بود که چنان تشکیلات عظیمی نمیتواند تحت نفوذ و تأثیر
فعل و انفعالات بتهای بی حرکت و بی قدرت باشد .

فصل دوم

بعثت رسول اکرم (ص)

محمد در اثر این تفکرات و احساسات باین نتیجه رسید که کسان او از راه راست منصرف بوده در گمراهی بسر میبرند. و از طرفی گفته‌های یهودیان و مسیحیان هم او را قانع نمیکرد. تا بالاخره روزی در عالم رؤیا فرشته‌ای او را مخاطب قرار داده گفت: این ورقه را بگیر و قرائت کن، در حالیکه سراسر وجود او را اضطراب فرا گرفته بود جواب داد:

خواندن نمیتوانم، در این وقت احساس کرد که فرشته گلوی وی را فشار داده و سپس رها نمود و باز گفت: بخوان و این عمل سه بار تکرار شد در دفعه سوم از بیم اینکه مبادا باز گلوی او را بفشارد گفت:

چه بخوانم فرشته گفت بخوان -

اقراً باسم ربك الذی خلق . خلق الانسان من علق (۱)

چون خواندن این آیات پایان رسید فرشته ناپدید گردید و در حالیکه آن کلمات بر لوح ضمیرش نقش بسته بود و حشمتزده بیدار شده و حیران و سرگردان در کوه حرا راه افتاد. در این وقت صدای شنید که او را باسم میخوانند، اضطراب محمد (ص) فزونی یافت و از بیم نتوانست حرکت کند، آنگاه روی خود را از آنچه دیده بود بر گرداند اما صورت زیبای فرشته در نظرات مجسم بود و در حالیکه دستخوش تحولات درونی شده بود نمیدانست بکدام طرف برود، که در

۱. بخوان نام پروردگارت که انسان را از حردی پدید آفریده

این انشاء خدیجه کسی را بجهتجوی او فرستاده بود و وی مراجعت نمود، همینکه وارد خانه شد در حالیکه سخت میلزید بخدیجه گفت مرا بیوشان خدیجه پرسید ترا چه میشود محمد (ص) که روحش از وحی لبریز و قلبش از وحشت می طپید میترسید که مبادا براء خطا رفته و مانند کاهنان حالات خاصی پیدا کرده باشد از پاسخ خودداری میکرد ولی عاقبت در نتیجه اصرار آنچه را که دیده بود نقل نمود خدیجه گفت ای محمد ص من امیدوارم تو پیغمبر این امت باشی .

آنگاه خدیجه بخانه ورقه بن نوفل پسر عموی خود رفته آنچه را که از محمد (ص) شنیده بود عیناً نقل نمود و وی گفت آنچه را که هیچکوی اگر بر محمد (ص) رسیده باشد انتظارها پایان یافته است ، سپس ورقه گفت پیغام مرا به محمد (ص) برسان و تقاضا کن از من دیدن کند

خدیجه تقاضای ورقه را بسمع محمد (ص) رساند و متفقاً بخانه ورقه بن نوفل رفتند همینکه ورقه سخنان محمد (ص) و شرح آنچه را که دیده بود از وی شنید گفت ای محمد قسم بآنکه جان من و تو در دست اوست اگر راست بگویی توئی آن پیغمبریکه یهودیان و مسیحیان انتظار آنرا دارند ولی ای محمد ترا آزار میکنند و از شهر میرانند بنا بر این خدیجه عارضه و حالات محمد (ص) را بر مظهر اراده خدا حمل کرد و بدون هیچ شك و تردیدی ایمان آورد.

محمد (ص) مأمور کار بسیار دشوار و امر بی اندازه خطیری شده بود، از آن پس شبها و روزهای زیادی فکر میکرد که چگونه و از چه زاعی قوم قریش را بدین خویش تبلیغ کند ، او میدانست که فساد و

فحشاء و ربا خوری و هزاران روش زشت و اعمال ناپسند مانند مرض مهلکی در تا روپود وجود آنها ریشه درانده . او هر روز ناظر جنایات و معاصی آنها بود . او میدانست که روح و فکر آنها آلوده بشهوات و هوای نفس میباشد .

آری محمد(ص) از دلپای سخت و ارواح خشن آن بت پرستان اطلاع داشت . بهر حال میاندیشید چگونه دین خود را تبلیغ کند که خطری متوجه او نشود؟ و اگر آنها ایمان نیاورند چه باید بکند؟ در این افکار و اندیشه های بیم زامید بسر میبرد ، و از طرفی چون دنباله وحی قطع شده بود فکر او را بیشتر مشوش کرده و گرفتاریك سكوت توام با وحشتی شده بود . همان اضطراب و انقلاب روحی که قبل از نزول وحی داشت تجدید گردید و باندازه ای غرق در این اندیشه ها بود که گمان میکرد خدا از وی بیزار شده لذا تصمیم گرفت خود را از کوه حرایبا ابو قییس پرتاب و نابود سازد در حین گرفتن این تصمیم وحی آسمانی که مدتی قطع شده بود واصل و آیاتی از سوره الضحی نازل شد . از آن پس محمد(ص) دیگر وحشتی نداشت با خدیجه نماز میگذراند تا یکی از روزها علی(ع) که نابالغ بود دید پیغمبر و خدیجه سر بر زمین نهاده سجده میکنند متعجب شد و علت سجود را سؤال نمود . محمد(ص) گفت خدای یگانه را سجده میکنیم که مرا مبعوث بر سالت فرموده تا مردم را از ضلالت و فساد و ذلت نجات داده آنها را بترك بت پرستی و اداروبه نیایش آفریننده لایزال دعوت کنم .

سپس علی(ع) را بانکار بتان و پرستش حق جل جلاله دعوت و قسمتی از آیات نازل را بر او فرو خواند و وی مجذوب و روز بعد دین اسلام

را پذیرفت و او اولین مردیست که اسلام آورد . طولی نکشید که زید بن حارثه (آزاد شده پیغمبر) و بعد از آن ابوبکر صدیق و بعد از او بترتیب بلال حبشی . جعفر بن ابی طالب . عثمان بن عفان . زبیر بن العوام . طلعت بن عبدالله . سعد بن ابی وقاص . عبد الرحمن بن عوف . ابی عبید بن حارث و پس از آن ها ابو عبیده بن جراح . ابوسلمه بن عبد - الاسد مخزومی . عثمان بن مطعون . ارقم بن ارقم و بعد از آنها عمار بن یاسر و مادر اوسمیه . ام سلمه دختر امیه بن مغیره . خولده بنت حکم . سعد بن زید . صهیب رومی خیاب بن ارت . عبدالله بن مسعود . عمار بن خنیس بن حذافه اسلام آوردند .

این عده از خوف قریش نمیتوانستند علنا تظاهر بدین اسلام کنند و هنگام نماز در دژه های اطراف مکه بقرایض دینی میپرداختند، سه سال تمام باین وضع گذشت و روز بروز در اثر آیاتی که بر محمد (ص) نازل میشد آنها بیشتر در عقیده دین خود استوار می شدند

کم کم مردم مکه ملتفت وجود دین محمد (ص) شدند ولی چون آغاز دین اسلام بود اعتدالی نمی کردند و میگفتند که عبد لات . عزى . اساف . نائله (خدایان آنها) بر محمد (ص) غلبه خواهند کرد . او نیز با عزم یولادین و تصمیم خلل ناپذیری هر روز در تقویت ایمان پیروان خود میکوشید و بر تعداد آن ها می افزود و پس از سه سال دعوت مخفیانه بموجب نزول آیه (هدایت) خداوند امر فرمود که ای محمد (ص) مترس و آشکارا تبلیغ کن و کسان خود را بترسان و از مشرکان کناره گیری کن .

از اینرو علی (ع) را خوانست و وسیله وی چهل تن از بستگان خود (قریش) را بصرف شام دعوت کرد .

در آن شب موعود ضمن کسانی که حاضر شدند . ابوطالب حمزه . عباس . ابولهب بودند ، پس از صرف شام چون ابولهب مقصود پیغمبر را از آن دعوت میدانست قبل از اینکه محمد (ص) مقصود خود را تا پایان بیان کند وی از جای برخاست گفت : برخوردار باد کسی که محمد را به ساحری منسوب کرده . سپس پیغمبر را مخاطب قرارداد گفت : ای محمد واجب است که بنی هاشم ترا بزنند اندازند تا روی عیش و خوشی نبینی ، از تو گذشتن بهتر است که باقوم عرب جدال و قتال کنیم . این بگفت و همه را متفرق کرد .

چندی گذشت بار دیگر بوسيله علی (ع) همان چهل تن را دعوت کرد و ابولهب بخيال آنکه این بار هم سراب قریش را متفرق کند دعوت را پذیرفت لیکن محمد (ص) قبل از صرف غذا و پیش از آنکه به ابولهب مهلت بدهد با سخنان بلیغ و فصیح آنها را بترك بت پرستی و ستایش خداوند یگانه دعوت کرده بعد گفت : کیست که دعوت مرا قبول کرده و بعد از من برادر و وصی من گردد؟ هنوز این کلام باآخر نرسیده بود که ابولهب مغالطه کرده و گفته های پیغمبر را مسخره نمود ولی علی (ع) برخاست و گفت : یا محمد من که از همه مدعوین کوچکترم ترا به پیغمبری قبول و گفته های ترا حمل بر درستی میکنم بادوستانت دوست و با دشمنانت دشمنم . لذا محمد (ص) گفت : ای قوم، برادر و وصی من علی (ع) میباشد و اطاعت امر او بر شما واجب است پس از اینکه بیان وی بیابان رسید همه برخواستند و بطور استهزاء گفتند ای ابوطالب دیدی محمد (ص) یسرت را بر تو ترجیح داد و ترا مجبور بساطاعت امر پسر نابالغت نمود .

محمد (ص) پس از آن بدعوت مردم مکه پرداخت. روزی بالای صفارفت و قریش را ندا داد، و همینکه آنها بدور وی گرد آمدند گفت: ای بنی عبد المطلب، ای بنی عبد مناف، ای بنی زهره، ای بنی هاشم ای بنی مغزوم، ای بنی اسد، خدای تبارک و تعالی بمن فرمان داده است که خویشاوندان نزدیک خود را از روشی که پیروی میکنید بترسانم من پیشهاد شاقی نمیکنم، چیزی نمیخواهم جز اینکه بگوئید لا اله الا الله. ابولهب که مردی جسیم و تند خو بود بتندی پاسخ داد گفت: وای بر تو ای محمد برای همین ما را طلب کردی، محمد (ص) نگاهی به عموی خود ابولهب کرد و دیگر چیزی نگفت و طولی نکشید که سوره تبت یداً ابی لهب نازل شد. و از آن لحظه دشمنی ابولهب و قریش با پیغمبر شروع شد.

حرکت مسلمین بهحیثه

مدتها گذشت قریش هر روز بعنوانی مسلمین را اذیت کرده حتی به محمد (ص) نسبت جنون میدادند و پیغمبر نیز بلعن و طعن و سب خدایان و بتان آنها مبادرت میکرد.

بزرگان و اشراف قریش که بکثرت مال و شرف خود میبالیدند کم کم متوجه شدند که قیام محمد (ص) سیادت و موقصیت آنها را بخطر انداخته و ممکن است مردم را علیه آنها برانگیزد لذا به ابوسفیان بن حارث و عمرو بن عاص و عبدالله بن زبیری که از شعرای بزرگ محسوب میشدند دستور هجو پیغمبر را دادند و عده ای از شعرای مسلمان هم متقابلاً در رد و هجو آنها اشعاری میسرودند، مبارزه قریش روز به روز شدیدتر میشد و مسلمین را اذیت و شکنجه میدادند تا جائیکه پدر و مادر عمار یاسر

وسمیة را در نتیجه صفعات کشتند (آنها اولین کسانی بودند که در راه اسلام شهید شدند) از طرفی ابوطالب با وجودیکه اسلام نیاورده بود جداً برادرزاده خود را حفاظت و حمایت میکرد ، و آنها هم از هیچگونه لطمه و آزاری دریغ نمیکردند تا بالاخره کار مشکلی و عذاب و ناراحتی مسلمین بجائی کشیده شد که پیغمبر اکرم بیروان خود پیشنهاد نمود تا بحیثه عزیمت نمایند از اینرو در پنجم ماه رجب سال پنجم هجرت عده ای از مسلمین بطرف حبشه حرکت کردند .

بعد از آن باز پیغمبر (ص) در دعوت خود اصرار میورزید و قریش نیز از پسا نمیشستند و بر ضدوی انجمن ها میکردند و چون با بودن ابوطالب نمیتوانستند نسبت بمحمد (ص) صدمه بزنند لذا عده ای نزد ابوطالب رفته عمارة بن ولید مغیره را که از زیباترین جوانان عرب و قریش بود همراه برده از وی خواستند که او را بجای محمد به پسری قبول کرده پیغمبر را تسلیم آنها نماید چون ابوطالب تقاضای آنها را رد کرد باز دیگر تقاضا کردند که برادرزاده خود را از کار دعوت و سب بتان منع نماید ولی بجائی نرسید و تبلیغات پیغمبر و ضدیت قریش همچنان ادامه داشت تا در این اوقات حمزه عموی محمد (ص) باسلام گرویده و به حمایت پیغمبر همت گماشت و ابوطالب نیز بنی هاشم و بنی عبدالمطلب را بطرف فداری محمد (ص) واداشت و وی در پناه قوم خویش خود و حمایت خدیجه در امان بود .

اسلام آوردن عمر

در سال ششم هجرت (سه ماه پس از مهاجرت مسلمین بحبشه) عمر بن خطاب که مردی نیرومند و تند خو و دارای اراده محکمی بود

سی و پنجمین دوره زندگی را میگذرانند و بشرایه و تفریح سخت علاقه داشت و از کسانی بود که در اذیت مسلمان بسیار مصر بود مخصوصاً وقتی که شنید گروهی از مسلمانین در اثر تبلیغات محمد (ص) ترك وطن کرده اند در رنج بود، تا روزیکه پیغمبر با گروهی از اصحاب در خانه ای واقع در نزدیک صفا مشغول فرایض دینی بودند عمر باخبر شد و بقصد جان پیغمبر بطرف خانه مزبور حرکت کرد، بین راه نعیم بن عبدالله وی را دید و مقصود عمر را سؤال کرد همینکه منظور او را فهمید گفت: ای عمر تو چرا جلو فاطمه خواهر خود و سعید بن زید شوهرش را نمیگیری، چون این قضیه را شنید بخانه خواهر خود رفت، و دید یک نفر نزد آنها مشغول خواندن قرآن است، بمحض اینکه عمر وارد شد خواهرش صفحه قرآن را پنهان کرد عمر گفت: این همه چه بود آنها از کار کردنش بی غریبان من میدانم شما بدین محمد (ص) گرویده اید. با فاصله بطرف سعید حمله کرد و فاطمه بمعنایت شوهر برخواست لذا عمر هر دو را با ضربات پی در پی زخم دار نمود و چون تجاوزات عمر ادامه پیدا کرد زن و شوهر با عصبانیت فریاد زدند بله ما مسلمان شده ایم هر چه میتوانی بکن، عمر که شهادت آنها را دید مضطرب شده و از طرفی چون مهر و نسبت خواهری تحریک شده بود تقاضا کرد آن صفحه ابراهیم که میخواند باو بدهند چون آنرا گرفت بخواند بی اختیار حالتش دگرگون شده و از کرده خود پشیمان شده و آن کلمات الهی که وجود و روح او اثر کرده بخود لرزید و پس از اینکه قدری آرام گرفت و بخود آمد نزد پیغمبر رفته اسلام آورد و بعد از وی عده دیگری باسلام گرویدند.

صلح و آرامش موقت

چون عمر در دین اسلام فوق العاده صمیمیت بخرج میداد و در هر محفل و مجالسی آشکارا از محاسن اسلام سخن میگفت و تبلیغ میکرد باین جهت سایر مسلمانان هم نیروی گرفته با وی همعدا شدند و در همه جا نام خدای یگانه را بر زبان میراندند و دیگر وحشت و رعبی از قریش بخود راه نمیدادند تا جائیکه نماز را که تا آن اوقات در نقاط دور دست و بطور مخفیانه میگذرانند از آن بیعد در نزدیکی کعبه انجام دادند. کم کم قریش از شجاعت و تبلیغات مسلمین بوحشت افتاده و چون از هر قبیله ای یاک یا چند تن اسلام آورده بودند بیم آنرا داشتند که اگر دست بمبارزه شدیدی زده و مجدد ادر صدد آزار و اذیت مسلمین بر آیند جنگ و خونریزی بین طوایف و قبایل ایجاد بشود لذا موقتا از مبارزه چشم پوشی کرده بانظار فرصت مناسبی از در صلح وارد شدند

مراجعت مسلمین از همیشه

هنوز چندی از اقامت مسلمانان در حبشه نگذشته بود که مردم آنکشور بعلت بروز اختلافات شدید بر نجاشی شوریده اوضاع را افشوش و آشفته ساختند و از جمله اتهامات آن بوده که چون نجاشی از مسلمانان حمایت میکند و از دین مسیح منحرف شده است باید از سلطنت خلع شود. بهمین علت مسلمانان که از لحاظ جمعیت قدرت نداشتند که بنفع نجاشی وارد مبارزه شوند و از طرف دیگر از صلح قریش باینجه میر اطلاع پیدا کرده بودند صلاح در آن دیدند که بمسکه مراجعت نمایند، این تصمیم عملی شد ولی هنوز مسلمانان مهاجر بمسکه نرسیده بودند که سران قریش

انجمنی تشکیل داده و قراردادی را بین خود بمنظور قطع رابطه بامحمدص تنظیم و امضاء کرده و تعهد کردند که باوی و پیروان وی دادوستد و مزاجت را ترك کنند.

پس از تنظیم این قرارداد قریش شدیداً وارد مبارزه شد و با کمال شدت و نهایت شقاوت مسلمانان را دچار اذیت و افتراء و آزار نموده بجان و مال و حیثیت آنها ابقاء نمیگرداند.

مهاجرین حبشه که جان خود را در مخاطره دیدند از همان راهی که آمده بودند باز گشتند و در این سفر عده دیگری از مسلمانان از جمله جعفر بن ابی طالب با آنها ملحق شدند و بسوی حبشه عزیمت کردند.

موضوع غرانیق

در اینجنانا گزیر است برای روشن شدن داستان غرانیق که خاور شناسان مغرض برای مشوب کردن اذهان در اطراف آن قلم فرسایی های خصمانه و سوء تعبیرات کورکورانه کرده اند مختصر توضیحی بدهند.

عده کثیری از مفسرین اسلامی و نویسندگان سیرت و احوال منجمله ابن سعد در طبقات الکبری و طبری در تاریخ المرسل و الملوك بخشی از کتابهای خود در این داستان مفسوس غرانیق تخصیص داده و در اطراف آن نظریاتی داده اند که خاور شناسانی مانند ویلیام سویر و چند تن افراد مغرض بدون مطالعه و تحقیق در سایر اسناد و تواریخ و روایات مخصوصاً بدون توجه به عبارات صریح قرآن فقط با استناد آن نوشته های خالی از حقیقت مفسرین اسلامی مبادرت با اظهار نظرهای نازواوستی نموده نوشته اند که: صلح و آراستی هوقت بین قریش و محمد (ص) از آن سبب بود که چون پیغمبر اسلام دید در اثر صدمه و اذیت قریش، مسلمین بستوه آمده و خودثی از آزار آنها راحتی ندارد

لذا آرزو کرد کاش آیاتی که مورد اختلاف و نفرت قریش نشود بر او نازل گردد و در اثر این فکر قریش و محمد (ص) با هم نزدیک شدند تا عاقبت در نزدیکی مکه در مجلسی سوره نجم را پیغمبر بر آنها خواند و باین آیه رسید.

افراء ایتام والعزى . ومناة الثالثة الاخرى (۱) سپس چنین

خواند .

تلك الغرائق العالا . و ان شفاعتهم لشر تبحى (۲) و سوره را

پایان رسانید و بعد سجده کرد و همگی بسجده افتادند و هیچکس از آن عمل خودداری نکرد لذا قریش از وی اظهار رضایت کردند و گفتند که میدانیم خدا جان میدهد و جان میستاند لکن خدایان ما در نزد وی شفاعت میکنند .

و اکنون که آنها را بخوبی یاد کردی ما با تو همراهیم . بهمین مناسبت آرامش و صلح برقرار شد و مهاجرین همیشه همینکه شنیدند بیهکه مراجعت کردند .

و دایم اینک پیغمبر اسلام از گفته خود برگشت از آن جهت بود که قریش گفته بودند چون محمد (ص) برای خدایان ما حقی قابل شد ما باوی همراهیم و این موضوع بر محمد (ص) گران آمد و از خانه خارج نشد تا جبرئیل نازل شد و همینکه سوره نجم را بر آن ملک خواند بیه جمله تلك الغرائق که رسید جبرئیل گفت : این دو جمله را من نیاورده ام (محمد ص) گفت : من این دو جمله را بخدا نسبت دادم . پس از آن وحی آمد که :

۱ - آنها دیدند که دعوی را و مناف سومی دیگر را .

۲ - این ها عرایی عالم بودند و شفاعت آنها امید مرود .

وان كادوا ليقتنوناك عن الذي اوحينا اليك لتفتري غيره
واذا لاتخذوك خليلا . ولو لا ان ثبتناك لقد كدت تركن اليهم
شيئا قليلا . اذا لاذقناك ضعف الحيوة وضعف الممات ثم لانبجد
لك علينا نصيرا .

از سوره اسراء (آیه ۷۲ تا آخر ۷۴) (۱)

باین علت از گفتار خود عدول کرد و خدایان قریش را مجدد نسب
کرد و قریش نیز مبارزه را از نو شروع کردند . !!

مغشوش بودن داستان غرانیق

کسانیکه داستان غرانیق را خواسته‌اند تأیید کنند آیه : ان کادوا
ليقتنوناك (و ما ارسلناك من قبلك من رسول) که
میگوید :

ما فرستادیم پیش از تو فرستاده ای و نه پیغمبری مگر آنکه وقتی
آیات ما را خواند شیطان در (میان) خواندن او (چیزی القا کرد
ولی خدای آنچه را شیطان القاء کرده نسخ میکند و آیات خویش را محکم
میسازد و خدایان او حکیم است دلیل و شاهد بر صحت داستان غرانیق
میدانند .

در حالیکه اگر کاملا دقت شود سستی و تعیرات سوء آن بخوبی
آشکار میگردد زیرا :

اولا- آیات وان کادوا لیقتنوناک هیچگونه دلیلی بر صحت داستان
مزبور نیست و هرگز نمیرساند که آنها (محمدص) را فریب داده تا تلك

۱- گرچه نزدیک بود را از آنچه تو وحی کرده نوشتیم بگردانند تا جر آنرا بر ما
سندی و ترا بدستی گرداند اگر ما را اسوار نکرده بودیم بزینک بود کسی بآنها مایل شوی
در این صورت عدالت تو همان را دو خداان سو می حسابیم و در برابر ما توری

غرانیق را که جزو آیات نبوده برای رضای قریش بخدا نسبت دهد بلکه بقاد آن آیات برعکس میرساند که خداوند وی را استوار کرده و بآنها تمایل نشده است

ثانیاً هر صاحب نظری میداند پیغمبریکه در برابر مواعید قریش میگوید: بخدا اگر آفتاب را در دست راست من و ماه را در دست چپ من قرار دهید از دعوت و پرستش خدای یگانه دست برنمیدارم چگونه ممکن است در برابر يك وعده و صلح موقتیکه بطور مسلم هیچگونه عتمادی باستحکام آن نداشت چنان بی پروا و بی مطالعه شفاعت غرانیق را تأیید کند؟ در صورتیکه مجموع آیات غرانیق مناقض یکدیگرند و قابل قبول نیست که خدا در چند آیه متوالی تناقض گوئی کند مضافاً باینکه بقول شیخ محمد عبده هیچگاه کلمه غرانیق برای خدایان در گفتار و اشعار و آثار عرب وارد نشده و از هیچ کس هم شنیده نشده است که چنین صفتی را عرب برای خدایان قائل شده باشد.

غرانیق و غرنوق در لغت آمده اما معنی آن سرخ آبی یا سیاه یا سفید یا جوان سفید و زیبا میباشد و ابداء معنی خدا را نمیدهد.

ثالثاً - هیچکس در امانت و درستی محمد (ص) تردید نکرده و از طفولیت باین صفات مشهور بوده چنانکه در سنین جوانی بنام محمد امین خوانده میشد و حتی پس از بعثت هم در موقعیکه محمد (ص) از قریش سؤال کرد:

اگر بگویم که سیاهی در دامن این گوه است باور میکنید؟ جواب دادند آری ما از حال از تو دروغ نشنیده ایم.

بنابر این شخصیتی که از زمان طفلی تا آخرین دقائق زندگی کسی

از وی دروغ نشنیده و بصدافت و درستی قول معروف بوده چگونه ممکن است بخدا نسبت دروغ بدهد یا دروغ بگوید. ۱۰

رابعاً- کسیکه دارای يك هدف مشخصی میباشد و تراز بر اساس کلمه لا اله الا الله و ستایش خدای یگانه و برجیدن بساط بت پرستی است و باین تر عالی میخواهد بشر را از ضلالت و جهالت نجات دهد و بصراط مستقیم و سعادت و سیادت ابدی هدایت کند چگونه ممکن است با وجود آن روح بزرگ و استعداد فوق العاده و نبوغ ذاتی بدون توجه باثرات سوء آینده آن، دروغی را بخدا نسبت دهد که مغایر و متناقض گفته ها و آرمان و هدف او و بیانات قبلی و بعدی وی و سوره نازله قرآن باشد، و آیه ای را بسازد که حربه ای شده بدست دشمن افتد و خودش ادرمخاطره اندازد؟! ۱۱

و از عقل و منطق دور است که چنان ناپره عظیمی از راه سهل انگاری و بی هیولاتی بنیان دین خدا و آرمان مقدس خود را برای يك و عده پوچ و خالی از اعتماد متزلزل و سست نماید.

بنا بر این دلائل شکی نیست که داستان فوق بکنی مغشوش و غیر معتبر است و ارتباطی با مراجعۀ مهاجرین حبشه نداشته بلکه تصمیم قریش و قطع رابطه آنها با مسلمین از آن جهت بود که مراجعت مهاجرین حبشه آنها را متوحش و مضطرب ساخته و دیدند اگر مهاجرین بدون معارض وارد شده بمسلمین پیوندند دیگر جلو گیری از آنها میسر نیست لذا چنان شکنجه و صدمه ای بر مسلمانان مکه وارد کردند که مهاجرین حبشه هنوز نرسیده مکه را ترك گفته و برگشتند.

بهر حال حدیث غرانیق مسلماً پس از دوره اول از طرف مخالفان

اسلام ساخته شده و بعد آنرا بصورت افسانه آمیز دیگری پرداخته اند. و از همان اوان هم نسبت بداستان مزبور تردید میکردند زیرا وقتیکه از ابن اسحاق هم سؤال میکنند میگوید: این داستان را مردم بی دین ساخته اند. از دلایل فوق که بگنذریم اصولا داستان غرائبق با سیاق سوره نجم تناسب ندارد و قبول نمی توان کرد که معاد (س) در چهار آیه (از آیه ۱۸ تا ۳۲) لات و عزی را هم مدح کند هم ذم ، و مسلما آیه مزبور ساختگی است

در شعب ابوطالب

یس از آنکه شکنجه های قریش بمنتهی درجه رسید ابوطالب بامردان بنی عبدالمطلب و بنی عاتشم ، رسول اکرم را بشعب مکه که متعلق بابوطالب بود برده در حق وی کمال مراقبت را سرعی میداشتند .
قریش که حال را بدین منوال دیدند از فرط خشم و غضب جمع شده چنانکه اشاره شد تصمیم گرفتند روابط اقتصادی خود را بادو قبیله مزبور ترک نمایند و بدین منظور صورت مجلسی نوشته همه امضاء کردند و آنرا بر در کعبه آویختند .

در نتیجه این تصمیم مسلمین سخت دچار زحمت شده و در مدت سه سالی که در شعب اقامت کرده بودند با کمالات بریشانی و ناراحتی بسر میبردند تا بالاخره در سال دهم بعثت چند تن از قریش که از آن جمله ابولهب و ابو جهل هم بودند حس ترحمشان تحریک شده و بشعب رفته پیغمبر و سایرین را با احترام از شعب خارج نمودند و قرار داد قطع رابطه اقتصادی تقض شد (۱)

۱- بعضی نوشته اند چون قرار دادی را که قریش امضاء کرده و نرد که آویزان کرده بودند مورثانه حورده بود همیشه قریش عموخه شدند آنرا دلیل بر مهر خدایان نمائند لذا تصمیم تمسح قرار داد شدند .

فوت ابوطالب و خدیجه

در سال دهم بعثت دو حادثه غم‌انگیز برای رسول اکرم روی داد که از سایر مصائب او طاقت فرساتر بود، یکی مرگ ابوطالب و دیگری مرگ خدیجه همسر باوفای وی که باعلاقه وافر و محبت‌های زائد الوصف و گذشته‌های بیدریغ مالی و مهربانی‌های روز افزون آلام و مصائب و اندوه شوهر را تسکین میداد،

خدیجه ۳۵ روز بر وایتی سه روز بعد از ابوطالب فوت کرد. ابوطالب در ۸۰ سالگی فوت کرد و دارای چهار پسر بنام - ۱- ابوطالب - ۲- عقیل - ۳- علی (ع) - ۴- مرتضی و یک دختر بنام فاخته بود که پسران وی بر ترتیب هر کدام ده سال بادیگری تفاوت سن داشتند. در همین اوقات موضوع معراج که شرح آن بعداً خواهد آمد اتفاق افتاد که در نتیجه تردید قریش و شک بعضی از مسلمانان تزلزلی در اسلام روی داد. بهر حال شیخوخیت ابوطالب و احترامات خدیجه در زمان حیاتشان دو عامل مؤثری برای پیشرفت منظور پیغمبر اسلام بود و از طرفی همین امر موجب بود که قریش را از اخذ تصمیم جدی و خصمانه‌تری باز دارد لکن با گذشت این دو یار و یاور پیغمبر قریش، نوع رابطه‌ی نزدیکانه با نهایت شدت مبارزه را ادامه و از هر گونه تهمت و افتراء و اذیت و شکنجه‌ای در باره محمد (ص) و یارانش باک نداشتند.

کمترین حرکات آنها در باره نبی اکرم این بود که از پشت بامها بر سر او خاکستر میریختند. ولی با وجود این همه مصیبت و ناجوانمردی‌ها و اتهامات، محمد (ص) با کمال خضوع و فروتنی و مهربانی با آنها رفتار میکرد. خلاصه شب یازدهم بلکه ساعت یاد دقیقه‌ای نبود که از مظالم و صدمات آن قوم بت پرست آسوده باشد بطوریکه دیگر عرصه برای تنگ شده و

اعصابش خسته شده بود، لذا تصمیم گرفت بطائف و آنجائیکه پنجسال ایام کودکی را در آغوش باز حلیمه آن دایه مهربان بسر برده بود.

پناه بردن بطائف

پیغمبر اکرم بدون اینکه بکسی اطلاع دهد بطائف رفته ضمن اینکه قبیله نقیف را دعوت بقبول اسلام مینمود از آنها یاری و کمک خواست، آنها نه تنهاری موافق نشان ندادند، بلکه از قبول يك تقاضای کوچکی که عبارت از افشاء نکردن سفروی بطائف و همچنین مسکوت ماندن تبلیغات پیغمبر در آنجا بود خود داری نکرده سهل است که عده‌ای او باش و جاهل بر او فریاد زده و با سخنان ناروا او را برانندند و در پی او تاختند تا اینکه محمد (ص) بیانی که متعلق به عتبه و شیبه فرزندان ربیعه بود پناه برد و عداس مسیحی که غلام فرزندان ربیعه بود برای وی انگور برد و محمد (ص) همینکه خواست دست بر آن برد بسم الله گفت و عداس در تعجب شد و هنگامی که از وطن و دین ری پرسید پیغمبر گفت: من برادر یونس هستم او پیغمبر بوده منم پیغمبرم لذا عداس دست و پای او را بوسه زد.

باری رسول اکرم بمکه برگشت و قریش از مسافرت محمد (ص) بطائف و جریان امر مستحضر شدند و با اینکه وی را مورد استهزاء قرار دادند (محمد ص) از دعوت خویش کوتاهی ننمود و ایمان راسخ و عزم آهنین پیغمبر اکرم نه چنان بود که با اینگونه مخالفتها و افعال جاهلانه قریش از میدان در رود بلکه هر روز و هر ساعت عقیده اش استوارتر میشد.

آری محمد ص حق داشت که تا پای جان در برابر مخالفین سر-سخت ایستادگی کند زیرا او نور حقیقت و تجلی وحدت را دیده

وسروش عالم غیبی را بگوش هوش شنیده بود، او بجائی رفته بود که
ملائك را بدان راه و گرویشان را در آن جا پناهی نبود، او سرمست باده
و حدت و عاشق طلعت فوق طبیعت بود، او از همه چیز گذشته و به عشوق
خویش پیوسته و در هر چیز جلوه ایزد یکتا را دیده و اشیاء را مظهر خدا
شناخته بود (رسد آدمی بجائی که بجز خدا نبیند)

محمد ص میدانست که خدا او را یساری میکند بنا بر این کار
شکنی ها و تهمت و آزار و اذیت ها را بچیزی نمیگرفت در ادامه دعوت
میکوشید و از هیچ قدرت و خطری باك نداشت

طالع سعادت اسلام در مدینه

چنانچه سابقاً اشاره شد یکی از رسوم عرب این بود که در ماه های
حرام نفاق و کدورتها مسکوت و زد و خوردها متوقف عیمانند بهمین
مناسبت محمد ص در این اوقات آزادانه و بدون هیچ ترس و خطری در
بین حاجیان به تبلیغ پرداخته و پی گیر خود میپرداخت و بانبروی کلام
و قدرت تمام دین خود را رواج میداد.

در یکی از روزهای حرام سال بازده بعثت که مشغول دعوت حاجیان
بود باشش تن از افراد قبیله بنی خزرج مدینه که اسامی آنها عبارت بود
از سعد بن زراره - معوذ بن حارث - عقبه بن عامر - مالک بن عجلان. قطیبه بن
جدیده - جابر بن عبدالله بن زباب که بت پرست بودند مصادف شده با بیانات
محکم و قرائت آیات قرآن و ذکر دلائلی بر توحید، آنها را بسوی خدا
پرستی دعوت نمود.

شش نفر مزبور با پیغمبر بیعت کرده به یثرب (مدینه) مراجعت

کردند. از آن پس آن مردم قبیله خرزج را بدین اسلام آشنا کرده رسالت نبی اکرم را تبلیغ نمودند و بزودی عده‌ای بدین اسلام گرویده و نام محمد ص بر سر زبانها افتاد.

علت این استقبال از آن جهت بود که یهودیان یرب امور اقتصادی آن منطقه را در دست گرفته و نیروی بهم‌زده بودند و مسیحیان شام که معتقد بودند یهودیان عیسی را ابداز زده و بر او مصیبت وارد کرده اند، با آنها دشمنی سرسختی داشتند و سعی میکردند در هر کجا مانع پیشرفت اقتصادی رفعت آنها شده و بهر وسیله یهودیان را ازین ببرند بهمین مناسبت در همان اوقات با کماك اهل مدینه بر یهودیان تاخته و عده کثیری را کشته بودند و همین امر موجب شده بود که یهودیان یرب نسبت با اعراب آن منطقه دشمنی داشته با ایجاد نفاق و خصومت بین اعراب یرب که عبارت از دو قبیله خرزج و اوس بودند میخواستند و جبات ضعف هر دو را فراهم سازند و این نقشه انجام گردیده زمین آن دو قبیله چندین بار زود خورد های خونینی بوقوع پیوسته بودند نتیجتاً آنکه در آن وقت بین افراد خرزج و اوس اختلاف بود هر کدام از دو طایفه مترصد بودند که با هم دستی سایر قبائل عرب بردیگری بتازند روی همین جریانات به سهولت دین اسلام را پذیرفته تا اولاً بین خود اتحادی بوجود آورند ثانیاً در نوای اسلام بر قبیله اوس بخصوص یهودیان بتازند.

غیر از اختلافی که بر سر نفوذ و مال داشتند بیعت خرزج با پیغمبر و بعداً تسلیم طایفه اوس يك علت معنوی دیگری هم داشت بدین صورت که چون یهودیان مدینه اهل کتاب بودند و مردم را بخدای یگانه و ترك بت پرستی دعوت میکردند و ضمن تبلیغات میگفتند در آئینده پیغمبری

ظاهر خواهند شد که آمین بت پرستی را منقرض و موجب نصرت و تقویت قوم بنی اسرائیل و یهود خواهد شد لذا بیم آن را داشتند که مبادا سخنان یهود صحت داشته باشد و انقراض عرب حقیقت پیدا کند از این رو دعوت پیغمبر اسلام را استقبال کردند و در حقیقت در اثر ارتباط با یهودیان برای قبول مسائل معنوی آماده بودند .

از آن طرف طایفه اوس هم چون از اختلاف محمد (ص) با قریش اطلاع داشتند ب فکر افتادند بمکه رفته از قبیله قریش استمداد جویند لذا انس بن رافع با اتفاق ایاس بن معاذ و گروه دیگری بدین منظور بسوی مکه رهسپار شدند .

بمحض اینکه محمد (ص) از آمدنشان اطلاع یافت نزد آنها رفته ضمن اینکه باسلام دعوتشان کرد چند آیه از قرآن را برایشان فروخواند ایاس بن معاذ که جوان نوری بود گفت ای یاران بنظر من قبول دین اسلام از آنچه که ما بدنبال آن آمده ایم نیکوتر است لذا همگی تصدیق کرده پس از بیعت بمدینه مراجعت کردند در حالیکه جز ایاس هیچکدام ایمان نیاورده بودند، زیرا پس از بیعت چندی در مکه ماندند تا گروهی را برای جنگ با خریج همدست سازند ولی نیافتند و رفتند .

هنوز چیزی از مراجعت آنها بمدینه نگذشته بود که بین قبایله خریج و اوس جنگ سختی در گرفت که در نتیجه آن طرفین در آتش آن بسوختند و باز یهودیان یثرب مقام خود را بدست آوردند تا عاقبت طوایف اوس و خریج چاره را منحصر بصلح و سازش و اتحاد دانستند و بهین منظور عبدالله بن محمد خریجی را که مردی دورانیش و مجرب بود بریاست انتخاب کردند و در نتیجه این اتحاد طایفه اوس هم کم کم بقبول اسلام راغب شدند .

در اوایل سال دوازدهم بعثت در اوقات حج دوازده نفر از طوایف خرزج و اوس بنام :

سعد بن زراه - معوذ و معاذ (پسران عفرات) رافع بن مالک - سعد بن عباد - منذر بن عمرو - عباد بن صامت - یزید بن ثعلبه - عقبه بن عامر بن ابی - قطیبه بن عامر بن جدید (از طایفه خرزج) و ابوالهیثم مالک و عویم بن ساعده (از طایفه اوس) در عقبه بحضور محمد (ص) رفته وفاداری و قیادت اسلام را بار دیگر تأیید کردند محمد (ص) که دانسته بود قبایل مزبور قبلاً روی سیاست محلی تن بقبول اسلام داده بودند آنها را به بستن پیمان دعوت کرد و شرایط پیمان این بود که آنها چیزی را بر خدا انباز نسازند - ترك زنا و دزدی کنند - از کشتن فرزندان خود داری نمایند - بهتان و افتراء وارد نسازند - در کارهای خیر و صلح از امر پیغمبر اطاعت کنند .

بعد از این پیمان مقرر شد مصعب بن عمیر (که گاهی هم عمر نوشته اند) برای قرائت قرآن و تعالیم و مسائل اسلام با اتفاق آنها یثرب برود و برای اداره امور مسلمین یثرب نیز دوازده تن که عبارت بودند از سعد بن زراه - براء بن مغرور - رافع بن مالک بن عجلان - سعد بن عباد - سعد بن خثیمه - سعد بن ربیع - عباد بن صامت - عبدالله بن رواحه - عبدالله بن عمرو بن حزام ، منذر بن عمرو بن خنیس - ابوالهیثم مالک - اسعد بن حضیر بعنوان نقیب تعیین گردیدند .

مصعب که با استقبال بی شائبه مردم یثرب رو بروشده و دیدید که هر روز بر تعداد مسلمین با اینان اضافه میشود پس از پایان سال در موقع حج با حاجیان یثرب که بین آنها هفتاد و سه مرد و دوزن (۷۵ نفر) مسلمان

بودند بلکه آمده و جریان را با اطلاع پیغمبر رسانند . و همان مسلمین تقاضا کردند که محمد (ص) بمدینه مهاجرت نماید .

محمد (ص) که میدید اصحاب از آزار و شکنجه قریش بستوه آمده اند و بنی هاشم و بنی مطلب فقط در برابر حفظ جان وی قوه مقاومت دارند و از سایر پیر و ان حمایت نمیکنند و نتیجتاً این روش موجب رکود اسلام میگردد پیشنهاد مسلمین مدینه را پسندید ولی چون آینده را خطرناک میدید و میدانست در اثر قوت اسلام روزی فرا خواهد رسید که مخالفین با وی بصادف و جنگ خواهند کرد لذا پیشنهاد یثربیان را بایستن پیمان دیگری بشرح زیر قبول کرد .

پیغمبر باعموی خود عباس بن عبدالمطلب که هنوز بت پرست بود بمطلب هجرت را در میان گذاشت لذا در شبی که بطور محرمانه مسلمین یثرب برای دعوت پیغمبر به عقبه رفته بودند عباس موقع را مناسب دید و همینکه آنها مطلب را عنوان کردند رشته سخن را بدست گرفته گفت :

ای مردم مدینه منزلت محمد (ص) در نزد ما معلوم است و با اینکه ما با عقیده قریش موافقیم وی را از تجاوز آنها حفظ کرده ایم و در پیش ما و شهر خود گرامی و عزیز است .

اکنون که میخواهید او را از خویشاوندانش جدا کنید باید تعهد کنید که جان او را در برابر خطرات و تجاوزات دشمن حفظ کنید و اگر او را در موقع بروز جنگ و خطر بدشمن میسپارید هم اکنون او را بما واگذارید و الا تعهد بسیارید .

یثربیان گفتند :

ای محمد هر گونه تعهدی که میخواهی میدهیم . بگو چه تعهدی

بسیاریم ؟ محمد (ص) پس از خواندن چند آیه قرآن گفت : از شما تعهد می‌خواهم که جان مرا مانند جان خود و فرزندان خود حفظ کرده در انتشار و قوت اسلام از من حمایت کنید .

آن‌گاه براء بن معرور که بعد از پیمان اول عقبه اسلام آورده و یکی از بزرگان یثرب و پیشوای بزرگ قبیله خود بود برخواست و دست بسوی پیغمبر دراز کرده گفت : بخدا پیمان می‌بندیم و ما از پدران خود جنگجویی را باز نبرده ایم و هنوز کلام او قطع نشده بود که ابوالهیثم تیهان لب بسخن گشوده گفت :

ما با یهودیان رابطه ای داریم که آنرا خواهیم برید لکن آیا ممکن نیست پس از اینکه نصرت یافتی بسوی قوم خودت برگردی و ما را تنها رها کنی ؟

محمد (ص) با تعجب لبخندی زده گفت :

من از شما ایم و شما از من هستید با هر که بجنگید می‌جنگم و با هر که سازش کنید می‌سازم ، پس از آن همه برخواستند با پیغمبر پیمان بستند که او را حفظ کنند و با مخالفانش بجنگند .

با وجودیکه این پیمان بطور محرمانه در شکای عقبه بسته شده بود یکی از افراد قریش که در گوشه‌ای از نظرها پنهان شده بود از جریان مستحضر و بانگ زدای مردم قریش محمد و گروه از دین برگشته بجنگ شما هم پیمان شدند و همینکه سعد بن عباده شنید خواست او را بقتل رساند ولی پیغمبر گفت ما بدینکار فرمان نداریم سپس رفتند و بختند .

صبح روز بعد که قریش از موضوع پیمان مطلع شد عده ای مأمور کشف صحت و سقم آن شده نزد قبیله خزرج رفتند و چون پیمان مسلمین

با محمد (ص) مخفیانه انجام شده بود و با استثناء رؤسا، سایر قبیله بت پرست یثرب از موضوع بی اطلاع بودند لذا قسم یاد کردند که چنین پیمانی بسته نشده از این رو قریش در اثر تردید اغفال شده و مسلمین یثرب از فرصت استفاده کرده پیش از کشف قضیه بعجله مراجعت کردند.

هنگامی قریش از حقیقت امر اطلاع حاصل کرد که آنها مسافت زیادی طی کرده بودند و باینکه عده ای از آنها را تعقیب کردند ولی جز سعد بن عباده کسی را نیافتند و سعد را بمکه آورده خواستند نابود کنند که در اثر وساطت جبیر بن مطعم و حارث بن امیه که با وی سابقه دوستی داشتند از خطر رهایی یافت.

از آن بعد قریش در همه جا مواظب و مراقب اوضاع بود چون یس از پیمان اهل مدینه بیم آنرا داشتند که با قوت گرفتن اسلام مردم از بت پرستی عدول نمایند لذا با تمام قدرت بنای آزار مسلمین را گذاشتند و سعی مینمودند که فعالیت پیروان محمد (ص) را خنثی کنند.

محمد (ص) نیز دستور داد بطور محرمانه هر خسانواده و سائل مهاجرت خود را فراهم و حرکت کنند.

همینکه مهاجرت آغاز شد مردم قریش قضیه را دریافته در صدد برآمدند که از هجرت مسلمین جلوگیری کنند بهمین منظور هر کس را که در بین راه میدیدند گرفته بمکه برمیگرداندند و بواسطه ممکنه شکنجه و عذاب میدادند ولی چون مسلمانان را کاملاً نمیشناختند با وجود مراقبت شدید مهاجرت دسته های سه چهار نفری پیروان اسلام ادامه داشت و قریش از هجرت پیغمبر ناراحت بود زیرا متوجه شده بودند که مسلمین

یشرب نیرومند شده و اگر محمد (ص) هم با آنها پیوند با خطر زوال سیادت
مکیان تمام خواهد شد و اگر محمد (ص) را در مکه نگهدارند احتمال
دارد که اهل یشرب برای بردن پیغمبر قیام کرده بچنک پردازند
از این رو تصمیم بقتل پیغمبر گرفتند تا نهضت محمدی را خنثی
کنند.



فصل سوم

هجرت رسول اکرم

محمد (ص) بر تصمیم قریش واقف شد و در پی فرصت بود که با وصول فرمان الهی جان خود را از مهلکه نجات دهد.

ابوبکر که از بدو مهاجرت مسلمین تقاضای مهاجرت میکرد و پیغمبر مانع از حرکت وی بود برای آخرین دفعه تقاضای خود را تجدید کرد و محمد (ص) گفت عجله مکن منتظر وحی هستم ولی خود را آماده ساز و دو شتر تهیه کن تا همینکه وحی الهی نازل شود باتفاق حرکت میکنیم.

روز بعد فرمان هجرت صادر گردید و محمد (ص) بلافاصله بنحانه ابوبکر رفت و بدو خبر داد که خدای اجازه هجرت داده است منتظر خبر بعدی باشد.

سوء قصد قریش در باره پیغمبر

در این وقت زمینه سوء قصد از هر لحاظ فراهم شده و طرح آن بوسیله یک مرد نجدی و اشاره ابوجهل بن عشم ریخته شده بود و چند تن از جوانان قریش که مأمور کشتن وی بودند محمد (ص) را تحت کنترل دقیق داشتند و بهر جا میرفت او را تعقیب میکردند. بآهر که صحبت میکرد مواظب بودند.

چند شب متوالی خانه وی را محاصره کرده مترصد فرصت بودند و پیغمبر نیز از این فعالیت های جنایتکارانه با اطلاع بود.

در شب هجرت علی (ع) مأمور شد که بردیسانی پیغمبر را پوشیده در رختخواب وی بخوابد و محمد (ص) در نیمه شب مخفیانه از در کوچک پشت خانه بمنزل ابوبکر رفت .

ابوبکر هم قبلاً دو شتر آماده کرده و برای چراندن به عبدالله بن اربقط سپرده و همینکه محمد (ص) وارد خانه شد با اتفاق وی راه جنوب را پیش گرفته و درغار تورپنهان شدند . (در تاریخ ۶ ژوئیه ۶۲۲ مسیحی)

و اما جوانان قریش آن شب از روزه ای که اطاق خواب محمد (ص) پیدا بود می نگریستند و چون علی (ع) در بستر خوابیده بود جوانان مزبور گمان میکردند که محمد (ص) خفته است و همینکه ساعت از نیمه شب گذشت ابولهب - ابی بن خلف - بنیه و عنید پسران حجاج - نضر بن حارث - عقبه بن ابی معیط - حکم بن ابی العاص - طلحه بن عدی و سایر جوانان قریش که خوابگاه محمد (ص) را تحت نظر گرفته بودند در گوشه ای جمع شده و مشغول مذاکره شدند که از چه راه و چگونه وارد خانه شوند، ابولهب که گرفتار اضطراب و وحشت شده و از سرزنش مردم میترسید که بعداً خواهند گفت شبانه بخانه پیغمبر ریخته مبادرت بعمل خائنانه و جنایتکارانه کرده اند لذا آنها را قانع کرد که سپیده دم بخانه وارد شده نقشه خود را عملی کنند.

سحر گاهان که وارد خانه شدند همینکه روپوش را از روی شخص خفته بر گرفتند با منظره غیر مترقبه ای روبرو شده و بجای پیغمبر (ص) علی (ع) را یافتند که باشه شیر برهنه از بستر برخاسته، آنها بی اندازه متعجب شدند و نمیدانستند چه بکنند - بالاخره علی را گرفته توقیف نموده و وی را تحت تحقیق در معاکم قرار داده و محل اخفاء محمد (ص) را از او خواستند و چون به نتیجه نرسیدند بنا بدستور ابولهب ساعتی بعدوی را آزاد کرده در صدد تعقیب محمد (ص) برآمدند .

جز عبدالله بن ابوبکر و دو خواهر وی عایشه و اسماء و عابره بن فهیر (غلام آزاد شده) هیچکس نمیدانست که پیغمبر و ابوبکر در غار پنهان شده اند. عبدالله روز را در میان قریش بسر میبرد تا از تصمیمات آنها مطلع گردد و آنچه را که شنیده بود برای محمد (ص) و پدر خود نقل میکرد و عابره هم گوسفندان ابوبکر را بچرا میبرد و شب بآن دو ملاحظ شده شیر و غذای آنها را میداد و همینکه عبدالله از غار خارج میشد عابره گوسفندان را بدنبال از حرکت میداد که جای پای وی محو گردد.

مردان قریش هم متوالیاً اطراف را میگشتند تا اینکه گذارشان بنزدیک غار افتاد و در آن حوالی بچوپانی برخوردند، از او سراغ گرفتند و جواب داد ممکن است در غار باشند ولی من ندیدم کسی بآنجا برود. ابوبکر که متوالیاً گوش فراداده بود تابیداند کسی بدان مکان راه برده بانه از گفتگوی آنها و چوپان مضطرب شده مانند نقش دیوار بیحرکت ماند و هر قدر جوانان قریش بغار نزدیک میشدند بهمان نسبت ابوبکر روحیه خود را می باخت و محمد (ص) متوالیاً نام خدا را بر زبان جاری کرده با ابوبکر می گفت تزلزل بخود راه مده خود را بخدا بسیار.

یکی از مردان قریش همینکه بدرغار رسید دیدتارهای عنکبوت در غار را مسدود کرده و دو کبوتر در دهانه غار نشسته اند که بادیدن وی پرواز کردند.

چون این بدید مراجعت کرد و همینکه بچوانان دیگر رسید گفت در غار را عنکبوتان قبل از تولد محمد گرفته اند، لذا ما یو سانه نزد ابوجهل رفته و بدستور او همگی بمکه برگشته و چارزدند هر کس محمد را پیدا کند صد شتر انعام خواهد گرفت.

پس از آنکه سه روز گذشت و قریش از وجود محمد (ص) در غار و اطراف مکه ناامید شدند عبدالله بن ابوبکر و عابر دو شتر همراه برده محمد (ص) و ابوبکر دو نفری بربك شتر و عبدالله و عابر بر شتر دیگر سوار شده بطرف مکه حرکت کردند .

محمد (ص) باتفاق ابوبکر قسمتی از روز و تمام شب را از پیراهه در حرکت بودند و سعی میکردند که از نظرها مستور باشند، با این حال عربی که از آن پیراهه بطرف مکه در حرکت بود بدون اینکه از هویت محمد (ص) و همراهانش اطلاع داشته باشد آنها را دید و همینکه بمکه رسید ، سراقه بن مالك با مصادف شده سئوآل کرد در بین راه کسی را دیده است ؟ وی که محمد (ص) و ابوبکر را دیده بود با ذکر نشانی گفت دو نفر شتر سوار در فلان مکان دیدم . سراقه بن مالك بطمع گرفتن پول ، به اغوای وی کوشید گفت :

از این علامتی که تو میگوئی آن دو محمد (ص) و ابوبکر نیستند ، هنگامیکه او برفت با عجله اسب خود را سوار شده هر چه سریعتر بتعقیب پیغمبر تاخت. زیرا اینکه اسب سراقه در بین راه دو مرتبه بزمین خورد ولی چون مقصد نزدیک شده بود از سرعت نکاست و برای خود ادامه داد تا بالاخره از دور مشاهده کرد که پیغمبر و ابوبکر در حالیکه از پشت سنگی که برای رفع خستگی و صرف غذا جای گرفته بودند حرکت کردند و بر شترهای خود سوار شده براه افتادند .

سراقه باشلاقی که بردست داشت چند ضربه محکم با اسب زده و هر قدر ممکن بود ب سرعت افزود در این حال یکمرتبه دیگر اسب او با سختی بزمین خورد و خود او نیز از روی زمین در غلطید و دست و

صورت وی خراش برداشت لذا این حادثه را بفال بد گرفته ترسید اگر در انجام تصمیم خود اصرار کند خطری برای وی پیش آید بهمین منظور ایستاد و با صدای بلند آنها را بنام خواند و گفت من سراقه بن جعشم هستم بمن نگاه کنید و بایستید باشما کاری دارم و سو گند یاد می کنم که هیچگونه سوء قصدی در باره شما ندارم، آنها ایستادند و سراقه نزدیک شد از محمد (ص) تقاضا کرد که نوشته ای بوی دهد تا نشانه این واقعه باشد، بنا بر فرمان پیغمبر ابوبکر نامه عورد تقاضا را نوشت و بدو داد، سراقه بسوی مکه برگشت و در بین راه با چند نفر که بسراغ محمد می رفتند بر خورد و آنها را اغفال کرد و برگرداند.

محمد (ص) و همراهان او در حالی که آفتاب سوزان را تحمل و پست و بانندی ها را طی می کردند پس از هفت روز بجای گاه قبیله بنی سهیم رسیدند و رئیس قبیله خیر مقدم گفت هنگامی رنج سفر بر محمد (ص) آسان شد که خود را در بین طرفداران و مسلمین مشاهده کرد.

خبر هجرت پیغمبر اکرم به یثرب رسیده بود و مسلمانان مدینه با اشتیاق فراوان بانظار مقدم پیشوای خود دقیقه شماری می کردند، تمام بزرگان و زعمای قوم که بیشتر آنها هنوز پیغمبر خود را ندیده بودند ولی در اثر تعریف و توصیفی که از یارانش شنیده بودند خود را برای پذیرائی وی آماده می کردند.

مسلمانان یثرب که در مدت کمی اجتماع کنیری را تشکیل داده بودند چنان با فعالیت و صمیمیت بی سابقه ای تبلیغ می کردند که حدی برای آن متصور نبود آنها شدیداً با بت پرستان مبارزه می کردند و بت های آنان را می ربودند و از هیچگونه خطری بیم نداشتند.

چنانکه عمرو بن جموح یکی از بزرگان و اشراف بنی سلیمه که بنی داشت بنام منات و آنرا برسم اشراف عرب در بهترین اطاق پذیرائی خود استوار کرده بود از اینکه جوانان مسلمان بت او را سب میکردند در عذاب بود لا جرم روزی یکی از آنها تندی کرد و جوانان مسلمان هم شبانه بت او را ریوده در محلی که جای قضای حاجت مردم یثرب بود وارونه انداختند.

چون عمر و صبح بسراغ بت آمد آن را در جای خود ندید لذا به جستجو پرداخت و عاقبت در محل مزبور پیدا کرد و آنرا با احترام فراوان و تأسف بسیار شستشوداده بخانه خود برد و شب بعد با همین عمل تکرار شد و چون از تهدید نتیجه ای نگرفت شب آخر شمشیری برگردن بت انداخته و گفت ای منات اگر بحق هستی باین شمشیر از خود دفاع کن ولی روز بعد که برای عبادت آن روت از آن خبری نبود و برای پیدا کردن از خانه خارج و بسراغ بت رفت و آنرا دید در جاه آلوده بکثافتی در جنب لاشه سگی افتاده است، در این وقت که مسلمانان دور او را گرفته بودند باخنده گفت از خدای من کرامتی سر نزد بخدای شما می پیوندم و مسلمان شد.

باین وصف میتوان حدس زد که تاجه اندازه مسلمین یثرب در راه پیشرفت اسلام کوشش کرده بودند و حال باچه ذوق و شوقی انتظار مقدم فرستاده خدا را داشتند.

محمد مص در میان مسلمین مدینه

یکی از روزهای جمعه بود که مردی یهود از گرد راه رسید و بمسلمین یثرب مژده ورود پیغمبر را داد تمام مسلمانان یثرب اعم از زن

و مرد و پیر و جوان در حالیکه نور سرور و شادی در کانون چشم آنان برق میزد همه هلهله کنان با شغف فراوان با استقبال پیشوای خود که مدت زیادی انتظارش را داشتند و هر روز در آننای انجام نماز چندین بار نام او را با سلام و صلوات می بردند شتافته و همینکه چشمان آنها بچهره زیبای محمد (ص) افتاد باز که صلوات هلهله ای بر او انداخته اطراف وی را گرفتند و بزرگان مدینه از هر طرف او را احاطه کرده مردم از یهود و مسلمان و بت پرست در پی او روان شدند .

وقتی که محمد (ص) بشهر وارد شد چند تن از زعمای مسلمانان پیشنهاد کردند که وی بخانه آنها فرود آید ولی پیغمبر برای آنکه ایجاد دلتنگی نکند عذر خواست و گفت عنان شتر را رها میکنم در هر مکان که ایستاد همانجا اقامت خواهم کرد از قضا شتر پس از طی کوچه های شهر در محلی که متعلق بدو طفل یتیم عمرو که از بنی نجهار بود توقف کرده بزمین نشست و محمد (ص) چون پیاده شد سؤال کرد این زمین مال کیست گفتند از مال سهل و سهیل فرزندان عمرو میباشد .

پیغمبر گفت در صورتیکه ممکن باشد با پرداخت بهاء ، آنها را راضی و زمین را بخرید . آنها گفتند امیدواریم که این زمین را مسجد بسازیم . هنوز چندی از اقامت محمد (ص) نگذشته بود که مسلمانان یثرب زمینی را که شتر در آنجا نشسته بود با بهای گزافی خریداری کرده و بزرگان قوم نزد پیغمبر که در منزل ابویوب انصاری فرود آمده بود رفته تقاضا کردند که اجازه دهد بساختن مسجد بپردازند محمد (ص) موافقت کرد و خود شخصاً در ساختن مسجد شرکت نمود و تمام مسلمانان اعم از مهاجر و انصار در بنای مسجد کمک میکردند و با سرعت زیاد و

علاقه وافر مسجد و چند خانه برای پیغمبر در اطراف آن بنا کردند ساختمان مسجد و خانه‌ها بسیار ساده بود، مسجد دارای محوطه‌ای وسیع بود که چهار دیوار آن را از آجر و خاک بالا آورده به دند و فستق از آن را با برك نخل طاق زده قسمت دیگر را باز گذاشته بزرگه فستق را هم برای پیغمبران اسلام تعیین کرده بودند.

ابتداء در موقع نماز عشا با برك کهای نخل و عوطه و شبستان دارو شن می‌کردند ولی بعداً با چرخ های چندی روشنائی مسجد را تأمین نمودند.

همینکه پیغمبر از خانه ایوب بخانه ایکه ساخته بودند رفت برای پیشرفت امر دین شب و روز فکر می‌کرد. بعداً پیغمبر مردم را با اتحاد و اتفاق دعوت کرده و از آنها خواست که از آزار مردم در هر کیش و مذهب که هستند پرهیزند و با همه بخوشی و مهر بانی رفتار نمایند، هرگز به حق دیگران تجاوز نمایند و کسی که دین خدا را بی‌روی کرد باید تراسان باشد. و باید یهودی و مسیحی و مسلمان در عقیده خویش آزاد باشند و در قبول دین اجباری نیست و با نهانی گفت باید با ایمان راست بخیموی خدا پرستی گرانید از خونریزی و جنگ احترام از کنید زیرا خدا از دنیا جزا و زین بی‌زار است، هر کاری که اقدام می‌کنید خدا را در نظر بگیرید و بران رضای خدا گام بردارید.

ایجاد وحدت و نظم سیاسی در مدینه

پیغمبر اکرم میدانست که تا سکوت و آرامش در دین مردم نباشد

هیچگونه اقدامی برای انتشار دین میسر نیست.

زیرا در شهر یتیم قباایل و طوایف مختلف المسلمی وجود داشت که عداوت و دشمنی از سالیان درازی بین آنها حکومت میکرد و بجز مسلمین یثرب که عداوت بودند از مهاجرین و انصار بقیه با هم کینه دیرینه داشتند.

امار و ابط مسلمین از هر لحاظ حسته بود و مانند برادر باهم آمیزش داشتند و هزینه زندگی مهاجرین که همه چیز خود را در مکه گذاشته بودند با انصار بود و جز عثمان بن عفان که مختصر ثروتی داشت و ابوبکر که نه چیز از درهم هستی خود را آورده بود دیگران از لحاظ مالی هیچگونه تأمین نداشتند.

چنانکه حمزه عموی پیغمبر برای سدجوع چیزی نداشت و بهمین مناسبت عده‌ای از دوستانش بفر او افتادند تا اینکه سعد بن ربیع راء بازار را باز نشان داد و یولای باو داد تا بخرید و فروش کرده و نیزه شعول شد و در اندک مدتی کارش بالا گرفت و کاروانهایی برای تجارت برآه انداخت و جز عقی و ابوبکر و عمر که در زمینهای انصار بکارهای زراعتی مشغول شدند بیشتر مهاجرین زندگی خود را از راه داد و ستد تأمین میکردند.

آنگه بین مهاجرین عده‌ای هم فقیر بودند مخصوصا عربهایی که از مکه بدینجه آمده مسلمان شده بودند نه قادر بتبیه غذا برای سدجوع بودند نه معالی برای استراحت داشتند که پیغمبر آنها را در مسجد جای داد و از بیت المال با آنها کمک میکرد، و آنها بنام اصحاب صفه معروف میباشند.

بهر حال افکار هر دسته باینکه دیگر مغایرت داشت باک طرف شهر محل سکونت مسلمین بود و محالی متعلق بمشركان و بت پرستان اوس و خزرج بود.

عده‌ای از یهود منجمله طایفه بنی قینقاع در داخل شهر و بنی قریظا در فدک و بنی نضیر در نزدیک مدینه و سایر یهودیان در شمال شهر سکونت داشتند، بت پرستان خرزج و اوس که هنوز اسلام نیاورده بودند و در نتیجه جنگ از هستی ساقط شده بودند نظرشان این بود که بین مسلمین و یهود اختلاف بوجود آورند.

یهودیان ابتداء از محمد (ص) استقبال کردند تا او را تحت تأثیر خیالات دور و درازی که منتهی بایجاد اتحاد عرب و یهود باشد قرار داد روی را برای ورود در جنگ با مسیحیان آماده سازند.

در میان این اوضاع احوال و اختلافات و تصمیمات و افکار متضاد محمد (ص) مصمم شده بود بهرقیمتی که شده اوضاع شهر و مردم را تا بیک برنامه و تنظیم سیاسی نماید و برآستی از عهده این امر هم بخوبی بر آمد و برای این نظر اول از خود مسلمین شروع کرد، بدینصورت که امر شد هر دو نفر از مسلمانان بعنوان برادرخواندگی دست اخوت داده عهد برادری ببندند و قبل از همه خود محمد (ص) با علی بن ابی طالب (ع) این عهد را سپرده برادرخوانده شدند بعد حمزه با زید بن حارثه (بنده آزاد شده پیغمبر) و سپس بین ابوبکر با خارجه بن زید و همچنین عمر بن خطاب باعتبار مالک خرزجی اخوت برقرار گردید.

کم کم سایر انصار و مهاجرین هر يك دیگری را برادرخواندگی قبول کردند و خیال محمد (ص) از طرف مسلمین راحت شد.

سپس برای اینکه یهودیان را تحت نظم سیاسی عمومی یثرب در آورد قرار دادی با آنها بست که اتحاد یثرب و عقاید و آزادی یکدیگر را محترم

شمارند (۱). و چنانکه قبلا اشاره شد آنها هم باین امر بی اندازه علاقمند بودند.

درابتداء امر شخص محمد (ص) بایهودیان و علمای آنها نزدیک شده رفت و آمد نمود تا جائیکه در روز روزه آنها روزه می گرفت و قبله اسلام را بیت المقدس قرار داد و روز بروز بر اتحاد مسلمین و یهود افزود.

آغاز اختلاف اسلام و یهود

پس از آنکه قرارداد با امضاء تمام رؤسای طوایف مسلمان و یهود و پیر و ان رسید محمد (ص) با کمال جدیت و حسن تدبیر و مواظبت فوق العاده بدون تبعیض همه را وادار نمود که در امور اجتماعی و اقتصادی و کشاورزی و شئون دیگر با هم یاری کرده خود را برای زندگی بهتری آماده سازند.

مسلمین با کمال صمیمیت و مساوات با هم رفتار میکردند و چنان اتحاد محکمی داشتند که هیچ قیمتی ممکن نبود بر ضد هم قیام کرده خطائی را مرتکب شوند. هر روز بر تعداد مسلمین می افزود و از طوایف یهود نیز عده ای با اسلام گرویدند تا اینکه عبدالله بن سلام که یکی از دانشمندان و فضیلتی بزرگ یهود بود همینکه خود و خانواده اش اسلام آوردند سران یهود که در دین خود بسیار متعصب بودند میدیدند یهودیان از دین خود برگشته بوی ملاحق میشوند مضطرب شده و چون منظور آنها هم از بستن قرارداد که تصمیم داشتند بوسیله مسلمین بر مسیحیان بشورند عملی نشد.

۱- در زندگی موسی و عیسی چنین سافکارهای سیاسی وجود ندارد و آنها از سیاستمداران در کارهای سیاسی کمک میخواهند و از رجال بزرگان زمان در این امور مدد میگیرند حال آنکه سیستم فکر محمد (ص) منحصر بخود او و درخور تسخیر و تحمیل و شایان ستایش است.

بلکه نفوذ و قدرت معنوی روزافزون مسلمانان از همه حیث بر خود آنها و حتی مسیحیان تفوق پیدا کرده است لذا وحشت زده بفکر افتادند که بر ضد محمد (ص) اقدام کنند .

ابتدا بر ضد پیغمبر و دین اسلام شروع بتبلیغ کرده سپس بتحریر يك بت پرستان و مشرکان طوایف اوس و خزرج و آنهاییکه روی اختلاف داخلی با اسلام روی آورده بودند پرداخته مبارزه بین محمد (ص) و یهود آغاز گردید .

برای اینکار دست بخدعه و دسیسه های زیادی زدند از آنجمله گروهی از بزرگان یهود که بظاهر اسلام میآوردند همینکه در صف مسلمانان در میآمدند مدتی خود را پرهیزکار و پارسا جلوه میدادند و تا مسلمانان جمع میشدند به سوالات مغلطه آمیزی میپرداختند و بدان وسیله موجبات شك و تردید مسلمانان را فراهم آورده آنها را بدین اسلام و محمد (ص) است میگرداند و در این امر بقدری جسارت و بی پروایی میکردند که گاهی منکر مندرجات بعضی مسائل تورات میشدند تا دلائل محمد (ص) و دین او را متزلزل سازند .

باری یهودیانیکه بظاهر مسلمان شده بودند دسته نسبتاً بزرگی را تشکیل داده و اغلب در بین مؤمنین واقعی بتحریر يك مردم می پرداختند تا روزی عده ای از آنها در مسجد مدینه دور هم جمع شده آهسته صحبت کرده به ضدیت پیغمبر نقشه میکشیدند، یکی از مسلمانان موضوع را فهمید و بمحمد (ص) خبر داد لذا وی فرمان داد آنها را از مسجد برانند، یهودیان که دیدند بیشتر آنها از طوایفه اوس و خزرج هستند یکی از جوانان خود را وادار به تبلیغ کرده که ایجاد اختلاف کند وی حادثه جنگ بعات و غلبه اوس بر خزرج را

بایانات مهیج یاد آوری کرد و همینکه مردان دو طایفه شروع به مشاجره کردند یهودیان خارج شدند .

اختلاف و کشمکش مسلمانان با یهود چنان سخت شد که بکلی قرار داد رافراوش کرده و از مشاجره لفظی کاربزد و خورد کشید . و یهودیان شروع بتحریرت اعصاب مسلمانان و گفتار توهین آمیز کرده حتی نسبت های ناروایی بخدا میدادند .

چنانکه روزی یکی از جوانان یهود بنام فنحاس در حضور ابوبکر گفت :

خدا بما نیازمند است و ما بخدا هیچ احتیاج نداریم و خدا بما التماس میکند بقدری از این رویه سخن گفت که ابوبکر با وجود خضوع و ملائمتی که داشت سیلی محکمی بصورت او نواخت و گفت :

بخدا اگر بین ما و شما پیمانی نبود سرت را با شمشیر جدا میکردم .

باری یهودیان بمبارزه لجوجانه خود ادامه میدادند بهر نیرنگ و حقه بازی متوسل میشدند و در برابر مسلمین صف نیر و هندی بوجود آورده از یک طرف بین مسلمانان دوئیت ایجاد میکردند از طرفی بت پرستان را تحریک مینمودند از یک سو در صدد فریب محمد (ص) بر میآوردند .

چنانکه در آن اوقات بین دو نفر از طایفه بنی نضیر و بنی قریظه که یهودی بودند زنای محصنه روی داده بود و چون زانی از طبقه اشراف بود علمای یهود از وی جانبداری میکردند و فتوا دادند طبق شرع اسلام که حد زنا بر محصنه یکصد ضربه تازیانه است حکم باید اجرا گردد ولی بستگان زانیه این حکم را خلاف میدانستند و اصرار داشتند که باید حکم

اعدام صادر گردد.

در اثر این غائله علمای یهود که تحت تأثیر نفوذ زانی و کسان مقتدر وی قرار گرفته بود از جهت حفظ ریاست خود از صدور حکم شرع یهود خود داری میگردند بالاخره باهم مشورت کرده گفتند که فتوای این امر را بمحمد (ص) واگذار کنیم که اگر فتوا بتازیانه دهد که هم نظر ما تأمین شده وهم بداندوسيله مسلمانان را تحريك میکنیم که پیغمبر شما از حکم خدا عدول کرده واگر که حکم برجم داد نمیپذیریم. این نقشه بموقع اجرا شد و طرفین نزد محمد (ص) آمدند و قضایا را توضیح داده استفسار نمودند پیغمبر گفت :

اگر حکم مرا می پذیرید سنگسار و کشتن است، خیبر بها گفتند در تورات که حکم رجم نیست فقط تازیانه است .

محمد (ص) گفت : در تورات هم بجز این نیست که من حکم میکنم یهودیان گفتند چنین نیست محمد (ص) گفت :

آیا بحکم بنصوریا (یکی از علمای یهود بود) راضی هستید ؟ پاسخ دادند بلی اوداناتر از همه علمای یهود است .

پس او را حاضر کردند و قتیکه پیغمبر حکم زنای محصنه را سؤال کرد وی گفت که حکم تورات در این مورد رجم بود اما احبار گذشته یهود درباره اشرف این حکم را اجرا نمیگردند فقط درباره افراد فقیر عمل نمودند.

چنانکه یکی از امرا و ملوک مازنائی کرد حتی حکم تازیانه هم صادر نکردند ولی درباره طرف او که زانیه ای ناتوان و بی بضاعت بود حکم سنگسار دادند لذا این امر موجب شد که طبقات دیگر باهم همدست

شده گفتند که اول باید امیرزانی سنگسار شود بعدزانیه ، و چون علمای
یهود قدرت اجرای آن حکم را نداشتند نشستند و تصمیم گرفتند که در
باره عموم حکم تازیانه باشد و رجم را منسوخ کردند و کسی هم بر آن
اعتراض نکرد زیرا نسخه تورات جز در دست احبار پیش کسی نبوده و نیست .
یهودیان چون این بشنیدند باسرافکنندگی مراجعت کردند(شان
نزول آیه ۴۸) (انا انزلنا التوریه فیها هدی و نور . . .) این
قضیه است .

و در قضیه دیگری اشراف و علمای یهود پیش محمد (ص) آمده گفتند .
تو مقام و منزلت و نفوذ ما را درین یهود میدانی اگر نفع ما حکم
کنی خود ما پیرو تو شده و سعی میکنم طوایف ما هم بتو بگردند (در
صورتیکه گفتار آنها حیلله ای بود و صحتی نداشت و اختلافی نبود فقط برای
اینکه وی را بفریند و حکم او را ملاک سستی دین اسلام کنند بآن صحنه
سازی مبادرت کرده بودند) ولی محمد (ص) گفت :
من هرگز برخلاف حق و حقیقت حکمی نکرده و نخواهم کرد و
لوائنکه تمام موجودات عالم علیه من برانگیزند و آیات : (و ان احکم
بینهم بما انزل الله و لا تتبع اهواءهم و انزلنا التوریه فیها هدی و نور) در این
مورد نازل شده است .

بهر حال دسیسه و خصومت و دشمنی یهود روز بروز شدت یافت تا
عاقبت چنانکه خواهد آمد منتهی بجنک خیبر و سرکوبی یهود یان گردید

تغییر مکه اسلام

در ابتدای اسلام برای مهاجرت با یهود قریب چهارده سال قبله اسلام
بیت المقدس بود ، تا اینکه هفده ماه از اقامت پیغمبر در مدینه گذشت

روزی محمد (ص) در مسجد قبا مشغول نماز عصر بود که در رکعت دوم نماز وحی آمد و آیه ۱۴۳ از سوره بقره (قد نری تقاب و جهك فی السماء فلنولینك قباة ترضاها فول و جهك شطر المسجد الحرام و حیث ما كنتم فولوا و جوهكم شطره) نازل شد و حضرت در همان اثنا نماز در رکعت سوم بطرف کعبه برگشت و مؤمنین تعجب کردند و جز علی علیه السلام کسی در تغییر قبله از پیغمبر متابعت نکرد (بعضی نوشته اند که همه تبعیت کردند) لذا قوم یهود زبان باعتراض گشوده گفتند که در خدا تزلزل رای نیست اگر پیغمبر اسلام بحق بود قبله ابراهیم که خدا تعیین کرده تغییر نمیداد .

پس آیه ۱۴۱ سوره بقره (سيقول السفهاء من الناس ما ولاهم عن قبلاتهم التي كانوا علیها قبل الله المشرق والمغرب یهدی من یشاء الی صراط مستقیم) نازل شد که میفرماید .

خواهند گفت: بی خبران که چه برگردانید مسلمانان را از قبله ای که داشتید .

بگو که مشرق و مغرب هر دو مال خداست هر که را خدا بخواهد هدایت براه راست میکند .

انجمن مسیحیان نجران و یهودیان و مسلمین در مدینه

با وجودیکه یهود دست بعملیات تخریب و تحریک و دشمنی زده بود ولی بعات اینکه قوم یهود در عربستان پیشوا و رئیس مقتدری نداشتند چندان تأثیری در ارکان اسلام نداشتند و از طرفی قدرت اسلام روزافزون میشد و سکنه حجاز بلکه مناطق چهارده گانه شبه جزیره عربستان متوجه نفوذ پیغمبر شده بودند.

در آن اوقات در منطقه نجران که از مناطق مسیحی نشین و بسیار آباد عربستان بود عده ای از مسیحیان مقتدر و متنفذ و ثروتمند سکونت داشتند که اکثر کشیشهای سایر کشورها با نظر بزرگان آنها تعیین میشد.

و در حقیقت نجران از لحاظ مذهبی رقیب ازمنستان بشمار میرفت.

پس از اینکه محمد(ص) بمدینه آمد و با یهودیان روابط حسنه برقرار کرد مسیحیان که یهود را دشمن آشقی ناپذیر نصاری میدانستند کینه محمد(ص) را هم در دل گرفتند ولی چون در فاصله کمی اسلام نیرومند شده بود آنها حس میگردند که قدرت مبارزه با مسلمین و یهود را ندارند از اینرو هدتها بسکوت گذراندند همینکه از اختلافات و جدال مسلمانان با یهودیان مستحضر شدند فرصت را غنیمت دانسته شصت نفر مسیحی که بین آنها چند تن از بزرگان و پیشوایان مسیحیت بودند بعزم استیصال و برچیدن بساط اسلام و تضعیف یهود بمدینه آمدند چون مورد حمایت سلاطین روم بودند بی پروا بسرزنش یهود و تحقیر

اسلام پرداخته و با جلال و جبروت فوق العاده‌ای تقاضا کردند که مجلسی برای بحث و انتقاد ترتیب دهند پس از اینکه مجلس تشکیل شد پیروان اسلام و یهود و مسیحیت جمع شده مخالفین با محمد (ص) بمشاجره و مجادله پرداخته هر يك برای مغلوبیت طرفین استدلال و استناد می‌آوردند. مسیحیان دم از خدائی عیسی می‌زدند و یهودیان صحبت از عزیز فرزند خدا می‌کردند و منکر عیسی و محمد (ص) میشدند محمد (ص) ضمن تفسیح نظریات آنان که درباره خدائی و فرزندى عیسی و عزیز گفتگو می‌کردند از خدای یگانه دم می‌زد و دلایلی بر رد آن نظریات اقامه می‌نمود و وقتی که یهودیان و مسیحیان سؤال می‌کردند که بکدام يك از پیغمبران ایمان دارد پاسخ میداد بعد از یگانه و آنچه را که برای مافرستاده و هر چه را بایر اهیم و اسمعیل و اسحاق و یعقوب و فرزندان او موسی و عیسی و پیغمبرانی که از جانب خدا آمده‌اند مؤمن هستیم و همه فرستادگان خدایند و همه ما فرمان بردار خدائیم. این انجمن ها چند بار تشکیل شد و محمد (ص) بخوبی ثابت کرد که پیروان یهود و مسیح بعضی از موارد کتابهای تورات و انجیل را تحریف کرده‌اند و الا آنچه را که پیغمبران آورده‌اند تمام برای نظام اجتماع و نفع بشر بوده و نفس الامر همه يك حقیقت و يك مقصود است (۱) و آنها را بدین اسلام دعوت مینمود و بقدری مستدل و محکم و منطقی صحبت می‌کرد که هیچيك تاب مقاومت نداشتند و از هر طرف که وارد میشدند و ایراد می‌کردند.

با نهایت فصاحت و بلاغت ایرادات آنها را رد مینمود و آنها را اکثراً

۱ - قل يا اهل الكتاب اتوا الى كلمة سواء بيننا وبينكم الا تصدقوا بالله ولا يتركه سدا ولا ينفذ بعضنا بعضا انما من دون الله حائل ولو اشدوا انهدوا بانامسجون (آیه ۵۷ سوره آل عمران).

در جواب را میماندند و چون در مشاجره خود محکوم میشدند عاقبت صحنه عوض شد و در بین مباحثه مذهبی بین یهودیان و مسیحیان کار به مجادله کشید و آتش کینه دیرینه طرفین که سالیان هتمادی دردیشان بود شعله ور شد و بجان هم افتاده آبروی یکدیگر را میبردند و بالاخره نتیجه این انجمن ها بنفع اسلام و ضرر یهود و سرافکنی مسیحیان تمام شد که شرح آن در قرآن آمده است .

با این حال یهود بجای آنکه شرمنده و منفعیل باشند بعد از ختم انجمن های مدینه زبانشان تیزتر و کینه آنها بیشتر شده در گوشه و کنار بقریب مسلمانان پرداخته و بیش از پیش در انحراف آنها میکوشیدند و بعدها همینکه عده ای بیعت خود را از محمد(ص) پس گرفتند آیه های (ان تطیعو) . (کیفتکفرون) نازل شد .

محمد(ص) شب و روز برای تقویت اسلام میکوشید و مؤمنین را به نیکوکاری و برادری تشویق و ترغیب میکرد و خود نمونه انسان کاملی از آن صفات پسندیده بود و هر گاه بر منبر می نشست به مسلمانان درس اخلاق و جوانمردی و گنجهت و فروتنی و راستی و درستی میآموخت و آنان را از خشم و شهوت و دروغ و مکر و ظلم و ستم بر حذر می کرد و میگفت : خدای یگانه راستایش کنید و در راه او و هم نوعان خود راستی را پیشه سازید در هر کاری خدا را شاهد و ناظر بدانید و حصص شجاعت و امانت و تقوی را در خود تقویت کنید و از هیچ کس بجز خدا نترسید، اوست آفریننده و نگهدارنده بشر و مخلوق خود .

پیغمبر در این اوقات دارای شخصیتی بارز و موقعیتی خاص بود، هم

امور قضا را اداره می‌کرد هم سمت فرمانروایی داشت و در عین حالیکه مشغول امور روحانی بود امور عرفی و عادی را ملحوظ نظر داشت. بقدری محبوب و محترم بود که مسلمانان سر از فرمانش بر نمی داشتند و یهودیان هم نمیتوانستند عظمت روحی و بزرگواری او را انکار کنند. همین صفات بازر و قدرت روحی او بود که مسلمین مدینه مانند سد آهنین در برابر یهودیان خود نمائی کرده و آنان را مقید بفرود تنی کرده بودند .

محمد (ص) با فراغت خاطر مشغول تعالیم اسلامی و ارشاد و هدایت مردم بود و در عین حال از وکرت توسعه و انتشار دین خود غافل نمیشد و بهمین منظور دسته های چند نفری با اطراف اعزام می داشت که مردم را بدین اسلام و خدا پرستی دعوت نمایند .

شهرت قدرت اسلام بسرعت در شبه جزیره عربستان منتشر میشد و از طرفی مسلمانان هم در امور اقتصادی و تجارت با یهودیان رقابت می کردند و همین امور آنها را مضطرب کرده بچاره اندیشی پرداخته و درصدد بر آمدند که با تمام قدرت بمبارزه برخیزند و چون شنیده بودند که مسلمین در خصوص اموال خود که در هنگام مهاجرت در مکه بجا گذاشته بودند به محمد (ص) گوشزد کرده و تقاضا داشتند ترتیبی بدهد که اموال آنها از بد قریش خارج گردد این خبر را با تعریف و جعل مطالبی بمکه و قریش رسانده و اضافه کردند که مسلمانان تصمیم دارند افراد خود را برای جنگ و غارت شما آماده سازند .

قریش که می پنداشت محمد (ص) تا مکه را قبضه نکند دست بردار نیست و پیمان سیاسی مدینه پیغمبر را دال بر تصمیم جنگ او می دانست بسپولت این اخبار جعل را قبول کرده و خود را برای مقابله مجهز می -

ساختند و چون تجهیزات قریش با اطلاع محمد (ص) رسید در صدد کسب اطلاع بیشتری بر آمده و عده‌ای را مأمور کرد که برای تحقیقات لازم به حوالی مکه حرکت کنند .

بهین مناسبت دسته سی نفری بریاست حمزه بن عبدالمطلب حرکت کرد و سران قریش هم که مراقب اوضاع بودند بحال آماده باش در اطراف مکه پراکنده بودند. حمزه در سواحل دریا با ابو جهل و دسته سیصد نفری سوار او برخورد کرد و همینکه ابو جهل حمزه را دید حال تعرض بخود گرفت و حمزه نیز برای پیکار خود را آماده کرد ولی مجدی بن عمرو جهنی بمناسبت اینکه با هر دو سابقه دوستی داشت میانه را گرفته مانع بروز جنگ شد، حمزه بدون پیکار مراجعت کرد و چون بحضور محمد (ص) رسید جریان را شرح داد و آمادگی قریش را اعلام کرد .

محمد (ص) از آن روز ب فکر تجهیز و تقویت نیروی خود پرداخت و بار دیگر عبیده بن حارث را برای کسب خبر با ۶۰ نفر سوار از مهاجرین بطرف مکه فرستاده و آنها تا ناحیه حجاز پیش رفتند و در آنجا با گروه دوستانه نفری قریش که ابوسفیان در رأس آنها قرار گرفته بود تصادف کرده بدون تصادم بمدینه مراجعت نموده ولی در این تصادف سعد بن ابی وقاص تیری بسوی آنها انداخت و در مدینه قضایا را برای پیغمبر تعریف کرد

چندی بعد برای بار سوم سعد بن ابی وقاص مأموریت داده شد تا باتفاق عده‌ای که بروایتی هشت نفر و بروایت دیگر بیست نفر بودند بجانب مکه روانه شوند . این دسته تا سرزمین حجاز برفتند و پس از کسب اخبار بدین هیچگونه تصادف و تصادمی بمدینه برگشتند .

پیغمبر برای تمهیکیم موقعیت خود را کزیر برد که بشماره ۱ با اطراف

مدینه حرکت کرده با بعضی از سران قبایل عرب تماس بگیرد تا با گرفتن تعهد و بستن قرارداد آنها را برای حمله احتمالی قریش آماده سازد. بدین منظور مسافرت‌هایی بطرف ایواء تا ودان نمود. چندی بعد از مراجعت سفر دیگری به بواط کرد و بار دیگر به عشره مسافرت کرد و در این مسافرت‌ها توانست که با عده‌ای از سران قبائل قرارداد دوستی و موافقت ببندد و پس از چند روز توقف وقتی که بمدینه برگشت شنید که زین جابر فہری که با مردم قریش رابطه داشت بر شران و گوسفندان اہالی مدینه دستبرد زده و بطرف مکه پیش رفته است چون این خبر بمحمد (ص) رسید زین جابر را بسمت سرپرستی مردم مدینه گذاشت و شخصاً بتعقیب کوزین جابر از مدینه بیرون رفت و تا حوالی بدر بجستجو پرداخت و چون او را نیافت بمدینه برگشت.

این دستبرد موجب شد که یهود مسلمین را بعنوان بی لیاقتی و بی عرضگی سرزنش کنند لذا گروهی از مسلمین اطراف محمد (ص) را گرفته گفتند کار ما مسلمانان بجائی رسیده که از یک طرف احوالمان را قریش در مکه توقیف کند از طرف دیگر بوسیله ہمدستان خود گاو و گوسفندان ما را ببرند و عاقبت جسارت را با نجا بکشاند که ما را در مدینه محاصره و غارت نمایند؟ محمد (ص) آنها را بسکوت دعوت کرد و گفت: چنانکہ میدانید قریش خود را برای مقابله با ما آماده کرده است. و از اخباری کہ میرسد صفوف منظم آنها حوالی اطراف مکه را تحت کنترل شدید قرار داده اند بر شما نیز واجب است کہ در حفاظت شهر بکوشید و مواظبت کنید کہ بار دیگر دستبردی نزنند باید حوالی شهر را مراقبت کنید، ضمناً باصحاب خود دستور داد کہ مواظب رفتار و اعمال یهود باشند زیرا خطر آنها زیادتر از قریش است، رفت و آمد یهودیانی کہ به

طرف مکه میروند تحت نظر بگیرند و برای اینکار لازمست چندین دسته سوار همیشه آماده باشند و تمام راهها را زیر نظر بگیرند که مسلمین غافل گیر نشوند، سپس عبدالله حجش را خواسته بوی مأموریت داد با دسته ای از مهاجرین برای مواظبت راهها و کسب اطلاع بسوی مکه حرکت کند. ضمناً نامه ای سر بسته بوی داد و گفت آن نامه را پس از دو روز راه پیمایی بخوان و مفاد آنرا اجرا کن و یاران را با کراه بکاری و ادار مکن .

عبدالله حجش در ماه رجب سال دوم هجری با گروهی حرکت کرد پس از دو روز نامه را خواند که چنین نوشته بود :

وقتی این نامه را خواندی تا نخله (میان مکه و طایف) برو و در آنجا منتظر قریش باش و از اخبار آنها آگاه شو .

عبدالله مفاد نامه را برای یاران گفت و اضافه کرد که اگر اهی هم در این امر نیست و مختارید ، همه یاران تبعیت کرده همراه او رفتند ولی سعد بن ابی وقاص و عتبۀ بن غزو ان که شترهای خود را گم کرده بودند بجهت جو برداختند و پس از رفتن عبدالله حجش سعد و عتبۀ اسیر قریش شدند و گروه مسلمین تا نخله رفتند و هر قدر منتظر سعد و عتبۀ شدند از آنها خبری نشد تا در روز آخر رجب قافله قریش که از شام بسوی مکه میرفتند و عمر بن خضرمی سرپرست آنها بود به نخله رسیدند در آنوقت عبدالله حجش یاران خود را برای مشاوره خواسته گفت ما هرگز نمیتوانیم ببینیم که دو نفر از برادران ما با سارت قوم قریش که آنها را از برادران ما داشتند در آیند و اگر آنها را ازها کنیم امشب بمکه خواهیم رسید و اگر دست بچنگ در بیک کار زنیم سواران ما است و ما

اجازه چنین اقدامی را نداریم

مسلمانان که دانستند برادران آنها اسیر کفار قریش میباشند و بیاید آوری بدرفتاریها و مصیبت هایی که از قریش دیده بودند عصبانی شده و مخصوصاً وقتیکه دیدند کالای فراوانی با قافله مزبور میباشند گفتند اگر ما آنها راها کنیم چون اسیر از ما گرفته اند باعث شکست اسلام است و روحیه مسلمین متزلزل خواهد شد، باید با ضبط این کالا و گرفتن دو اسیر بعوض عتبه و سعد مانع این شکست شده و رفتار آنها را جبران کنیم، لذا اکثر مسلمین از جهش خواستند که او هم تبعیت کند در این اثناء یکی از مسلمین بنام واقد تیری بسوی عمرو بن خضرمی رها کرد که وی در اثر آن در گذشت و مسلمانان با گرفتن دو اسیر قافله را بمدینه نزد محمد (ص) برگرداندند و ضمن اینکه خمس غنیمت را برای پیغمبر بردند موضوع را مفصلاً شرح دادند . محمد (ص) بمحض اینکه از جریان مطلع شد باتندی آنها را مورد سرزنش قرار داده گفت : من کی چنین فرمانی را داده بودم آنها در ماه حرام . سپس قافله و دو اسیر را نگهداشت و هیچگونه تصرفی در آن ننمود .

قریش که از جریان امر با اطلاع شدند حربهای برای تبلیغ خود بدست آورده هر کجا رسیدند آوازه در انداخته که یاران محمد در ماه حرام بقتل و غارت و گرفتن اسیر مبادرت کرده اند و اعراب را بدینوسیله تحریک میکردند ولی محمد (ص) بموجب آیه نازل ۲۱۷ از سوره بقره (۱) که چنین می گوید :

۱- یسئلونک عن الھرانجرام صال فیہ کل من ھل فیہ کسر وصد عن سبل اللہ وکفر بہ وانسجد الجرام واجرأج اھنہ منہ اکبر عبد اللہ والصلوۃ اکبر من العسل ولأ یزالون یقاتلونکم حتی یردوکم عن دینکم ان استطاعوا .

میسرسند ترا از جنگ در ماه حرام، بگو جنگ در این ماه گناهی
است بزرگ و از راه خدا بازگشتن و کافر شدن ولی بیرون کردن ساکنان
مسجد الحرام در پیش خدا از این بزرگتر است و فتنه بدتر از قتل است و
باشما جنگ میکنند تا اگر بتوانند شما را از دین خود برگردانند.

قریش میخواستند با انجام فدا اسراری خود را از مسلمانین بگیرند
ولی محمد (ص) گفت فدا از کفار قبول نمیشود مگر دویار ما را بدهید
تا اسیران آزاد شوند قریش ناگزیر عتبه و سعد را روانه کردند پیغمبر
نیز آن دو اسیر را رها کرد که یکی از آنها بنام حکم بن کيسان اسلام آورد و
در مدینه ماند.

همین حادثه موجب اختلاف شدیدی شد و چنانکه در فصل جنگهای
معروف زمان پیغمبر خواهد آمد عاقبت باعث خونریزی و جنگهای
آینده گردید.



قسمت دوم

فصل اول

جنگهای معروف زمان پیغمبر

در حدود هشتاد جنگ در زمان پیغمبر بین مسلمین و مخالفین روی داد که چون شرح تمام آنها از گنجایش این کتاب خارج است و از طرفی همه آنها حائز اهمیت فراوان نیست لذا در این فصل ضمن شرح بعضی از حوادث، بذکر غزوات مهمی که اتفاق افتاده است مبادرت میگردد. غزوات معروف عبارتند از:

بدر - احد - احزاب (یا خندق) - خیبر - موته - حنین - تبوک - که بترتیب توضیح داده میشود.

جنگ بدر

پس از استقرار کامل مسلمانان در مدینه و پیدا کردن قدرت و نیرو، محمد (ص) برای اشاعه اسلام در شبه جزیره عربستان مصمم گردید خود را برای تجاوزات قریش و سایر مخالفین آماده سازد و چنانکه ذکر شد یهودیان مدینه که از مسلمانان وحشت داشتند در صدد تحریک بعضی از قبایل بت پرست مدینه و بت پرستان مکه (قریش) بر آمدند و پیغمبر که قریش را آماده تجاوز میدید با چند سفر کوتاه بحوالی مدینه عده‌ای از سران قبایل را با خود همراه و معاهده دو ستانه و قرار داد مودت بست. توافق طرفی و احدی را در امر کب از جوانان اسلام برای حفظ راهپا و کسب

اخبار باطراف مکه فرستاد که یکی از آن واحد ها بریاست عبدالله^۱ جحش در نخله با قافله تجارتهی ابوسفیان تصادف کرد و منجر به گرفتن اسیر و آوردن قافله بمدینه و سپس مبادله اسرا گردید .

این موضوع مرحله جدیدی را برای مسلمین بوجود آورده بود بدین معنی که از طرفی کفار قریش تصمیم گرفتند با جنگ و پیکار جبران این خسارت را بکنند و از جانبی مسلمین هم برای پس گرفتن اموال خود که در مکه بجاگذاشته بودند مصمم بودند که بهر قیمتی شده ایستادگی کرده و در راه پیشرفت این منظور مساعی خود را بکار برند .

قریش در این جریانات سوء استفاده کرده کوشش میکرد بیپایانه اینکه محمد (ص) در راه حرام موجب قتل و غارت شده است مردم عربستان را بشوراند. پیغمبر نیز یقین داشت که از راه مماشات و مسالمت ممکن نیست با قریش کنار بیاید ، تا آنکه چندی بعد خبر یافت ابوسفیان مردم مکه را برای حمله بمدینه برانگیخته و عده ای را با خود موافق و هم دست نموده ولی چون تصمیم دارد ابتدا برای تجارت بشام رود لذا عده ای را مامور کرده که در غیاب او بتحریر يك و شوراندن مردم علیه محمد (ص) اقدام کنند که اکثریت اهالی مکه برای حمله بمدینه هم عقیده شوند ، ضمناً ابوسفیان چون حدس میزد که ممکن است مسلمانان بقافله تجارتهی او تجاوز کنند از اینرو عده ای را در این تجارت سهیم کرد و بالاخره در یازدهم سال دوم هجرت ابوسفیان با قافله بزرگی بسوی شام حرکت کرد .

محمد (ص) بوقوع حمله قریش اطمینان داشت ، شب و روز خود را تقویت میکرد ولی چیزی که او را نازاحت کرده بود موضوع تامین هزینه جنگ احتمالی بود لذا وقتی که باو خبر رسید ابوسفیان

با قافله بزرگی بسوی شام حرکت کرده است . عده‌ای را بتعقیب قافله فرستاد ولی بآن دسترسی پیدا نکردند از اینرو پیغمبر طلحة بن عبیدالله و سعید بن زید را فرستاد تا از برگشت قافله اطلاع پیدا کنند، آن دو تن حرکت کرده در حوراء در خیمه کشد جهنی منتظر ورود قافله شدند هنوز از آن دو نفر اطلاعی نرسیده بود که محمد (ص) مطلع شد قافله ابوسفیان که بیش از پنجاه هزار دینار کالا همراه دارد بحوراء رسیده است لذا دیگر منتظر خبر ثانوی نشده با عده ای از مسلمان بطرف قافله حرکت کرد .

همینکه ابوسفیان بحوراء رسید نزد جهنی فرود آمد، و اطلاعاتی از اوضاع مسلمین و تصمیمات آنها خواست، جهنی هیچگونه اطلاعی باو نداد لیکن از کسی شنید که مسلمین در صدد او و قافله او میباشند چون پیش از سی یا چهل تن همراه نداشت برای حفظ قافله ضمضم بن عمرو را برای گرفتن کمک بمکه فرستاده و وی همینکه بنزد بک مکه رسید گوشهای شتر خود را بریده جهازش را وارون کرد و فریاد بر آورد: ای مردم مکه اموالتان در خطر است مسلمین در تعقیب و دستبرد قافله هستند، و با سر و صدای فراوان مردم را دور خود جمع کرد و همینکه ابوجهل بر این موضوع واقف گردید با او از بلندقریش را که در کالای کاروان مزبور سهم بودند بکمک ابوسفیان بسیج کرد و با استثناء ابولهب تمام اشراف و جوانان قریش بطرف قافله حرکت کردند ،

در روز هشتم ماه رمضان محمد (ص) ابالباقه را برای حفظ مدینه و تمشیت امور مسلمین ماموریت داد و خود با ۳۵۰ تن از یاران حرکت کرده بسرعت راه تنی پیمود و در بین راه از وضع ابوسفیان و قافله او اخباری

کسب میکرد و وقتیکه شنید قسمت اعظم مردم قریش برای حمایت قافله ابوسفیان حرکت کرده اند با ابوبکر و عمر مشورت نموده و نظر اصحاب دیگر را نیز پرسید، هقداد بن عمرو گفت هر چه را خدای بتو نموده است انجام ده تو برو جنگ کن ما با توئیم . پیغمبر گفت ای انصار شما نظرتان چیست . سعد بن معاذ که پرچمدار انصار بود گفت : درست است ما تعهد کرده ایم که چون فرزندان خود از تو حمایت کنیم ولی بیمانی برای جنگ نبسته ایم لکن از آنجائیکه بتو ایمان داریم و شهادت داده ایم دین تو بر حق است لذا مطیع و فرمانبر تو هستیم اکنون هر گونه تصمیم داری اجرا نما ما تا آخرین نفس با تو هستیم و از هیچ خطری باک نداریم. سپس پیغمبر در حالیکه چهره اش از خوشحالی بر افروخته بود فرمان حرکت داد و همینکه بنزدیک بدر رسیدند پسر مردی از راه رسید و پیغمبر از وی اخبار قریش را پرسید معلوم شد که قافله بزودی میرسد .

محمد (ص) علی بن ابی طالب (ع) و زبیر بن عوام و سعد بن ابی وقاص را با چند تن دیگر برای کسب خبر بسوی چشمه بدر فرستاد ، آنها حرکت کرده و در بازگشت دو غلام همراه خود آوردند تا محمد (ص) محل توقف قریش وعده آنها را سؤال کند ، غلامان از تعداد قریش اظهار بی اطلاعی کردند ولی گفتند هر روز ۹ یا ۱۰ شتر میکشند پیغمبر از این گفته حدس زد که عده آنها در حدود نهمصد یا هزار نفر است .

پیغمبر بار دیگر دو نفر از یاران خود را برای گرفتن خبر بطرف چشمه فرستاد آن هادر کنار تپه ای ایستاده بودند که بین کنیز و دوست وی راجع بقافله قریش حرفی بمیان آمد لذا از گفتگوی آن دو دانستند که فردا یا پس فردا قافله میرسد .

روز بعد ابوسفیان که از طرف مسلمین خیالش نارحت بود برای گرفتن خبر از قافله جلو افتاد و همینکه بسر آب بدر رسید مجددی بن عمر و را دید، سؤال کرد کسی را دیده‌ای؟ وی با اشاره دست گفت دو نفر سوار در کنار آن تپه‌ها بودند و سایرین نیز درهمین حوالی اقامت کرده‌اند لذا ابوسفیان بسرعت برگشت و راه قافله را برگرداند.

روز بعد محمد ص مطلم شد که قافله از راه دیگری عبور کرده است ولی قوای قریش بجای ماندند، همینکه بعضی از مسلمین دانستند غنیمتی در کار نیست بنای مشاخره را گذاشتند و بعضی تصمیم به مراجعت گرفتند که در این هنگام آیه:

واذ یعدکم الله احدی الطائفین انها لکم و تودون ان غیر دأت الشوکه تکون لکم و یرید الله ان یعق الحق بکلماته و یقطع دابر الکافرین (۱)

نازل کردید و هنگامیکه آنرا بر مسلمانان خواند آنها تیکه در جنک و بیکار تردید داشتند از گفته خود پشیمان شده و همگی خود را تسلیم حکم خدا و اراده پیغمبر نمودند.

وقتی که قافله قریش با محل خطر فاصله زیادی گرفت ابوسفیان و مروان بقریش گفتند اینک که قافله از دستبرد مصون مانده دیگر احتیاجی بتوقف و مقابله با مسلمین نداریم همین قدر برای مسلمانان کافی است که رنج سفر و ناراحتی را تحمل کرده‌اند و دست خالی بمدینه مراجعت میکنند ولی ابو جهل بانظر ابوسفیان مخالفت کرد و گفت بخدا قسم تا

۱- هنگامیکه خدا یکی از دو گروه [کافران و مردم فریب] را نجات دهد و بدهد که از آن شمامی باشد شما میخواهند گروهی که شوکت ندارد از آن شما باشد ولی خدا میخواهد تا کلمات و آیات خود حق را ثابت کند و ریشه کافران را قطع نماید.

بیدار نرسد و سه روز در آنجا بشاربخوااری و مشاهده رقص را مشگران
نبردازیم ممکن نیست بگذارم مکه برگردید زیرا باید مسلمانان از
شجاعت و نیروی ما مرعوب شوند و اگر بیدار نرویم اعراب خیال میکنند
از ترس محمد ص و قدرت مسلمین بوده است و مردم از وی استقبال کرده
و دعوتش را همه قبول خواهند کرد بخصوص اینکه جریان عبدالله جحش
و قتل عمرو بن حضرمی هم در کار بوده و این گمان را قسوت داده تا امید
میکند .

این سخنان محرك قریش شد لذا بجز اخنس بن شریق پیشوای بنی
زهره و قبیلہ او سایر قبایل تسلیم ابو جهل شده برای آماده ساختن کار
جنگ بر راه افتاده در عدوه القصوی در پناه تبه‌ای فرود آمدند .

از آن طرف مسلمانان هم با عزم راسخ برای مقابله با قریش بطرف
آب بدر حرکت کردند و در موقع فرود آمدن حباب بن مندز که از موقعیت
جغرافیایی محل اطلاع داشت گفت :

یا محمد این مکان را با امر خدا انتخاب کرده‌ای یا خود از آن نمودی
گفت: منظور چیست؟ پاسخ داد زیرا توقف در این محل مناسب نیست .
گفت اگر مصلحت ایجاد کند تغییر آن بلا اشکال است حباب
گفت بکنار آبی که نزدیک دشمن است نزدیک شویم و چاههایی
که پشت سر آن است پر کنیم و قبل از تخریب چاهها حوضی برای خود
ایجاد کرده پر آب کنیم تا دشمن در مضیقه بی آبی و تشنگی قرار گیرد
پیغمبر گفت نظر تو اصلاح است و باید امور با مشورت انجام گیرد .

پس اقدام با ایجاد حوض کردند و همینکه از این کار فراغت پیدا
نمودند سعد بن معاذ سائبانی برای پیغمبر ساخته و چند مرکب در حوالی

آن آماده کرد و بمحمد ص گفت ما بچنگ و بیکار میگردیم اگر موفق شدیم که با سر باتندی و افتخار همراه تو بمدینه برمیگردیم و اگر مغلوب شدیم تو بر یکی از مرکبها سوار شده بسوی مدینه عقب نشینی کن و در آنجا سایر مسلمین که مانند ما بر محبت تو استوار و بر عهد خود پایدارند جان تو و دینت را حفظ میکنند .

وقتی کفار قریش بنزدیکی مسلمانان رسیدند مطلع شدند عده محمد ص سیصد نفر بیشتر نیست ولی سیصد نفریکه همه دلیر و شجاع و با ایمان و متکی بشمشیر و جوانمردی و ثباتند و قادر بر ابر هر کشته يك تن نکشند دست از جنگ بر نمیدارند، روی این اصل که عدهای از بزرگان اطلاعاتی از روحیه قوا و بی باکی پیر و ان بیغمبر داشتند بچنگ معترض و صلاح در آن میدیدند که بدون جنگ و خونریزی بمکه برگردند منجمله عتبه بن ربیع فریاد زد ای مردم قریش بخدا قسم شما در باره محمد ص کاری نمیتوانید بکنید اگر او و یارانش را بکشید گروهی از بستگان خویش را کشته اید و اگر مغلوب شوید دیگر ممکن نیست قریش بعد از این در برابر مسلمین تاب مقاومت داشته باشد هنوز کلام عتبه تمام نشده بود که ابو جهل باتندی و بر خاش گفت تو می ترسی و این سخنان را از وحشت میگوئی سپس ابوسفیان برخواست گفت :

ای عامر خضرمی قاتل برادرت اکنون در چنگ ما است و با عده ناچیزی که دارد اسیر ما خواهد شد ولی دوست تو عتبه میخواهد مردم را برگرداند .

عامر از جای حرکت کرده فریاد زد که ای مردم کجاست غیرت و مردانگی شما محمد ص در راه حرام بقتل برادر من قیام کرد و خدایان

مارا سب میکند و قافله ما را میبرد ولی شما بجای آنکه برای سر کوبی او بمدینه رفته باشید اکنون او که با پای خود باستقبال مرگ آمده شما از وی وحشت دارید و میخواهید از جلو او فرار کنید. آیا زنان قریش پر شما نخواهند خندید؟

سخنان عامر مانند آتشی که در میان باروتی افتد همه را برانگیخت و همه همصدا شده و قسم یاد کردند که با بایند محمد (ص) اسیر یا کشته شود یا قریش، والا گامی بعقب بر نمیگردیم.

اولین تصادف

همینکه این تصمیم قطعی شد ابوجهل که دید از لحاظ آب مسلمانان غنی هستند ولی خودشان در مضیقه میباشند بخیال افتاد که حوض مسلمین را خراب کند تا هر دو در یک موقعیت باشند پس با اشاره وی اسود مخزومی از میان قریش بقصد تخریب حوض حرکت کرده هنوز چند قدمی بمقصد نمانده بود که حمزه بن عبدالمطلب چنان ضربتی پیای او زد که بلافاصله در غلطید و بعد از آن بر او تاخته کارش را تمام کرد.

در این هنگام عتبه بن ربیع که اظهارات قبلی او را حمل بر ترس و وحشت کرده بودند برای اینکه این ظن را مرتفع کند باتفاق برادر و پسرش شیبه و ولید از میان صف قریش خارج شده در میان میدان ایستاده مبارز طلب نمود.

حمزه و علی (ع) و عبیده بچنگ آنها برخواستند و در فاصله چند دقیقه حمزه و علی (ع) شیبه و ولید را از پای در آوردند و بسرعت بکماک عبیده شتافتند.

مردم قریش که دانستند با جنک های انفرادی قادر بمقاومت نیستند
یکمرتبه دسته جمعی بجنبش درآمده دو گروه روبرو شدند و این واقعه
در صبح روز جمعه ۱۷ رمضان اتفاق افتاد .

محمد (ص) ضمن اینکه بآرایش صف های مسلمانان میپرداخت
فزونتری و برتری قریش اورا ناراحت کرده و از آینه بیمناک بود و بیم احتمال
شکست و سرنوشت اسلام کم کم اورا مضطرب کرده بود .

محمد (ص) حق داشت زیرا مقابله با عده ای که تعدادشان سه برابر
مسلمین بود کاری بسیار دشوار عینمود با اینحال بانیروی ایمان و توجه
به خدای توانا بخوبی قوت داده از درگاه قادر متعال استمداد و موفقیت
مسلمین را خواست و مانند کسی که بآینده درخشان خود امیدوار شده
باشد با حالت وجد و نشاط زائد الوصفی بیادان گفت :

ای برادران چنانکه میدانید قریش بعد از ما زیادترند ولی در برابر
قوه ایمان و همت شما ناچیز و مختصرند اکنون مادست باقدامی زده ایم
که بستگی بسرنوشت خود و دین خدا دارد شما درسردوراهی سعادت
و ننگیت قرار گرفته اید . کمترین غفلت و تعلل شما را بدرکات ذلت و سقوط
میکشاند ولی غیرت و مردانگی و از خود گذشتگی بشاهراه سعادت دنیا
و عقبی منتهی میشود .

بکشید تاجهان را از ظلمت کفر و جهالت نجات داده خدا را
خشنود کنید و یقین بدانید موفقیت باماست در این وقت آیه های ذیل
نازل شد :

يا ايها النبي حرض المؤمنين على القتال ان يكن منكم عشرون
صابرون يغلبو مائتين و ان يكن منكم مائة يغلبوا الفاً من الذين
كفروا بانهم قوم لا يفقهون . الان خفف الله عنكم و علم ان فيكم

ضعفاً فان یکن منکم مائة صابرة یغلبوا مأتین و ان یکن منکم
الف یغلبوا الفین یاذن الله والله مع الصابین (۱)
(سوره انفال آیات ۶۵-۶۶)

همینکه آیه را بمسلمین خواند گفتم :

ای یاران و برادران تحمل و مقاومت را خدا دوست دارد بنام خدا
خود را آماده کنید پیروزی با ما است .

سخنران محکم محمد (ص) چنان مسلمین را تکان داد که همه
شمشیر بر کف با فریادهای الله اکبر بطرف دشمن حمله کردند . بلال (بنده
آزاد شده) بر اهیة بن خلف (که سابقاً بقصد کشتن وی او را در زیر
سنگ گذارده بود و شرح آن قبلاً آمده است) بتاخت او را از پای در آورد
معاذ بن عمرو بر کشتن ابو جهل دست یافت . حمزه و علی (ع) و سایر
دلیران و شجاعان اسلام از هر طرف عده‌ای را سرنگون کردند مسلمانان
مانند شیر غران با فریاد الله اکبر . الله اکبر بر کفار حمله می‌کردند و
از کثرت نفرات آنها دیگر هیچگونه راهمه ای نداشتند .

در این گیرودار محمد (ص) در قلب گروه مسلمین جای گرفته و
مرتباً آنها را بادامه مبارزه تهریص و ترغیب می‌کرد و با فریاد احد احد
عیگفت :

برق آسمیا بردشمن بتازید که فرشتگان در بین شما هستند و شما
را یاری میکنند و در این وقت این آیه نازل شد :

۱- ای پیغمبر مؤمنان را بیحد تحریر کن . اگر از شما بیست تن صابر باشند
بردوست تن علیه کند و اگر از شما صدتن باشد بر هزار تن از آنها که کافرند چیره شوند
زیرا آنها گروهی نادان و فاسقند .

اینک خدا بار شما را سنگ کرد و ضعف شما را بد است اگر از شما صدتن صورت باشند
بردوست تن علیه کند و اگر از شما هزار تن باشد پادان خدا برد و هزار تن چیره شوند و
خدا هزار صابران است .

اذ یوحی ربك الی الملائكة الی معکم فثبتوا الذین آمنوا
سالمی فی قلوب الذین کفروا الرعب فاضربوا فوق الاعناق واضربوا
منهم کل بنان (۱)
(سوره انفال آیه ۱۲)

پس از نزول این آیه مسلمانان بانهایت قدرت و دلوری و تهور
بر دشمن ضرباتی وارد کرده و بسیاری را از دم شمشیر گذرانده و عده ای
را اسیر نمودند و عاقبت الامر بقیه قریش با بفرار گذاشته مسلمانین باسر بلندی
و کسب افتخارات فراوان که مقدمه پیشرفت های بعدی و تشکیل
امپراطوری اسلام بود غالب شدند .

پس از آن فتح عبدالله بن رواحه و زید بن حارثه بدستور محمد (ص)
بمدینه حرکت کردند تا مزده پیروزی را بمسلمین برسانند . آن دو تن
در حالیکه بر پشت شتران سوار بودند در کوچه و خیابان مدینه فریاد
میزدند که گروه انصار مزده بادشمارا که مسلمانان بر کفار قریش نصرت
یافتند ، ولی خون زید بر شتر پیغمبر سوار بود یهودیان این خبر را باور
نکرده و گفتند این دو تن دروغ میگویند زیرا شتر محمد (ص) بدون
راکب و صاحب خود آمده است .

بهر حال این فتح پشت یهود را بارزه در آورده بود و از جانبی مردمان
قریش را متأثر و متوحش کرده و همه در تعجب بودند که مسلمانان باقات
نفر چگونه بکثرت قوای قریش چیره شدند ،

پس از ورود مسلمین بمدینه یهود یان که از قوت دین محمد (ص)
در وحشت بودند در این وقت که از احتمال بدست آوردن نفوذ و
قدرت اقتصادی و سیاسی اسلام مضطرب شده بودند تصمیم بنا بودی

۱- عیگامکه وحر میسرمد خدا پرستان که من باشما همس آهارا که ایمان آورده اند

استوار کنید بروی برس را درنگ کافران عا ندارد بالای گردنهای و امام انگشتان نشان را

محمد (ص) گرفتند و مسلمانان از این قضیه اطلاع پیدا کردند و کینه یهود را در دل گرفتند .

از این جهت سالم بن عمیر که قبل از فتح بدر بعثت آنکه ابو عفاک یهودی اشعاری بر هجوم محمد (ص) و اسلام سروده بود مصمم بقتل او گردید لذا اینک که ضدیت یهود و سوء نیت آنها روشن شده تصمیم خود را اجراء و ابو عفاک را با ضربت شمشیر از پای در آورد و عمیر نیز عصماء را که از زنان یهودی و از اسلام عیبجوئی میکرد بکشت .

وقتی که فرزندان مقتوله جسد مادر خود را دفن میکردند چشمشان به عمیر افتاد و بطرف او دویدند و بتندی سؤال کردند که تو این را کشتی ؟

عمیر گفت آری و اگر شما هم حرفهای او را تکرار کنید، شمارا نزد او میفرستم در نتیجه این شهادت دیگر جزئت گفتگو نکردند ولی کینه مسلمین را در دل میروراندند .

قتل کعب بن اشرف

وقتی که خبر فتح مسلمین بمدینه رسید کعب بن اشرف گفت بخدا اگر محمد پیروز شده باشد برای ما امرک بهتر از زندگیت بعد که یقین کرد مسلمانان غالب شده اند بلکه رفته مردم قریش را بر ضد محمد (ص) تحریک مینمود و اشعاری در ذم اسلام و پیشوای آن میسرود حتی در باره زیبائی و نکورویی زنان مسلمان اشعاری ساخته بود که از حد ادب تجاوز کرده بوقاحت پرداخته بود .

این رفتار و اشعار، تعصب عده ای را برانگیخت لذا یکی از مسلمین بنزد کعب رفت از او سؤال کرد که محمد (ص) را چگونه شناختی گفت آمدن او بمدینه بلائی بود آسمانی ، ولی او جوابی نداد و از در دوستی

وارد شد ناشیبی باچندتن او را از خانه اش بیرون آورده بقتل او اقدام کردند .

این حوادث سخت یهودیان را مضطرب کرده ولی باوجود آن بیکار نمیشستند و آزار میگرداند چنانکه روزی یکی از زنان عرب برای خرید طلا بازار یهودیان رفت ضمن گفتگو زن را احاطه کرده از در شوخی و مزاحی در آمدند ، تایکی از آنها چادر وی را بخاری وصل کرد و در موقعیکه خواست حرکت کند چادر از سر او افتاد و بدن او عریان شد در اثر فریاد وی یکی از مسلمین بر زرگر حمله کرده او را بچرم این عمل بکشت و یهودیان هم بلا درنگ وی را بکشتند .

پیغمبر کس فرستاد و بزرگان یهودیان بنی قینقاع پیغام داد که دست از آزار مسلمین بردارند و الا مانند قریش منتظر باشند . آنها فرستاده محمد (ص) را مسخره کرده گفتند بمحمد (ص) بگو مغرور مباش اگر باها وارد نبرد شوی خواهی دید که ما کی هستیم و چگونه شمارا بسزای اعمالتان مینشانیم .

فرستاده پیغمبر هنگامی این پیغام را به محمد (ص) رساند که جمع کثیری از مسلمانان حضور داشتند لذا بلا درنگ خود را برای پیکار آماده ساختند .

روز بعد قوای اسلام خانه های بنی قینقاع را محاصره کرده پانزده روز نگذاشتند کسی از خانه ها بیرون آید و حتی نمیگذاشتند کسی از خارج خوراکی برای آنها بیازرد در نتیجه این محاصره ناچار بتسلیم شدند و باطاعت محمد (ص) تن در دادند .

محمد (ص) در صدد قتل آنها بر آمده بود لکن در نتیجه میانه گیری عبدالله بن ابی از قتل آنها در گذشت و یهودیان بنی قینقاع بطرف شام

مهاجرت کردند .

بارفتن یهودیان بنی قینقاع دیگر در داخل شهر مدینه کسی از اقوام یهودی نبود و منظور محمد (ص) نیز همین بود تا يك وحدت سیاسی در شهر بوجود آید و سایر یهودیان که در قلاع خیبر و ام القری بودند چون با شهر فاصله داشته و با مسلمین کمتر در ارتباط بودند تا اندازه ای مسلمین از خطر اغفال و تحریک مصونیت داشتند و خیال پیغمبر برای مدتی آسوده شد .

حادثه سویق

ولی یکماه که از این واقعه بگذشت ابوسفیان که باشکست مفتضحانه بدر آبروی قریش را ریخته بود برای جبران آن تصمیم گرفت تا قریش را برای جنگ مجددی آماده کرده بمدینه بتازد . لکن با تمام جهدی که میکرد این توفیق رفیق وی نبود تا اینکه پس از مدتها دوستان با بقولی چهل تن از قریش را همدست کرده مخفیانه از مکه خارج شدند و صبحگاهان که به حوالی مدینه (ناحیه عریض) رسیدند یکی از انصار و رفیق وی را گرفته بقتل رسانده و دو خانه بایک نخلستان را آتش زده و از ترس اینکه مسلمانان سر برسند سرعت بجانب مکه تاخت . بمحض اینکه این خبر به محمد (ص) رسید با عده ای از یاران در تعقیب او برخاست ولی ابوسفیان با عجله و سرعت عجیبی خود را بمکه رساند و پیغمبر چون وی را نیافت بمدینه برگشت و ابوسفیان که خیال داشت با این حمله جبران واقعه بدر را بنماید در پیش قریش مفتضح تر شد .

این حادثه در تاریخ بنام غزوه سویق آمده است (۱)

۱- هنگامیکه ابوسفیان بسوی مکه فرار میکرد برای اینکه پاره‌های خود را سبک کند سوره‌هایی که همراه داشتند بر زمین برتاب می‌کردند . بهمن واسطه بنام غزوه سویق خوانده شد

پس از این واقعه قبایلی که در بین راه مکه و مدینه سکونت داشتند و قسمتی از درآمد آنها بوسیله عبور قوافل تجاری و مسافرین تأمین میشد چون دیدند مسلمین قوت گرفته اند از بیم آنکه مبادا کاروانها بعلت تهدید مسلمین راه را تغییر دهند و در آنصورت راه درآمد آنها مسدود میشود لذا ب فکر افتادند که بر مسلمانان حمله کرده و این غائله را خاموش کنند .

بدین منظور گروهی از طوایف غطفان و بنی ثعلبه و بنی سلیم هر کدام بفاصله چند روز به حوالی مدینه آمدند تا در فرصت مناسبی بر مسلمانان بتازند .

لکن قبل از اینکه دسترسی پیدا کنند محمد (ص) باخبر میشود و آنها را تعقیب و متواری کرده مقداری غنائم بدست میآورد .

در این اوقات یهودیان اطراف شهر مدینه که از کشتن کعب بن اشرف و اخراج بنی قینقاع در اضطراب بودند نزد محمد (ص) آمده از قتل کعب اظهار نگرانی و گله کردند .

پیغمبر گفت اگر کعب بالشمار خود مازا هجرت میکرد و بنی قینقاع تجاوز و آزار نمیکردند در امان بودند و بالاخره بهشهادت شد که قراردادی بیندند تا طرفین امنیت داشته باشند با این وصف یهودیان باحال ترس بسر برده و کینه مسلمانان را در دل میپروراندند .

تهور و شجاعت مسلمانان کار را بر قریش سخت کرده بود و چون امالی مکه از راه تجارت زندگی میکردند و برای حمل کالاهای تجاری بایستی از راه ساحل استفاده کنند و بعلت هم دست شدن محمد (ص) با ساکنین ساحل قوافل آنها در معرض تهدید و خطر قرار گرفته بود لذا

تصمیم گرفتند برای فرستادن کالا بشام از راه عراق استفاده کنند و اولین قافله‌ای که از راه عراق مصمم بحرکت شد قافله صفوان امید بود که کالای آن بیش از صد هزار درهم ارزش داشت، قبل از اینکه قافله بحرکت کند یکی از مسلمین که در مکه بود از این تصمیم مستحضر گردید حرکت کرد. همینکه بمدینه رسید موضوع را با اطلاع محمد (ص) رسانید پیغمبر فوراً زید بن حارثه را با صد سوار برای گرفتن قافله فرستاد زید برابر یکی از آبهای نجد بقافله برخورد و با حمله اول مردان قافله بگریختند و زید قافله را بمدینه آورد. این واقعه بسرعت در بین قریش منتشر شد و آنها که میدیدند از هر طرف جان و مالشان در خطر افتاده ب فکر انتقام افتاده و همیشه در اندیشه بودند تا در موقع مناسبی تلافی خون بزرگان خود را که در واقعه بدر بقتل رسیده بودند باریختن خون محمد (ص) جبران کنند.

محمد (ص) هم همیشه پیش بینی و دور اندیشی میکرد که بالاخره روزی تصادم با تصادفات خطرناکتری بین مسلمین و قریش پیش خواهد آمد از اینرو هر روز روابط خود را با مسلمانان بهتر حفظ میکرد و در تقسیم غنائم رضایت عموم را جلب مینمود. و برای اینکه علاقه و محبت بین اصحاب و مسلمین مستدام و ریشه دار شود همواره وسائیل وصلت هائی را بین سران و پیروان دین خود فراهم میساخت چنانکه باین وسیله بین خود و علی و عمرو و ابوبکر رشته خویشاوندی برقرار کرد و در این اوقات قسمت اعظم مسلمین در اثر این خویشاوندی ها حکم خانواده واحدی را داشتند بنابراین محمد (ص) اطمینان داشت که حد اقل خویشاوندان نزدیک او در راه پیشرفت منویاتش از بذل فداکاری و مساعدت دریغ نخواهند داشت.

جنگ احد

چنانکه اشاره شد در خلال این یکسالگی که از جنگ بدر گذشت کفار قریش با تمام کوششی که برای جبران شکست خود کردند نه تنها موفق نشدند بلکه هر مرتبه ای که تصمیم بتلافی می گرفتند با شکست تازه ای روبرو میشدند مخصوصاً موضوع قافله سفوان بیشتر حس کینه تیزی قریش را تحریک کرده بود.

عاقبت همین عوامل موجب شد سران قریش اهالی مکه را برای حمله بمدینه مجهز سازند.

بزرگان قریش همینکه از فروش کالای سهامی قافله ای که در واقعه بدر از خطر مسامین نجات یافته بود پولی بدست آوردند سهامی از زن و مرد آماده کرده بقصد هدینه حرکت کردند.

رهبری زنها بعهده هند زن ابوسفیان (دختر عتبه) بود قبل از اینکه سپاه قریش براه افتد عباس عموی پیغمبر (ص) که هنوز اسلام نیاورده و جزو قریش بود چون از حسن رفتار محمد (ص) در واقعه بدر سپاس داشت و از طرفی عرق پیوستگی را نمیتوانست فراموش کند محرمانه نامه ای بمحمد (ص) نوشته وضع عده و تجهیزات و تصمیمات و حرکت قریش را بمدینه شرح داد و بدست قاصدی سپرد که بسرعت برساند.

پس از ورود قاصد همینکه بمحمد (ص) از جریان مستعضر شد بخانه سعد بن ربیع رفته داستان نامه عباس را گفت سپس انس و عونس پسران فضاله را برای کسب خبر بسر راه قریش فرستاد. آنها که سپاه قریش را در

نزدیکی دیده بودند برگشته بااطلاع محمد (ص) رساندند، بعد از آن حباب بن مندز مأمور شد که رفته و از تعداد سپاهیان خبر آورد وی نیز برگشت وعده آنها را همانقسم که عباس نوشته بوده تخمین زده بااطلاع رسانید پس از آن سلمه بن سلامه را برای اطلاعات بیشتری فرستاده وی بزودی برگشته خبر داد که سپاه قریش نزدیک است وارد مدینه شود . مسلمانان بفعالیت افتاده بزرگان و انصار و مهاجرین شب تا صبح اطراف منزل پیغمبر را احاطه کرده و با او در تماس بودند و تمام مسلمین باشمشیر های برهنه شب را در مسجد بسر بردند . همینکه صبح شد محمد (ص) مسلمانان را گرد آورده با آنها مشاوره کرد که تکلیف چیست ؟ و چگونه باید بادشمن رو برو شد ؟

خود عقیده داشت که از مدینه خارج نشده اگر قریش حمله کنند در صدد دفع آنها بر آیند.

عبدالله بن ابی هم همین نظر را داشت و اضافه کرد که سابقاً در مواقع حنك روش ماهمین بود که در شهر می ماندیم و کودکان و زنهای برای سنك اندازی بسوی دشمن در مکانهای مرتفع استوار میشدند و مردان در جلو کوچه ها باشمشیر با استقبال دشمن می پرداختند، و برعکس هر وقت از شهر بیرون آمده ایم دشمن بر ما غلبه کرده است. انصار و بزرگان مهاجر همه بانظر محمد (ص) و عبدالله موافق بودند ولی جوانان که در شان خود نمی دیدند داخل شهر بجنك پردازند، عاقبت در نتیجه اصرار زیاد مسلمانان را وادار بخروج از شهر کردند، آنروز صبح جمعه همینکه پیغمبر از نماز فارغ شد بمنزل رفته زره پوشیده شمشیر خود را برداشت و بسوی مسلمین برگشت. در غیبت وی اسید بن حضیر و سعد بن معاذ جوانان را از اصرار خروج

لشکر از شهر سرزنش کرده گفتند شما حق ندارید به رسول خدا و مسلمانان اراده خود را تحمیل کنید . جوانان که منفعل شده بودند همینکه محمد (ص) مراجعت کرد پوزش طلبیده گفتند تسلیم هستیم و حاضریم در داخل شهر پیکار کنیم محمد گفت : سزاوار نیست پیغمبری که زره پوشیده آنرا بر زمین نهد . اکنون منتظر فرمان من باشید و صبر و شکیبائی را پیشه خود سازید و بردباری شما میتواند دشمن را از پای در آورد .

لحظه ای بعد محمد (ص) با فریاد الله اکبر فرمان خروج از مدینه را صادر کرده بطرف احد حرکت کردند و محمد (ص) در محلی بنام شیخان با گروهی یهودی مسلح برخورد از آنها سؤال کرد شما در این جا چه میکنید گفتند ما با ابن ابی همیمانیم بدین جهت بکمک وی آمده ایم، پیغمبر گفت از مشرکان برای جنت با کفار نمیتوان کمک گرفت ، یهودیان در حالیکه راه مدینه را پیش گرفتند با ابن ابی گفتند محمد (ص) با اینکه ابتداء با نظر تو موافق بود بالاخره تسلیم جوانان شد و عاقبت هم که آنها از نظر خود برگشتند تماماً از قبول آن خود داری کرد و از شهر بیرون رفت .

تفتین یهودیان در ابن ابی مؤثر افتاد و او نیز روز بعد با گروه خود به مدینه برگشت .

عدو مسلمانان هفتصد تن و گروه قریش سه هزار نفر در برابر هم صف آرا می کردند. محمد (ص) بارایش سپاه پرداخت و پنجاه تن تیرانداز را در دهانه کوه بر قرار کرد که پشت سر سپاه راهواظبت کنند و مخصوصاً تأکید کرد تا فرمان ثانوی جایگاه خود را ترک نکنند مگر اینکه بر مسلمانان غلبه کنند درین صورت فوراً بکسب سپاه بشتابند .

قریش نیز مشغول صف آرایی بود و زنان قریش با نواختن دف و چنگ و طبل از میان صفها می گذشتند زن ابوسفیان با خواندن اشعار مهیج مردان قریش را تحریک و تحریص میکرد و کشتگان بدر را بخاطر آنها میآورد.

محمد (ص) نیز وعده می داد که اگر دل قوی دارید و صبر را پیشه سازید پیروزی با ما است بعد قبضه شمشیر را گرفته بیرون کشید گفت چه کسی این شمشیر را گرفته حق آنرا اداء میکنند ابودجانه گفت: حق این شمشیر چیست و چگونه حق آنرا میتوان ادا کرد.

پیغمبر گفت: باید آنقدر بر علیه دشمن بکار اندازی تا خم شود. چند تن بطرف پیغمبر رفتند ولی شمشیر را جز با ابودجانه بکسی نداد. ابودجانه سر بند سرخی داشت که آن را سر بند مرکب می نامید و هر وقت آنرا بر سر می بست دلیل آن بود که تا سر حد مرکب نبرد خواهد کرد و در شجاعت و رشادت ضرب المثل بود همینکه وی شمشیر را بگرفت سر بند مذکور را بر سر بسته متکبرانه میان صفها ب حرکت در آمد پیغمبر گفت: این راه رفتنی است که خدای جز در این مورد از آن بیزار است.

شروع جنگ

اول کسی که از قریش وارد میدان نبرد شد ابو عامر بود که برای تحریک قریش از مدینه بمکه رفته بود. ابو عامر از طایفه اوس بود بهمین واسطه تا وارد شد اوسیان را مخاطب ساخته بقصد جدا کردن آنها از صف مسلمین مشغول زبان آوری و تحریک شد، از طرفی چند تن از غلامان قریش به همراهی عکرمه بن ابوجهل همینکه خواستند به جناح چپ مسلمانان حمله کنند حمزه بن عبدالمطلب بانصره الله اکبر بقلب سپاه

دشمن زد و از طرف دیگر علی (ع) خود را بطلحه پرچمدار قریش رسانده بایک ضربت سر او را شکاف داد و همینکه محمد (ص) این رشادت را از علی و سایرین دید خوشحال شده با فریاد الله اکبر سایر مسلمین را به حرکت در آورده. الله اکبر گویان بدشمن حمله کردند ابو دجانة با سربند سرخ و شمشیر پیغمبر (ص) در میان صفهای دشمن غوغائی برپا کرده بهر کس میرسید از دم شمشیر میگذرانند .

هند زن ابوسفیان که کسان خود را در جنگ بدر از دست داده بود غلامان را تحریص میکرد ، از آن طرف حمزه ابوطالب که از شجاعان کم نظیر عرب بود چنان لرزه بر جان دشمن افکنده بود که همه از جلو او فرار میکردند . در این وقت چشم هند به حمزه قاتل پدر خود افتاد و غلام وحشی حبشی را تحریک و تطمیع کرد که اگر حمزه را از پای در آورد وی را از مال بی نیاز خواهد کرد . گویند :

وحشی غفلتاً زو بین خود را بسوی حمزه پرتاب کرد و همینکه حمزه از پای در آمد هند زن ابوسفیان جگر وی را در آورد و بجوید .

بهر حال جنگ ادامه داشت در همه جا غلبه با مسلمانان بود و هفت نفر پرچم دار قریش یکی پس از دیگری همینکه پرچم را به دست می گرفتند با حملات بی دربی علی (ع) و ابو دجانة سرنگون میشدند ، بالاخره قوای سه هزار نفری قریش در برابر مسلمین تاب مقاومت نیاورده مغلوب شده فرار کردند و چیزی نمانده بود زنان آنها با سیری در آیند که عده ای از مسلمین بجمع آوری غنیمت پرداختند و در اثر این عمل تیر اندازان اسلام محل خود را بقصد جمع آوری غنیمت ترك کردند و در این وقت خالد بن ولید فرمانده سواران قریش از فرصت استفاده کرده بمحل تیر اندازان که فقط عبدالله بن جبیر با ۹ نفر از مسلمانان بجای مانده بودند

هجوم آورده همه را کشته و با آواز بلند قریش را برای دفاع و برگشت تحریک کرد و همینکه کفار قریش خالد را دیدند بدفاع پرداخته مجدداً مسلمانان که سرگرم تقسیم غنائم بودند دست کشیده شمشیرها را بقصد قتال برگرفتند ولی دیگر کار از کار گذشته بود زیرا آن مسلمانان متفرق خواستند خود را جمع بکنند آنها با حملات پی در پی قوای اسلام را درهم شکستند .

در این جنگ بر پیشانی پیغمبر زخم خطرناکی وارد آمد و دندان جلوی شکست و در اثر خونریزی و ضعف در گودالی افتاد و بجز عده معدودی بقیه عقب نشینی کردند ، از طرفی مردان قریش فریاد میزدند محمد کشته شد محمد کشته شد و مسلمانان را تا مدینه راندند و عده ای میخواستند بطرف گودال رفته بیکر محمد (ص) را قطعه قطعه کنند که علی (ع) و عده دیگر دور او را گرفتند و قریش بقصد آنکه اول کار مسلمانان را بکسره کرده بعد بر آن عده و محمد (ص) بتازند از تعقیب پیغمبر صرف نظر کردند . در این موقع همه جعفر بن ابی طالب کشته شدند و او اهل مدینه که گمان کرده بودند پیغمبر کشته شده بزنان حرمی خبر دادند آنها بماتفاق فاطمه زهرا و طرفی احد دریده فریاد میزدند و الله الله ! . . . و الله الله ! . . .

در این هنگام منافقین مدینه هم با قریش هم آواز شده میگفتند اگر محمد (ص) پیغمبر بود کشته نمیشد ، ذابوبکر و عمر از جمله کسانی بودند که بگمان آنکه پیغمبر کشته شده دست از جنگ کشیده بطرف کوه رفتند لکن علی (ع) با بندگان پراز زخم و سعد بن ابی وقاص و ام عبد الله و طلحه بن عبدالله و ابو دجانة با فداکاری عجیبی محمد را ترك نکرده و حفاظت کردند .

باری ولوله و زوزه مخالف افتاده بود و منافقین - . . .

عمل خود پشیمان شده بودند، چیزی نمانده بود شیرازه از هم بگسلد ولی ناگاه علی (ع) که در آن گودال بر بالین پیغمبر (ص) نشسته و پرستاری میکرد برای جلوگیری از آشوب محمد (ص) را با وجودیکه خود هفتاد زخم کاری خورده بود بردوش گرفته از گودال بالا آورد و با آواز بلند سلامتی پیغمبر را اعلام کرد.

ناگهان عده‌ای از مسلمانین بطرف محمد (ص) رو آورده از نویر و مند شده پیغمبر را بر گرفته بشکاف کوه بردند، در این هنگام مجدداً کعب بن مالک فریاد زد که ای گروه مسلمان مژده که محمد زنده است در اثر این مژده مسلمانان بسوی احد شتافته شکست را فراموش کردند، از آن طرف کفار قریش که خیال میکردند مسلمانان بدروغ این ندار امید دهند عده‌ای را بابی بن خلف بتعقیب آنها فرستادند همینکه ابی بن آنجا رسید گفت اگر محمد نجات پیدا کند من نباید نجات پیدا کنم که پیغمبر در این وقت با زویین حارث بن خشمه چنان ضربتی بدوزد که دردم حیات را بدرود گفت و پیغمبر را بر بالای کوه بردند تا در آنجا نشسته نماز گذارد.

قریش بدفن کشتگان خود مشغول شد و پس از اتمام آن بمکه حرکت کردند، بعد از آن پیغمبر نیز بر بالین کشتگان آمده دستور دفن صادر کرد، هیچ منظره‌ای برای محمد (ص) بدتر از بدن قطعه شده حمزه نبود. مسلمانان در این واقعه ۷۰ مقتول و ۷۰ اسیر داده بودند پس از ختم تدفین پیغمبر بمدینه برگشته و بخانه خود درفته در فکر عمیقی فرورفت، شکست مسلمانان و اثرات سوء و عوارض بعدی آنرا در نظر خود مجسم کرد و تا صبح از فکر آن نخواستید و همینکه صبح شد مسلمانان را خوانده پس از ذکر مقدمه‌ای گفت تا وقت باقیست باید مسلمانانیکه در جنگ احد

شرکت داشتند بسرعت قریش را تعقیب و با پیکار دیگری لکه ننگ و شکست را شستشو دهند

انصار و مهاجرین و مردانیکه در نبرد شرکت کرده بودند همه آمادگی خود را اعلام و بلاد ننگ بتعقیب دشمن پرداختند
بمحض اینکه ابوسفیان از قوای مسلمانان خبردار شد تصور کرد عده‌ای تازه نفس بکمک مسلمانان برخواسته‌اند بهمین مناسبت از مقابله با آنها که خیال میکرد مسلمین طلسم شده‌اند خود داری و بسرعت قوای خود را بطرف مکه عقب نشینی داد .

ابوسفیان در روجاء معبد خزاعی را دید که از جانب مدینه می‌آید از وی سؤال کرد مسلمانان را در چه حال و در کجا دیدی ؟
معبد با اینکه بت پرست بود جواب داد محمد (ص) و یاران او را در حراء الاسد (هشت میلی مدینه) دیدم که با یاران وعده گئیری که تا کنون نظیر آنرا کمتر دیده‌ام بسرعت در پی شما افتاده‌اند .

ابوسفیان از این خبر بوحشت افتاده بود و فکر میکرد که ممکن است جلو قریش را درین راه بگیرند لذا بیرنگی بنظرش رسیده به نعیم نامی وعده داد که اگر کاری بکند که محمد (ص) از تعقیب آنها خودداری کند ده شتر بوی خواهد داد .

سپس نقشی را که باید بازی کند با وی در میان گذاشت و نعیم بطرف مدینه حرکت کرد پس از طی چند ساعت راه بمسلمانان رسید و دل خود را بازی کرد و پیغمبر گفت که کجا میروید زودتر برگردید که قوای عظیم ابوسفیان برای نابودی مسلمین مجدداً بطرف مدینه برگشتند .

بدین نحو مسلمین از تعقیب قریش خودداری و پس از سه روز توقف مراجعت کردند .

دو ماه بعد از آن واقعه بمحمد (ص) خیر رسید که طلیعه و سلمه فرزندان خویند که پیشوایان طایفه بنی اسد هستند بخیال آنکه مسلمانان ضعیف شده اند عده‌ای را تحریک کرده تا بر مدینه هجوم و بغارت بپردازند لذا اباسلمه بن عبدالاسد با عده صد و پنجاه نفری از جانب محمد (ص) مأموریت پیدا کرد که آنها را غافل گیر کنند، اباسلمه این مأموریت را بخوبی انجام داد و غنایم زیادی گرفته بمدینه برگشت.

هنوز چند روزی نگذشته بود که باز خیر رسید خالدهذالی مردم را برای جنگ با مسلمانان تحریک میکند، از این رو پیغمبر (ص) عبدالله بن انیس را برای سرکوبی او فرستاد.

عبدالله همینکه بخالد رسید او را از پای در آورده بمدینه برگشت پس از این واقعه عده‌ای از اعراب حجاز و طایفه خالد بعنوان اینکه اسلام آوردند بمدینه آمده از پیغمبر تقاضا کردند چند تن از مسلمانان را همراه آنها بفرستد تا این طوائف آنها مسائل و تعالیم اسلام را بمردم بیاموزند، پیغمبر باین نظر موافقت کرد و شش تن از مسلمانان را فرستاد و همینکه اعراب بمنطقه خود رسیدند مردم هذالی را خواننده بایک حمله دسته جمعی شش تن مسلمانان را گرفته چهارتن از آنها را کشته و دو تن دیگر را بمکه برده بفرخواستند، که یکی بوسیله صفوان بن امیه فوراً بقتل رسید و دیگری پس از اینکه چندی در زندان بود عاقبت بدست قریش گمشد.

پس از جنگ احد یهودیان مدینه که دیگر واقعه‌ای از اعراب نداشتند هر روز بطریقی مردم را علیه محمد (ص) تحریک کرده و عده‌ای در صد و سهوه قصد بر آمدند، پس از اینکه مسلمانان از نقشه یهودیان مستحضر شدند پیغمبر بمایه بنی نضیر پیغام داد که هر چه زود تر از سر زمین

مدینه خارج شوید و الا پس از بیابان ده روز دیگر هر کس از شما دیده شود کشته خواهد شد .

چند روز بعد دو نفر از جناب عبدالله بن ابی نذر یهودیان بنی نضیر رفته گفتند عبدالله پیغام داده که هرگز و ا همه بخود راه ندهید و از دیار خود خارج نشوید و اگر مسلمانان تصمیم به تجاوزی بگیرند من دوهزار مرد از کسان خود و سایر قبایل عرب بکمک شما میفرستم .

یهودیان پس از مشاوره زیاد تصمیم بماندن گرفتند و حی بن اخطب بمحمد (ص) پیغام فرستاد که ما از محل خود بیرون نمیرویم سپس یهودیان به تعمیر حصارها پرداخته در کوچه ها سنگر بندی کردند .

ده روز از اخطار پیغمبر گذشته بود که مسلمانان مسلح بسراغ یهودیان رفته پس از اینکه بیست روز دلیرانه می جنگیدند یهودیان از فرستادن کمک ابن ابی مایوس شده تسلیم شدند سپس قسمتی از یهودیان بخیبر رفته بقیه بسر پرستی حی بن اخطب بشام عزیمت کردند .

پس از خروج بنی نضیر وضع مدینه آرام شد و پیغمبر با اطمینان خاطر بکارهای مسلمانان میپرداخت و چون در جنگ احد ابوسفیان گفته بود که برای جبران شکست بدر سال آینده بسراغ مسلمین خواهم آمد . لذا مسلمین خود را بسرعت آماده می کردند

سال بعد ابوسفیان با قوای دز هزار نفری بطرف بدر عازم شد پیغمبر هم با مسلمانان از مدینه بسوی بدر حرکت کرد لیکن چون خشاک سالی بود صلاح در آن دید که برگردد بدین نحو ابوسفیان از زور و بردن با مسلمین خودداری و شکست احد اسلام را محو کرد .

حادثه ذات الرقاع

مسلمانان تا سال دیگر با فراغت وضع خود را تمکیم کرده بکار تجارت پرداخته و از لحاظ مالی نیرومند شدند و در ضمن از خیانت و نقشه های دشمن غفلت نمی کردند

پیغمبر هر چندی کسان خود را برای کسب خبر با اطراف میفرستاد تا روزی بوی خبر رسید که طایفه غطفان بغیال جنگ اجتماع کرده اند. پیغمبر قبل از اینکه با آنها فرصت دهد بر آنها تاخت و غنایم زیادی بدست آورد و آنها بدون تماس فرار کردند.

در این اوقات محمد (ص) که بیم داشت دشمنان غفلتاً بر مسلمانان بتازند نکهبانانی در اطراف مدینه گمارده و اوضاع را با دقت کامل مراقب بود تا پانزده روز بعد از حادثه بالا خیر رسید که دشمن در صدد غارت و هجوم است.

حادثه دومة الجندل

از اینرو محمد (ص) با عده کثیری از مدینه خارج و بعزم سر کوبی بطرف دومة الجندل که واحدیست بین حجاز و شام حرکت کرده مینکه بدانجا رسید دشمن که تاب مقاومت نداشت غنایم زیادی بجا گذاشته و متواری شد.

پس از این حادثه پیغمبر در مدینه بتقویت قوای مسلمانان پرداخت تا در سال آینده طبق تصمیمی که ابوسفیان گرفته بمقابله برخیزد.

جنگ خندق

یهودیان بنی نضیر که بنا باختر پیغمبر مدینه را بقصد شام ترک

کردند حی بن اخطب و سلام بن ابی حقیق که از بزرگان آنها بودند بمکه آمده پس از تماس با سران قریش آنها را برای جنگ با محمد (ص) تعریض کنند .

قریش که میدانستند بنی نضیر با مسلمین قرار دادی داشته اند لذا قدری تردید کردند که مبادا اغفال شوند، ولی پس از اینکه چند روزی تحقیق کرده و مراقب آنها بودند از گفتگوها و وضعشان دانستند که محمد (ص) آنها را مجبور بترك مدینه کرده است، از طرف دیگر سران یهود با وسائل ممکنه قریش را با خود موافق میگرداند از جمله رقیقه که پرسیدند شما که اهل کتاب هستید ما بر حقیق یا محمد (ص) اخطب گفت حق با شماست و محمد (ص) مشعب است .

بزرگان قریش با جمع آوری طوایف عطفان - بنی مره - فز امره - بنی سعد و عده دیگر قوای مؤثر و سپاه بزرگی برپا است ابوسفیان تهیه کرده با اتفاق یهودیان بنی نضیر در سال چهارم هجری بمدینه رهسپار شدند (۱).

محمد (ص) که از شکست احد آزمایش فرارانی داشت بنای پیش نهاد سلمان پارسی برای دفاع از مدینه در ظرف شش روز خندقی ایجاد کرده و خود نیز در این عمل شرکت کرد .

پس از آرایش و مهیا گم کردن دیوارها و کوچه ها سه هزار نفر مسلمان خود را آماده دفاع کردند .

قریش و یهودیان در حالی که از هوای بسیار گرم و خستگی راه کوفته و از راحت شده بودند بیشت شهر رسیده و چون راه ورود بداخل آن

مسدود بود، در کنار خندق توقف کرده و موقعیت مدینه را مورد مطالعه قرار دادند

قریش که وضع شهر را مستحکم و عده مسلمانان را مشاهده کردند از آمدن پشیمان شده و تصمیم به مراجعت گرفتند ولی بهحض آنکه حتی بنی اخطاب از این تصمیم مطلع شدند نزد ابوسفیان و سران قریش آمده بازبان چربی و حیلہ آنها را وادار بفسخ تصمیم نمود و در قبایل آن تعهد کرد که بازرسای قبیلہ بنی قریظہ یهود تماس گرفته و آنها را بشکستن قرارداد و معاهده ای که با پیغمبر داشتند وادار کند و در این کار نیز توفیق یافت

و هاجمین برای جنگ و غارت دست بکار شده شهر را محاصره کردند و پس از چند حمله پی در پی عمرو بن عبدود موفق شد باتفاق چند نفر از تنگه ای بانطرف خندق بگذرد، در این وقت علی (ع) سر راه بر او گرفت و در نتیجه يك ابتکار فون العاده عمرو را بقتل رسانید سپس پیغمبر باتفاق مسلمین از شهر خارج و در اثر جنگ سریع و دلانورانه قریش را منہزم و بساطتشان را برچید، در حالیکه غنائم زیادی نصیب مسلمانان گردید

جنگ خیبر

در سال ششم هجری خیبر رسید که یهودیان قلاع هفتگانه خیبر (۱) بانهر يك قریش خود را برای حمله بمدینه آماده میکنند.

همینکه محمد (ص) از این جریان اطلاع پیدا کرد در صد در آمد

۱- قلاع حصر یهودیان مدینه در خارج شهر مدینه هفت قلعه مستحکم از سنگ و آجر و خشت بنا کرده بودند که هر قلعه در آن سکونت داشتند این قلاع دارای درت برنگی بود که روی آن درها باورقه عائی از آهن پوشیده بود و در موقع خطر آسانی مساومند راه را بر مهاجمین بست و خود از برج و تاروی آن دشمن را در زیر سنگ تاران های شلیکند پای در آورند و قلاع مرزور بنام خیبر بود

که قبل از وقوع حادثه اول کار یهودیان را یکسره کنند، و بدین منظور صبح یکی از روزها با سپاهی متجاوزان ۱۶۰ نفر از مدینه خارج و بطرف قلاع حرکت نمود.

پس از زد و خورد های خونین عاقبت مر حب که از جنگ آوران بنام واز پهلو انان بزرگ یهود بود بضرر ذوالفقار علی از پای درآمد و در نتیجه این شجاعت و دلاوری جنگ بفتح مسلمین پایان یافت و در این موقع مهاجرین حبشه هم بمدینه برگشتند (۱)

جنگ موته

پس از فتح خیبر پیغمبر خیر رسید که سران قبائل مرز شام و یونان که دین مسیحیت داشتند در عهدند قوای عظیمی را برای حمله بمدینه و درهم شکستن نیروی اسلام آماده سازند پس از وصول خیر، محمد (ص) در سال هفتم هجری زید بن حارثه را بفرماندهی سه هزار نفر تعیین و چند تن دیگر از بزرگان و جنگجویان نامی اسلام مانند خالد بن ولید و عبدالله رواحه و جعفر بن ابی طالب را با وی همراه نمود و پس از طی مسافت قوای اسلام در موته مرز شام موضع گرفت، یونانیان از لحاظ عدد خیلی نسبت بمسلمین برتری داشتند زیرا بغیر از قشون خودشان متجاوزان از صد هزار نفر افراد عرب با آنها متحد و در جنگ شرکت داشتند. بهمین مناسبت همینکه جنگ شروع شد مسلمین در حمله اول عقب نشینی کرده و سه تن سرداران (زید

۱- پس از فتح حبش پیغمبر اسلام عده ای از بزرگان را عراق سپهر عراق گرویدن سلاطین جهان بدین اسلام باخرای و کسور ها هر تاد از جمله عدنان بن حذافه را یابان و عمرو بن امیه را بحدسه و حاطب بن ابی بلتعه را بآتاکبه و عمرو بن عاص را بصلان و سلیمان عمر را به یمان و غلام بن الحصرم را به بحرین و مهاجرین امیه را بیهن و شجاع بن وهب را بسانان فرستاد.

حون حارث حبش را بخرافه محمد (ص) را حاطب بن ابی بلتعه را بآتاکبه و عمرو بن عاص را بصلان و سلیمان عمر را به یمان و غلام بن الحصرم را به بحرین و مهاجرین امیه را بیهن و شجاع بن وهب را بسانان فرستاد.

جعفر بن عبدالله) یکی بعد از دیگری کشته شدند، قتل شجاعانه جعفر بن ابی طالب از داستانهای است که تا کنون نظیر آن کمتر اتفاق افتاده، بدین معنی: بمحض جدا شدن دست راستش پرچم را با دست چپ بگردش در آورد و همینکه دست چپ وی قطع شد پرچم اسلام را در میان بازوان خون آلوده خود نگاهداشت تا عاقبت در اثر خوردن پنجاه زخم مهلك از پای درآمد.

بعد، عبدالله که مقام سرداری را داشت با فریاد الله اکبر بیاران گفت: یافتح و پیروزی نصیب عاست یا بهشت، که در این وقت یک نفر تیر انداز یونانی تیری بطرف وی انداخت و در اثر آن بقتل رسید، بمحض اینکه عبدالله سرنگون شد خالد پرچم را برداشت و بطرف دشمن حمله کرد ولی با اینکه شمشیر در کف او شکست با مهارت و شجاعت بی نظیر شاهد پیر و زنی را در آغوش کشید و فاتح شدند و در نتیجه این رشادت و غلبه محمد (ص) وی را به سیف الله ملقب کرد.

قبل از اینکه جنگ مونه واقع شود پیغمبر باقریش قرارداد بسته بود (۱) که در آن شرایط مودت و دوستی و حسن روابط ملحوظ بود لکن

۱- قرار دادی بعد از جنگ حبر بن محمد (ص) و قریش برای مدت سه سال «مطم

که در شش ماهه سرخ زیر مدون بود.

۱- مبارکه حک.

۲- آزاد بودن عرب برای قبول اسلام.

۳- محمد و یارانش هر سال پس از مراسم عبادت مکه را ترک کنند.

۴- مسلمین در تمام طول سال اراضی مقدس را میتوانند زیارت کنند.

۵- مسلمین هنگام ورود مکه اسلحه همراه نیاورند.

۶- مسلمین در مکه سه روز توقف کنند و هیچ کسی را مجبور نفرین دین نکند.

این قرار داد در سال ششم هجرت هنگامی که رسول اکرم با مهاجرین و انصار بمکه

عمره آهنگی مکه نمودند در حدیثه ۹ میای مکه این نمایندگوس و پیغمبر اسلام بسته شد.

همینکه جنگ موته پیش آمد قریش آن قرارداد را نقض و پادشمنان اسلام همکاری و کمک کردند.

فتح مکه

پیغمبر که از عهد شکنی قریش فهمید آنهادست از تحریک و دشمنی خود بر نمی دارند ناچار به تقویت قوای خود پرداخته و همواره در حال تجهیز و آمادگی بسر میبرد، از طرفی پیشرفت و شهرت و اقتدار مسلمانان در شبه جزیره عربستان بلکه سایر کشورها موجب شد که عده کنیری از مردم مکه بدین اسلام اقبال کنند و از طرف دیگر نمایندگان را که محمد (ص) برای دعوت پادشاهان و سلاطین معالک بزرگ فرستاده بود توانسته بودند بخوبی از عده مأموریت خویش، آمده موجبات شوکت و سر بلندی اسلام را فراهم کنند.

همین شهرت و عظمت، قریش را بچاره اندیشی وامی داشت زیرا میبنداشت اگر محمد (ص) بر مکه دست یابد صرف نظر از اشاءه دین اسلام و ازین بردن عذاب بت پرستی بجان و مال دشمنان خود ابقاء نخواهد کرد لذا از نو شروع بتحریک و تحریص مردم کرده بامدستی یهودیان و سرکردگان قبایل، اهالی را بری جنگ دیگری می شوراندند، این اعمال و رفتار از نظر پیغمبر پوشیده نبود و همینکه قوای خود را برای مقابله قریش آماده دید در روز دوم رمضان سال هشتم بطرف مکه حرکت کرد محمد (ص) بر شتر راهوار و عظیمی بنام القصوی سوار و پیشانی مسلمانان در حرکت بود در هر منزل و توقفگاهی مسلمانان را بپیروزی و سعادت نوید می داد و برای نیل باین مقصود در مدت بسیار کمی بسرعت راه مدینه و مکه را پیمود و در چهار فرسنگی مکه پس از اینکه قدری استراحت

کردند سرعت پیشروی نموده غفلتاً شهر را تسخیر کردند و همینکه ابوسفیان را نزدوی آوردند چون اسلام آورد محمد(ص) او را رها کرد، سپس وارد کعبه شده پس از اینکه هفت بار طواف کرد با صدای بلند فریاد زد لا اله الا الله محمد رسول الله آنگاه بشکستن و سرنگون ساختن بتهای قریش پرداخت، چون از کار شکستن بتها فارغ شد بر سر آب زمزم رفت تارفع عطش نماید .

چند لحظه بعد آیه انافتحنالک فتحا مبینا را با صدای رسا بر مردمی که در آن حوالی بودند خواند و در حالیکه مؤذن بانك الله اکبر میزد پیغمبر مردم را مخاطب ساخته گفت: ای مردم از من چه میخواهید گفتند انتظار امان داریم محمد(ص) جواب داد :

بروید و همه در امانید اذهبوا انتم الطقا (بروید همه شما آزادید) .

پس از این فتح محمد(ص) یکی از یاران خود را بسمت حاکم مکه انتصاب نمود و در مدینه عازم شد .

جنگ حنین

قبیله هوازان همینکه از فتح اسلام مطلع شدند در صدد حمله به مکه بر آمده با قبیله ثقیف هم دست شده تحت فرماندهی مالک بن عوف در دره حنین که قریب پنجاه کیلومتر بمکه فاصله دارد موضع گرفتند، از آنطرف پیغمبر با هزاره هزار نفر از اعراب و مهاجر و مسلمانان مکه در حین عبور غفلتاً در معرض ریزش تیرهای هوازانیان واقع شده و این حمله ننگهائی چنان موجب شکست روحیه مسلمین شده بود که سپاه محمد(ص) نزدیک بود متواری و مغلوب گردند .

ولی بانك الله اكبر محمد (ص) که در وسط قوای مسلمین قرار گرفته بود چنان یاران او را بخود آورد که دل قوی داشته باشند و شجاعت عجیبی بطرف دشمن حمله و از شکست حتمی جلوگیری کردند .

حملات پی در پی مسلمین هوازانیان را مجبور به تسلیم کرد و مالک بن عوف شهادت باسلام داد و سایرین نیز بدین محمد (ص) گرویدند .

در این جنگ شش هزار اسیر و ۲۴ هزار اسب و چهار هزار شتر و مبلغ زیادی نقره و غنائم دیگر بدست مسلمین افتاد ولی چون آنها باسلام گرویده و نادم شده بودند پیغمبر باسران و بزرگان و سپاهیان خود مشاوره کرد گفت : در برابر خواسته های قبیله هوازان که تقاضای رد غنائم را کرده اند چه کنیم؟ آنها که تمایل پیغمبر را باستر داد غنائم تشخص دادند لذا گفتند هر گونه صلاح می دانید ما مطیع هستیم و پیغمبر تمام غنائم را باستر نمود

جنگ تبوك

مدتی بعد بمحمد ص اطلاع رسید که رومی ها تصمیم گرفته اند بمسلمین حمله نمایند از این رو پیغمبر به تهیه قوا و تجهیز نفرات مشغول شده سپس محمد بن مسلمه را با عازت موقت و علی ع را بسرپرستی خانواده خود در مدینه گذاشت و برای مقابله با رومیان بطرف مرز های شام و حجاز رهسپار شد، همی تنگه بنزدیک موضع دشمن رسید در محلی بنام تبوك توقف و بصف آرائی پرداخت .

در این واقعه نیرو و عظمت مسلمانان و بانکهای الله اكبر چنان وحشت و اضطرابی در دل دشمن انداخته بود که روحیه خود را باخته و از ترس با سرعت فوق العاده ای عقب نشینی کردند .

محمد ص پس از این که با رؤسای قبایل مرزی که تابع حکومت

شام بودند قراردادهای دوستانه و نظامی بست بطرف مدینه برگشت.
سال دهم هجری عالی ع از طرف پیغمبر به یمن فرستاده شد و در
آنجا دین اسلام را رواج داد چنانکه تمام قبیله حمدان در يك روز بدین
اسلام در آمدند و سایر ساکنین آن ایالت نیز تاسی کرده مسلمان
شدند.

بنا بر این در زمان حیات محمد ص پایه های اساسی اسلام استوار
و تمام شبه جزیره عربستان بتصرف اسلام در آمد و از این بعد رسول
خدا دیگر پیذیرائی و تعلیمات افراد تازه مسلمان میپرداخت و نیمی از
اوقات خود را صرف طرح قوانین و تأسیس سازمانهای دولتی میکرد.

حجۃ ألداع

چندی گذشت قبل از اینکه ماه حج پیش آید پیغمبر ، مدینه را
بقصد کعبه ترك و در موقع معین بمکه رسید، وقتیکه طبق قواعد و بونامه
اسلامی که هنوز بعد از هزار و سیصد و شش سال خورشیدی هجری
مسلمین آنرا مطابق النعل بالنعل رعایت میکنند ، غسل کرد و سرش را
تراشید بطرف مسجد رفت و حجر الاسود را بوسید. آنگاه هفت بار بطواف
کعبه پرداخت و سپس باوقار فوق العاده و قدم های محکم بطرف کوه
صفا رفته روی خود را بسوی مکه بگرداند و با حالت بشارت و نشاط
انگیزی با صدای بلند گفت :

(الله أكبر لا اله الا الله. لا شريك له العزة والملك له الحمد
له - لا اله الا الله)

سپس از صفا بسوی مروه رفته مجددا همان شعار را تکرار کرد
آنگاه تعداد ۶۳ شتر بعدد سالهای عمر خود قربانی و ۶۳ غلام نیز
آزاد کرد .

رحلت رسول اکرم (ص)

پیغمبر اکرم کمی بعد در مدینه دچار عارضه تب شدیدی شده بستری گردید و چون احساس میکرد که عمرش پایان رسیده است لذا نزدیکان و بستگان خود را میخواند و دستوراتی برای حفظ دین خویش میداد، این تب گاهی با تشنجات سختی همراه بود و هر وقت ناراحت میشد با دیدن فرزندان و بستگان خود رنج و درد را بدست فراموشی میسپرد.

ولی این مرض که بنا بقول خود پیغمبر عوارض زهری بود که آن زن یهودی پس از فتح خیبر بوی داده بود (۱)

عاقبت وی را ناتوان و ازپای انداخت، ولی تا سه روز قبل از رحلت عبادات عمومی و نماز خود را انجام میداد و پس از اینکه قادر به حرکت نبود دستور داد ابوبکر بجای وی نماز جماعت گذارد

در آخرین مرتبه‌ای که بمسجد حاضر شده بود با کمال خضوع و خشوع مسلمین را مخاطب ساخته گفت :

مردم ، برادران . اگر بفردی از شما تازیانه زده‌ام اینک شانه‌هایم را تسلیم میکنم تا با تازیانه قصاص کنید .

آیا بنام نیک هیچ مسلمانی اهانت کرده‌ام ؟

اگر چنین کسی در این جا هست اشتباهات مرا اعلام کند ؟ آیا

مال کسی را تفریط کرده‌ام ؟

اگر چنین است با من بجز بضاعه نخورد - پتو زانم دین خود را اداء کنم ،

در آن لحظه یکی از حضار بلافاصله برخاست و سه درهم طلب

(۱) بتصل ششم از بخش سوم این کتاب موضوع هفت بار خطر مرگ برای محمد (ص)

سابق خود را مطالبه کرد که محمد(ص) فوراً دستور پرداخت آنرا داد و گفت: خجالت در این جهان را بر شرمساری در آن جهان ترجیح می دهیم، بعد از آن غلامان خود را آزاد کرده و دیگر در بستر ناتوانی افتاد. چند لحظه بعد حال بی هوشی و اغماء باو دست داد ولی کمی بعد چشم خود را بگشود و گفت: میخواهم نامه ای بنویسم که آن مکتوب برای همیشه شمارا از خطا و اشتباه برهاند.

در این هنگام عمر پاره قرآنی را که در دست داشت بالا برده گفت: ای رسول خدا، این دستوری که خدا فرستاده است برای ما کافی است»
 «در آن روزیکه محمد(ص) آخرین لحظات عمر راضی میکرد»
 «آن خواست و دستهای خود را شستشود و دو سپس با حالت ضعف بر متکا»
 «تکیه داد و دستها را بسوی آسمان بلند کرده گفت: ای خدای توانا مرا»
 «در برابر وحشت مرگ آماده ساز. چشمهای خود را بر هم گذاشت و برای»
 «ابد بدنمای جاویدمان شتافت».

بدین طریق محمد آن نخبه جهان و نابغه دورانی که ۶۳ سال عمر خود را علیه دشمنی های پیشمار بت پرستان و کفار صرف ارشاد و هدایت بندگان خدا کرده و با تحمل مشکلات و ناامالیات در راه تمدن و ترقی و تعالی و پیشرفت بشر از بذل فداکاری دریغ ننمود با کسب جهانی افتخار جان را بجان آفرین تسلیم نمود و روح او با آسمان ها و ماوراء این عالم، یعنی به آنجا که جز خدا کسی واقف نیست پرواز نمود.

فصل دوم

پیغمبر آن کذاب

پس از فتح مکه که مسلمانان دارای قدرت و نفوذ فوق العاده‌ای شده بودند سه طایفه از مسلمین یافعی علم مخالفت برافراشته و پیغمبر آن کذابی در برابر اسلام بوجود آوردند تا از راه دغل و حيله موقعیت و ریاستی کسب کرده دکانی در برابر مؤسسه عظیم اسلام دایر کنند. از آن جمله :

طلحه بن خویلد

اولین دسته ای که در حیات محمد (ص) از اسلام کناره گیری و مخالفت آغاز نمود قوم بنو اسد بود که طلحه بن خویلد را بریاست گرفت، وی مدعی پیغمبری گردید، طلحه از شعبده بازان و ساحران چیره دست بود و در اندک مدتی جمع کثیری با او گردیده و دینی مشابه اسلام ایجاد کرد و همینکه مریدان او رو بقزونی گذاشت علیه اسلام بتبلیغ پرداخت. ولی چون در برابر مسلمانان خیلی ناچیز بودند محمد (ص) ارزشی قائل نشد و متعرض وی نگردید.

تا اینکه او کم کم موفقیت های تازه‌ای بدست آورد و نیروی پیدا کرد و عده کثیری را بدور خود جمع نمود و بیم آن میرفت که رسماً دست بتجاوزات دامنه داری بزند.

از اینرو محمد (ص) ابوبکر را باقوای کاملی مأمور سرکوبی طلحه نمود و هدتها بین قوای اسلام و پیروان طلحه جنگ و زده خورد خونینی

بود تا عاقبت بشکست طلحه و فرار پیروان او منتهی گردید و عده‌ای از طرفداران وی اسلام آوردند .

طلحه مدتی متواری بود تا بالاخره بوسیله یکی از امرای اسلام دستگیر و مسلمان شد و در عداد لشکریان اسلام درآمد ولی پیروان او هنوز بمقیده خود باقی بودند تا پس از رحلت پیغمبر مجدداً قوتی بهم زدند .

مسيلمه كذاب

دومین دسته از قوم بنوحنیفه بودند که از لحاظ تعداد و نفرات بسیار نیرومند و در یمامه که از خوش آب و هوا ترین مناطق عربستان محسوب میشود سکونت داشتند .

مسيلمه از طایفه مزبور بمخالفت اسلام برخاست و مدعی نبوت گردید و در هوش و استعداد و قدرت بیان و فصاحت و بلاغت کم نظیر و از لحاظ دلاوری و جنگ آوری شهرت بسزائی داشت .

مسيلمه دینی مانند دین اسلام بوجود آورد و مدعی شد مانند محمد (ص) که جبرئیل بر وی نازل میشود بر او ملکی نیز بنام (رحمن الیمامه) از جانب خدا مأمور وحی او میباشد .

وی ابتدا خود را برادر روحانی محمد (ص) خواند و میگفت در امر پیغمبری شریک مفروز القسمه پیغمبر اسلام است .

وی کتابی شبیه بقرآن آیه بآیه و سوره بسوره ساخت و در مدت کمی شکوه و جلال و استقلال پیدا کرد و پیروان زیادی بهم زد که هنوز هم در عربستان در بعضی از نقاط عده معدودی پیرو و معتقد دارد .

از معتقدات پیروان مسیلمه اینست که نیمی از جهان متعلق به پیروان اسلام و نیمی باید تحت نفوذ دین مسیلمه باشد، و مدعی هستند که مسلمین شریک ستمگر و متجاوز بسهم ما میباشند. و باینکه ما هم پیغمبر و کتاب و آئین توحید داریم مسلمانان ما را کافر میپندارند و سزاوار نیست تا این حد حق ما را غصب کنند!

چنانکه آن خدایی که جبرئیل و قرآن را بر پیغمبر اسلام فرستاد رحمان الیمامه و کتابی هم برای ما و پیغمبر ما فرستاده و شما خدا را الله میخوانید ما خدا را رحمان می نامیم. زیرا خدا فرموده قل ادعوا الله او ادعوا الرحمن.

مسیلمه تا سال دهم هجرت بمدینه میآمد و از محمد (ص) تبعیت میکرد و اسلام آورده بود و همینکه خیالات خرافی پیدا کرد نامه ای برای محمد (ص) نوشته که در آن تقاضای شرکت در دین خدا و تقسیم آن را کرده بوسیله دو نفر از بزرگترین اشراف یمامه برای پیغمبر اسلام فرستاد، محمد (ص) چون نامه را خواند و قتیکه مبادرت به پاسخ آن کرد او را کذاب خطاب کرد بهمین مناسبت بمسیلمه کذاب معروف شد.

محمد (ص) از فرستادگان مسیلمه پرسید شما بوی ایمان دارید جواب دادند بلی او هم مانند تو پیغمبر است و دارای کتاب آسمانی و آئین خدایی میباشد، محمد (ص) گفت:

شما واجب القتالید لکن کشتن قاصد رسم بزرگان نیست، دو نفر مزبور نامه را یمامه برده بمسیلمه داده ماجرا را بیان کردند همینکه توضیحات آنها را شنید محمد (ص) را نفرین کرده مرگ وی را خواست (۱)

۱- چون محمد (ص) پس از حجة الوداع رحلت کرد مسیلمه گفت در اثر همین و درخواست من بوده است که محمد (ص) درگذشت

و چون قدرت مقاومت و تعرض نداشت دیگر اقدام حادی نکرد و فقط بفرستادن مبلغین باطراف و جاسوسانی بمدینه اکتفا کرد، و گاهی فرستادگان مسیلمه فقرا و ضعفاى اسلام را فریب داده به یمامه روانه میکردند و وقتی که از مسیلمه تعلیمات میگرفتند بمدینه میآمدند لذا آیه ای در سوره النساء نازل و خدا آنها را بنام دسته ای از منافقین خوانده که بعضی مهدورالدم میباشند.

که سفر حجة الوداع و ارتحال پیغمبر مانع اجرای احکام آیات مزبور گردید و جاسوسان و دعاة پنهانی مسیلمه بسرعتی عجیب پیشرفت میکردند و روز بروز بر تعداد پیروان و دین مسیلمه اضافه میشد و همینطور ادامه داشت تا در اواخر خلافت ابوبکر وی لشکر فراوانی تهیه و آماده جنگ شد و با وجود کثرت جمعیت شکست فاحشی بروی وارد و عاقبت رشته عمرش از هم گسست و قسمت اعظم پیروانش با اسلام روی آوردند.

اسود عیسی ذوالخمار

سومین دیندار بنی مذحج در یمن بودند که اسود عیسی معروف به ذوالخمار از میان آنها دعوی پیغمبری کرد.

اسود و طایفه وی ابتدا مانند مسیلمه از اسلام و محمد (ص) تبعیت میکردند ولی چندی بعد اسود تراء اسلام گفت و مدعی نبوت شد و طایفه بنی مذحج با او گردیدند.

اسود قبلا از کاهنان مشعبد بود و در این امر بقدری ماهر و تودستی داشت که موجب اعجاب میشد و در اثر کارهای محبر العقول بزودی توانست جمع کثیری را بخود جلب و سپس در بین قبائل دیگر نفوذی پیدا کند

وی نیز دینی بوجود آورد و پیروان متعصبی داشت که سخت تحت نفوذ اسود قرار گرفته بودند و بر اسلام خورده میگرفتند و تردستی و سحر او را بحساب معجزه میگذارند چنانکه پیروان او مدعی بودند که: اعجاز اسود خیلی از پیغمبر اسلام زیادتر است و دین و کتابی که بر پیغمبرها (اسود) از طرف خدا ارسال شده محکمتر و معتبرتر است.

بهر حال خطر اسود و پیروان وی کم کم اسلام را تهدید و توجه محمد (ص) را بخود معطوف داشت.

لذا محمد از یازان حاکم یمن (۱) که قبلاً اسلام آورده بود و مورد توجه و محبت پیغمبر واقع و هم از طرف وی والی شده بود خواست که بدون خونریزی و جنگ رسمی اسود را از میان بردارد لذا فیروز دیلمی از طرف یازان مأمور قتل اسود شد و شبی بخانه وی رفته و او را در بستر خواب کشته سر وی را برای یازان آورد، و یازان همسر اسود را بعقد خود در آورد و غائله خاتمه یافت گویند: همینکه این خبر بمحمد رسید گفت: فاز فیروز

پیروان این سه پیغمبر کذاب که مدعی وحی و اعجاز و کلمات آسمانی بودند پس از رحلت پیغمبر قدرت خود را بدست آورده و اسلام را تهدید میکردند ولی سعی ابوبکر فتنه آنها بالانگرفت و نتوانست آنها را ضعیف مینمود تا عاقبت در زمان خلافت عمر منکوب گردیدند.

بجز پیغمبران کذاب فوق الذکر پس از رحلت محمد (ص) چند تن دیگر دعوی نبوت کردند که چون بعضی از آنها قابل اهمیت نیست و

۱- یازان از جانب شاهان ایران قبلاً وائی پس بود و این حاکم ایرانی اول کسی

است که از جانب محمد (ص) والی پس شد و اولی امیر اسلام می باشد.

وجودشان آنقدرها منشاء اثری نبوده از ذکر آنها خودداری و فقط باختصار نام بعضی از آنها که نسبتاً حائز اهمیت و موجب اغتشاش و غوغائی شده اند ذکر میشود .

۱- عینه که از قبیله بنو فرامزه بود دعوی کرد و عاقبت جان خود را در این کار گذاشت و بوسیله لشکریان اسلام کشته شد .

۲- قره قشیر از طایفه غطفان بوده بچنگ پرداخت و بقتل رسید

۳- قجاء بن عبد یالیل از طایفه بنو سلیم که در جنگ اسلام در گذشت .

۴- اشعث از طایفه بنو کننده پس از جنگ با مسلمانان منزه و عاقبت او را گرفته با سیری بمدینه آوردند گویند ابو بکر وی را بخشید و خواهر خود را به عقد اشعث در آورد و اشعث در فردای زفاف هر چه شتر و گوسفند در کوچه دید کشت و انداخت و بانگ زد که اهل مدینه هر که خواهد از ذبایح ببرد و بخورد .

وی در مدینه بماند و اواخر عمر بکوفه رفت و پسرش بنام محمد از بزرگان اسلام است .

۵- حطیم از طایفه بنو بکر در بحرین بود قیام کرد و عاقبت در راه خیال باطل خود جان بداد .

(همسر آن پیغمبر اسلام)

محمد (ص) از سن بیست و پنج سالگی تا قریب شصت سالگی ۱۲

زن اختیار کرد که مشخصات ۹ نفر آنان بشرح زیر است (۱)

۱- خدیجه ۲- سوده ۳- عایشه ۴- زینب ۵- ام سلمه ۶- زینب

[۱] اسامی سه همسر دیگر محمد (ص) عبارت است از صفه - مسومه - حور ،

۷- حفصه ۸- ام حبیبه ۹- ماریه

۱- خدیجه اولین همسر پیغمبر بود که در سن چهل سالگی در حالیکه محمد (ص) بیش از ۲۵ سال نداشت ازدواجشان صورت گرفت. خدیجه دختر خویلد بود که از محمد (ص) دارای دو پسر و چهار دختر گردید و در سال دهم بعثت در گذشت.

۲- سوده

سوده دختر زمعه قبلا زن سکران بن عمرو بود که وی جزو مهاجرین بحبشه رفت و آنجا وفات نمود، سوده در سال دهم بعثت در مدینه بعقد پیغمبر در آمد و از وی فرزندی نداشت.

۳- عایشه

عایشه دختر ابوبکر نیز در سال دهم بعثت بعقد پیغمبر (ص) در آمد ولی چون ۷ سال پیش نداشت دوسال و اندی بعد در سال اول هجرت تصرف شد و از عایشه اولادی پیدا نکرد.

۴- زینب

زینب دختر خزیمه قبلا زن عبیده بن حارث بود که در جنگ بدر کشته شد و پس از وی با محمد (ص) ازدواج کرد، زینب در سال بعد در گذشت و موقعیکه هسمر پیغمبر شد دوره جوانیش گذشته بود ولی بسیار خلیق و خوش طینت و نیکو کار بود.

۵- ام سلمه

ام سلمه دختر ابی امیه ابتدا زن ابوسلمه بود که در جنگ احد

زخم خطرناکی برداشت که پس از چندی التیام یافت ولی بعد از آنکه به جنگ طایفه بنی اسد رفته آنها را متفرق و باغنائم بمدینه برگشت در نتیجه این سفر زخم او باز شد باین سبب وفات کرد؛ پیغمبر در هنگام مرگ بر بالین وی حاضر شد و برای ابوسلمه دعا میکرد تا جان داد و اشکش جاری شد؛ چهار ماه بعد از مرگ ابوسلمه محمد (ص) ابوسلمه را خواستگاری کرد ولی وی بعد از داشتن فرزند زیاد و اینکه جوانیش سپری شده قبول نمود اما بالاخره چندی بعد بعقد محمد (ص) در آمد و پیغمبر از فرزندان وی نگهداری مینمود.

۶- زینب

زینب دختر حبش (دختر عمه محمد ص) قبلاً زن زید بن حارثه (آزاد شده پیغمبر) بود که پس از اینکه زید وی را طلاق داد محمد (ص) او را باز دواج خویش در آورد.

۷- حفصه

حفصه دختر عمر بود که در سال اول هجرت پس از فتح بدر، محمد (ص) وی را بعقد خود در آورد.

۸- ام حبیبه

ام حبیبه دختر ابوسفیان قبلاً زن عبدالله حبش یکی از مسلمانان مهاجر حبشه بود که شوهرش در آنجا فوت کرد و داستان آن بشرح زیر است؛ چنانکه سابقاً شرح داده شد پادشاه حبشه نجاشی در اثر تبلیغات جعفر بن ابوطالب که رئیس مهاجرین حبشه بود حب اسلام را در دل

گرفته بود تا اینکه مسلمانان شوکت و عظمت پیدا کردند و پادشاهان مقتدر زمان را بدین اسلام دعوت نمودند، منجمده پیغمبر نامه‌ای بخسر و پرویز شاهنشاه ایران نوشت و بوسیله بدهام والی ایرانی یمن برای وی فرستاد، و خسر و ایران نه تنها توجهی نکرد بلکه بوی دستور داد که محمدص را بجای خود بنشانند و او را وادار به ترك دعوی نبوت کند و در غیر اینصورت وی را زنده یا خیر نابودی اش را بایران بفرستند، بدهام که از قدرت اسلام و فداکاری پیروان محمد(ص) اطلاع داشت چون میدانست اگر از راه جبر و امر وارد شود جانش در خطر است لذا عین مطلب را پیغام داد و پیغمبر را در جریان امر گذاشت که تکلیف وی را روشن سازد.

پیغمبر پس از مدتی بدهام پیغام فرستاد که از خدا رفع شر خسر و را خواسته ام بزودی شرش از سر مردم رفع میشود.
بدهام جواب داد من تا چند روز دیگر صبر میکنم اگر دعای تو اثر کرد که من خود از پیروان و فدائیان تو میشوم و الا راهی را باید پیدا کنی و الاحیات و موقعت من و تو در خطر خواهد افتاد.
هنوز چندی از آن وعده باقی بود که پیغمبر بدهام نوشت خسر و پرویز در گذشت.

هنگامیکه این نامه بوی رسید هنوز نمیدانست که شاهنشاه کشورش فوت کرده است، روز بعد بر صحت مضمون نامه پیغمبر واقف گردید و خود برای قبول اسلام بحضور محمد(ص) آمد و این امر خود موقعت بزرگی بود و شاید یکی از دلایل پیشرفت و تقویت اسلام همین بود که بدهام اسلام آورد.

دیگری نامه‌ای بود که پیغمبر برای نجاشی که نام اصلی وی اصحمه

(بمعنی عطا میباشد) فرستاد، اصحمه نامه پیغمبر را بوسید و قاصد را با هدایای زیاد و نامه مؤدبانه نزد پیغمبر فرستاد و اظهار انقیاد اسلام کرد و بعد ها هم بارها هدایای زیادی بوسیله وفیر بمدینه فرستاد .
در یکی از سفرهاییکه وفیر (نماینده نجاشی) بمدینه مراجعت کرد پیغمبر دستور داد که اصحمه، ام حبیبه را که زنی مومنه و شوهر مرده بود برای محمد (ص) عقد کند.

اصحمه در حبشه ام حبیبه را و کالتاً بعقد پیغمبر در آورد و بواسطه ارادتش که بمحمد (ص) داشت مقدار چهارصد مثقال طلا از مال خود را مهریه بوی داد و کنیزی باو بخشید و حتی هنگامی که شنید، ام حبیبه گردن بند گرانمای خود را که پنجاه مثقال طلا داشت بکنیز مزبور بخشید نجاشی کنیز را خواست و در برابر پرداخت بها، حکم کرد گلو بند را بام حبیبه مسترد کند، و از طرف دیگر بزنان خود گفت تا هدایای فراوان و پرازش بوی بدهند که ام حبیبه آنها را بعنوان جهیز حفظ کرد .

ضمناً چون در عرب رسم بود که عقد دختر باید با رضایت پدر انجام گردد، ابتداء ابوسفیان پدر وی که هنوز اسلام نیاورده بود رضایت نمیداد ولی همینکه جاه و شوکت دختر خود را دید با ازدواج دختر خود موافقت نمود و امضاء داد .

در این اوقات محمد (ص) در مدینه قوت و نیروی زیادی برای اسلام بوجود آورده و از هر طرف اعراب با اسلام اقبال میکردند لذا بجعفر بن ابی طالب «جعفر طیار» نوشت که مسلمانان مهاجر را بمدینه حرکت دهند. همینکه نجاشی مطلع شد ام حبیبه را بایک دنیا شکوه و جلال همراه مهاجرین اعزام نمود.

متعاقب آن نجاشی پسر خود (ارهاء) را با شصت تن از اشراف و بزرگان وزعمای حبشه که همه متمایل باسلام شده و اشتیاق دیدار پیغمبر را داشتند بطرف مدینه فرستاد و ضمن ارسال هدایای فراوان نامه ای به محمد (ص) نوشت و اظهار اخلاص و ارادت کرد و تصریح کرده بود که در صورت اجازه شخصاً بمدینه شرفیاب شود.

ارهاء باد و کشتی که یکی حامل هدایا و دیگری حامل مسافرین بود بطرف مدینه عزیمت کرد، مقداری که از راه دریاطی شد غفلتاً کشتی ها دستخوش طاعون قرار گرفت، کشتی هدایا غرق و فقط ۶۲ نفر سر نشینان کشتی دوم جان سلامت بردند و وقتی که بشام رسیدند هشت نفر از علما و عباد و زهاد مسیحی که عبارتند از :

بھیرا - ابرهه - ادیس - اشرف - غام - قسم - درید - ایمن (۱)

با آن عده ۶۲ نفری ملحق و با ارهاء رهسپار مدینه شدند . چند روزی بعد بمدینه رسیده وقتیکه نزد محمد (ص) آمدند پیغمبر سوره پس را بر آنها خواند و آنها بی اختیار شروع کردند بگریستن و گفتند این کلمات بانجیل میماند گویا از یک متکلم است.

آن عده بنام وفد حبشه خوانده شدند و حضرت شخصاً از آنها پذیرائی کرد .

بهر حال ام حبیبه باشکوه و جلال فراوان باتفاق مهاجرین مسلمان حبشه در روز فتح خیبر بمدینه وارد شدند و در این روز سه مرده بزرگ بمحمد (ص) رسید یکی فتح خیبر دوم تولد حسین بن علی - سوم

۱- تعمیر قیس و رهان در قرآن مقصود این رهندان و قیسان هستند و بحیرا همان کمی است که با بر خالی و کسانیکه با پیغمبر سفر شام حین تجارت رفته بودند گفت محمد را حفظ کنید و هوز ۱۵ سال به بعدت مانده بود که به محمد (ص) گفت در تو غلامات پیغمبری است.

ورود مسلمانان از حبشه بمدینه بود

۹ - ماریه

ماریه قبطیه آخرین همسر پیغمبر محمد (ص) میباشد که پیغمبر وی را در سن ۸ سالگی بعقد خویش در آورده و از وی فرزندی داشت بنام ابراهیم که در سه سالگی (سال نهم هجرت) در مدینه در گذشت .

(تعداد فرزندان محمد (ص))

محمد (ص) دارای سه پسر و چهار دختر از خدیجه و یث پسر از ماریه قبطیه بود که به ترتیب سن ، اسامی آنها بشرح زیر میباشد .

۱- قاسم (ملقب به طیب) از خدیجه

۲- عبدالله (ملقب بطاهر) از خدیجه

۳- ابراهیم (از ماریه)

۴- زینب

۵- رقیه .

۶- ام کلثوم .

۷- فاطمه (دختران مذکور از خدیجه)

از قاسم و عبدالله اطلاع صحیحی در دست نیست فقط نشان میدهد که در دوره کودکی زمان جاهلیت در گذشته اند ، ابراهیم نیز در سال نهم هجرت در ۳ سالگی در گذشت .

زینب : زینب در حیات خدیجه بعقد زوجیت ابوالعباس بن ربیع در آمد (ابوالعباس خواهرزاده کنیه بنیه بود) شهر زینب در تنی چند پشت کار و کامیابی در تجارت بین کسان خود خیلی محترم بود .

زینب پس از اسلام آوردن خواست با پدر خود از مکه به مدینه مهاجرت کند لکن شوهر مانع عزیمت او گردید تا اینکه ابوالعباس هنگامیکه با سپاه قریش در واقعه بدر بچنگ محمد (ص) آمده بود اسیر گردید. زینب دختر پیغمبر بعنوان (فدا) برای آزادی شوهر خود چیزهایی فرستاد از آن جمله گردن بندی بود که خدیجه هنگام عروسی زینب بوی داده بود.

لذا وقتی پیغمبر آن را بدید بی اندازه متأثر و متالم شد گفت اگر صلاح میدانید اسیر او را رها کنید و مالش را پس بدهید. پس از این واقعه ابوالعباس از زینب جدائی کرد زیرا اسلام میان آنها جدائی انداخته بود از این رو محمد (ص) زید بن حارثه را با اتفاق دیگری فرستاد که زینب را به مدینه آوردند.

چندی از این واقعه گذشت تا اینکه ابوالعباس با مقداری کلا که متعلق به مردم قریش بود بشام حیرفت در نزدیکی مدینه مسلمانان اموال او را بردند و ابوالعباس شبانه به مدینه نزد زینب آمد و از او پناه خواست.

زینب او را پناه داده مسلمانان را خواست و مال او را پس دادند و مکه برگشت همینکه مال مردم را با آنها پس داد گفت: ای گروه قریش آیا کسی چیزی پیش من دارد؟ گفتند نه خدا ترا جزای خیر دهد تو کریم و وفاداری گفت: شهادت میدهم که خدائی جز خدای یگانه نیست و محمد ص بنده و فرستاده اوست و اضافه کرد که:

بخدا میخوانم در مدینه به محمد (ص) ایمان بیاورم ولی ترسیدم گمان کنید من بطمع اموال شما بدین اسلام در آمده‌ام حال که شما مال خود رسیدید و من از این کار فراغت یافتم ایمان آوردم، سپس به مدینه

برگشت و محمد (ص) زینب را با و پس داد.

رقیه و ام کلثوم - رقیه و ام کلثوم بعتبه و عتیبه پسران ابولهب (عموی محمد (ص) شوهر کردند ولی پس از ظهور اسلام ابولهب فرزندان خود را و اداری بطلاق آندو نمود، پس از این موضوع عثمان ابتداء رقیه را بگرفت چون پس از جنگ بدر در اثر عارضه تب در گذشت، ام کلثوم بعقد از دواج عثمان درآمد.

فاطمه زهری

فاطمه از سایر دختران کوچکتر بود و پس از واقعه بدر محمد (ص) او را با ازدواج علی (ع) در آورد.

هفت بار خطر مرگ برای محمد (ص)

از زمانی که پیغمبر اسلام بر رسالت مبعوث گردید تا زمان رحلت هفت مرتبه خطرات جانی و بیم مرگ از وی دفع گردید که بشرح آن میادرت میشود.

اول - در شب هجرت که جوانان قریش بقصد جان محمد (ص) خانه وی را محاصره کرده بودند علی (ع) بجای وی در بستر خوابید تا پیغمبر از راه مخفی از جنگ آنها رهائی و با اتفاق ابوبکر در غار تور پنهان شد.

دوم - در واقعه سخت احد که چند تن از قراولان دشمن بر او دست یافته وی را زخم زدند و آوای کشتن در انداختند که علی (ع) و چند تن دیگر او را بیرون پرده زبه دره احد رساندند ز علی (ع) سپس با ۶۹ نفر زخمی دیگر به تعقیب قریش پرداختند.

سوم - پس از واقعه بئر معونه بود که دو نفر کلابی از طرف قبیله بنی کلاب بعنوان پیک به مدینه آمده پیغمبر را برای بستن قرارداد درستی بقلعه بنی قریظه دعوت کردند. وقتیکه محمد (ص) بتنهائی پهای دیوار قلعه رسید، پیامی فرستاد تا رؤسای آنها از ورود وی باخبر شوند لکن در همان موقع زنان یهود بر بام درآمدند تا با غلطاندن سنگ پیغمبر را بقتل رسانند ولی قبل از اینکه آنها موفق شوند آن محل را ترک نمود.

چهارم - در تاریخ و افسانه است که چون پیغمبر برای سرکوبی طایفه بنی ذبیان و بنی معارب لشکر کشید آنها بکوه مجاور فرار کردند، در این وقت محمد (ص) به محاصره قلعه پرداخت و وقتیکه از این کار فارغ شد برای قضاء حاجت از اشگر گاه دور شد و پس از انجام کار و ساختن وضو براه افتاد ولی شدت باران وی را مجبور ساخت که در پای درختی خود را پناه دهد و از آنجائیکه لباس وی تر شده بود جامه خود را کنده بر آن درخت افکند تا بنخشکد، چون خسته شده بود در پای درخت استراحت کرده بغفت در این وقت یکی از دشمنان، محمد (ص) را دید باعیر خود (دعسورین حارث) اطلاع داد و او و باعجله شمشیر بکف از کوه سر ازیر شده همینکه بر بالین پیغمبر فرود آمده بانگ بر آورد یا محمد (ص) من یمنعک الیوم منی (کیست در این وقت ترا از جنگ من نجات دهد) محمد (ص) از جای برخاست گفت: خدائیکه تو را باین پرسش وادار کرد، در حالیکه همان لحظه که رسیدی میتوانستی بلادرنک تیغ برانی و کام خود بستانی ولی فرصت را برای خود ستائی از دست دادی، و مدافع من همانکسی است که ترا سرگرم بگفتار میکند.

دعسور بخود آمد که وی راست میگوید نمیبایستی بدفع الوقت گذرانده مینکه شمشیر را بعزم قتل پیغمبر بالا برد محمد (ص) بچالاکی دست او را بگرفت تیغ از دستش رها شد و بکف پیغمبر افتاد، وی شمشیر را بر کشید و گفت: اکنون کی ترا از چنگ من میرهاند؟ جواب داد: هیچکس جز خدای توستی اسلام آورد.

پنجم - هنگامیکه اهل مکه بنا به تصویب صفوان بن امیه عمرو بن وهب را انتخاب نمودند که بقصد جان پیغمبر به مدینه رفته منتظر فرصت و کمین باشد، عمرو به مدینه آمد، چندی درین مسلمین رفت و آمد میکرد تا روزی پیغمبر را در جای خلوتی تنها دید که تیغ بدست حرکت میکند، عمرو گفت یا رسول الله عجب تیغ آبدار است چه خوب است که آن را بدهی تا نیکو بینم، محمد (ص) بلافاصله شمشیر خویش را بوی داد و عمرو که بهترین فرصتی برای انجام مقصود خود یافته بود تیغ را بقصد کشتن وی بالا برد ولی محمد (ص) از پهلوی راست عمرو خود را بکنار کشید و بیچ دست وی را گرفته تصادفاً در اثر کشمکش پای عمرو به سنگی گرفت و بشکم افتاد، تیغ در کف حضرت قرار گرفت ولی قبل از اینکه پیغمبر قصد جان او را بنماید وی اسلام آورد و چون از او سؤال کرد که چه چیز موجب شد تا قبل از اینکه از تصمیم من مطلع شوی شهادت جاری کردی، گفت نیروی ایمان تو زیرا من در برابر ده مردی چون تو غالب آیم ولی امروز در برابر تو عاجز آمدم گویی که کسی مرا گرفته بود.

ششم - پس از فتح خیبر زن جوانی از یهود که پدر و شوهر و چند تن از بستگانش در جنگهای با مسلمین کشته شده بودند تحت تاثیر روح انتقام جوئی و کینه توزی واقع شده تصمیم گرفت محمد (ص) را که دشمن خونی

خود می دانست از بین ببرد، لذا بزغاله‌ای را ذبح کرده و گوشت آنرا آغشته بزهر مہلکی نمود و در اوائل شب نزد پیغمبر رفت و با اظهار ارادت و کمال ادب و نزاکت آن را نزد وی گذاشت. همینکه محمد (ص) و چند تن از یارانش از آن غذا خوردند دچار سرگیجه و دل درد شدیدی شده بجز محمد (ص) که همیشه گریسته از طعام برمیخواست بقیه مردند، ولی دست و پای پیغمبر بلا درنگ از کار افتاد، در این وقت که از درد شدت مینالید دستور حجامت داد، ضمناً زن یهودی را احضار کرده و پس از تحقیق سوء قصد او واضح گردید، و هنگامیکه از وی علت این سوء قصد را پرسید گفت ای محمد (ص) تو پدر و شوهر و کسان مرا کشتی، من بانتقام خون آنها مبادرت باین عمل کردم تا اگر پیغمبر باشی قبل از خوردن غذایی بری و اگر بدروغ مدعی نبوت باشی با مردن تو از شرقت نجات پیدا کنیم. گر چه با عمل حجامت و تداوی بیشمار محمد (ص) از خطر مرگ برست لکن عوارض آن وی را ضعیف میکرد و چنانکه خود در لحظات آخر عمر گفت مرگ پیغمبر در اثر عوارض آن زهر کشنده بود.

هفتم - در واقعه بنی نخله که پیغمبر وقت ظهر با اصحاب بنماز ایستاد (چون اجازه نماز خوف که مبنی بر قه و ترس است و در سوره نساء ذکر شده هنوز ترسیده بود) مشغول خواندن چهار رکعت شد، لذا در این وقت دشمن فرصت پیدا کرده و چیزی نمانده بود که جان محمد (ص) و اصحاب و مسلمین در خطر افتد ولی قبل از اقدام با حمله مسلمین که نمازشان تمام شده بود فرار کردند و عصر هم با زمین خیال ردا شدند ولی لشکر اسلام بدون اقتدا ایستاده و محافظت میکردند. لذا بمتاسبت این واقعه ای در مورد نماز خوف نازل شد.

قرآن

قرآن مجید پس از تورات و زبور و انجیل چهارمین برده ایست که بحکم حکمت بالغه الهی از چهره حقیقت باهره لایتناهی بدستیاری پرده دار عالی مقدار و برگزیده نیکو پندار راست گفتار رسول اکرم پیغمبر خاتم محمد (ص) برداشته شده تا با حقایق مطلق و نکات بحق بشر را از ضلالت و جهالت برهاند و بصراط مستقیم بکشاند ، قرآن جامعترین دستورات زندگی و شامل مجموعه قوانین دینی و اجتماعی - مدنی - قضائی - جنائی - جزائی - تجاری - نظامی میباشد .

تقسیمات قرآن

قرآن مانند تورات در خلال بیست و سه سال قمری که دوره رسالت محمد (ص) بود بمناسبات خاصی بتفاوت کم و زیاد آیات نازل گردیده چنانچه درباره تورات و لقد آتینا موسی الكتاب آمده در مورد قرآن نزل علیک الكتاب و تنزیل و تنزیل الکریم آمده است .

قرآن مجید هر دفعه در اثر حادثه و سببی روی داده که اول و آخر آیات نازل بر پیغمبر و کاتبان وحی معلوم بوده است . در ابتدای نزول قرآن بخط حمیری روی استخوان شانه گوسپند یا پوست آهو یا پوست و برک درخت عسیب و ندرتاً روی کاغذ که خیلی کمیاب بود . بوسیله کاتبان وحی نوشته میشد .

همچنین در زمان حیات پیغمبر بسیاری از مسلمانان پاک یا چند یا تمام سوز قرآن را با خود داشتند و می دانستند که کدام درمکه یا در مدینه و بچه ترتیب نازل شده ، پیغمبر عموم مسلمین را بحفظ آیات قرآنی

تأکید نمود و آنها آنچه را حفظ میکردند در حضور وی میخواندند تا اگر غلطی داشته باشند تصحیح نماید.

پس از رحلت پیغمبر هنگام خلافت ابوبکر با موافقت اصحاب و کلیه مهاجرین و انصار مبادرت به جمع آوری آیات و نوشتن آنها روی پوست های دباغی شده گردید.

پس از ابوبکر قرآن مدون مزبور بخلیفه دوم عمر انتقال یافت و پس از فوت عمر به دختر وی حنصه (عیال پیغمبر) سپرده شد که بخلیفه بعدی عثمان تحویل دهد.

در خلافت عثمان چون مردم سایر نقاط و بلاد اسلامی قرآن را مطابق تعلیمات شفاهی حافظین با قرائتهای مختلف میخواندند عثمان با موافقت اصحاب و علی بن ابی طالب (ع) و نظارت زید بن ثابت که از کاتبان وحی و منشی پیغمبر بود دستور داد نسخی را تهیه کردند پس از انجام کار آنها را برای مسلمین قرائت کردند تا در صورت ایراد و اشتباه بر رفع آن اقدام گردد. بعد از آنکه اصحاب و مهاجرین و انصار شهادت بدرستی نسخ دادند آنها را برای حکام ولایات فرستاد و این قرآن رسمیت پیدا کرد و از هر گونه تجاوز (و تقلیل یا تکثیر) مصونیت پیدا کرد و در زمان زید به مناسبت اینکه مردم شام از اعمال فاحش و خیانتی که زی نسبت بخانواده طهارت مرتکب شد شدیداً اعتراض کرده میبای قیام بودند لذا تدبیر وی اقتضا کرد که برای رفع اتهامات، قرآن را بسی جزو قسمت نماید تا در هر روز از ماه رمضان یک جزو آن را مسلمین بعد از اذان نماز ظهر بخوانند.

بعد از وی نیز چندین بار قرآن را تقسیمندی کرده اند که یکی طرز

تقسیم قرآن بر اسیب سبعه بود و بنام هفت سبع معروف گردید .
دیگری تقسیم بنصف که تمام قرآن را به دو جلد تقسیم کردند
و بحسب حروف مکتوبه هم نصف آنرا تعیین کردند که در سوره
کَهِف کلمه ولیتلطف تاء منقوطه اول نصف دوم قرآن است بر حسب حروف
و کمتر از نصف بر حسب جزو است که هنوز پنجاه و پنج آیه که زائد بر
هزار حرف است . و نشان میدهد که تقسیم برسی جزو مساوی و
پسندیده نیست .

دیگری تقسیم بر نصف جزو است که مسلمانان در قرون ۶ یا ۷
هجری قرآن را بشصت جزو تقسیم و هر قسمت را جدا گانه جلد کرده
بودند .

این تقسیمبندی بنام شصت باره خوانده شد که در مجالس ترجمه
توزیع رُبْع آنرا بیکصد و بیست حزب و اخیراً نیز هر جزو را بچهار ربع
قسمت کرده که هر ربع را یک حزب مینامند .

دیگری تقسیم سوره بزرگ بر اَشَار و اِخْمَاس و رکوعات میباشد
که آن هفت نوع است بشرح زیر :

۱- کتابهای علم تجوید و (علم قرائت) که مخترع آن ایرانی
است ،

۲- کتابهایی که در لغات قرآن بعربی و فارسی نوشته شده که
در اطراف هر کلمه معانی حقیقی و مجازی و مشتقاتش را بیان کرده
است .

در میان نوع اخیر کتابی نوشته شده که لغات قرآن را بفارسی
ترجمه کرده و ضمن آن معلوم شده (سراب - سجیل - سرد - قسطاس)

کلمات فارسی میباشد که جز و لغات عرب شده است .

۳ - کتبی که در قرآن کتب و جملات قرآن نوشته شده است .

۴ - کتبی که در خواص سوره و آیات و ختمها نوشته شده است .

۵ - کتبی که منحصر با احکام شرعی و تفسیر آن میباشد و بنام

آیات الاحکام خوانده و نوشته اند .

۶ - کتبی که در تقسیم مطالب مذکور قرآن نوشته شده است .

۷ - کتبی که بعضی از مسلمانان شیعه مذهب برای اثبات دلایل

درستی مذهب اثنی عشری نوشته اند مانند (فصل الحفظات) حاج میرزا

حسین نوری که به عربی نوشته شده است .

علی بن ابی طالب (ع) نیز دارای دو نوع قرآن بوده است که از

لحاظ سوره بندی بایکدیگر تفاوت داشته است یکی را بترتیب نزول

سوره قرآن تنظیم کرده است . و دیگری آنکه قرآن را که سوره آن از حیث

معنی مکرر است وی بشصت قسمت منقسم نموده ، بمصداق آیه :

وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ النُّشَانِ وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ (۱) .

وحدیث نزل القرآن علی سبعة احرف (قرآن را نازل کرد به هفت

قسم) بعبارة الاخری قرآن بر هفت قسمت تقسیم بندی شده و مقصود آن

است که يك مطلب در هفت عبارت تکرار شده است .

هر يك از فصول قرآن مزبور چه از نظر معانی و طرز استدلال چه از

لحاظ بزرگی و کوچکی سورتها بسیار مشابه هستند و مخصوصاً از این لحاظ

حائز اهمیت است که مطالب هر يك از سوره های بزرگ و كوچك از جنبه ارشاد

۱ - معنی آیه این است که هر آیه را دو (ای محمد ص) از آن کتاب مکرر

(قرآن) يك حدت آیه ای داده ایم و هر قرآن بزرگ را آیه ۸۷ از سوره حجر .

وراهنمائی و تقویت روح ایمان و توحید قرین هم و از هر يك همان نتیجه گرفته میشود .

بهر حال قرآنی که امروز در دست مسلمین است همان قرآنی است که بر محمد (ص) نازل و در زمان ابوبکر تنظیم و تدوین گردیده و صنعت چاپ نیز بر حفظ و انتشار آن کمک کرده که در ۱۱ سوره تقسیم شده و دارای ۶۶۶۶ آیه است و اول و آخر آن باختلاف است (۱).

سوره بندی قرآن

چنانچه اشاره شد پس از پیغمبر چندین مرتبه بتنظیم سوره بندی قرآن اقدام کرده اند ولی چون محمد (ص) عبدالله بن عباس را برای تفسیر قرآن انتخاب کرده و در حضور خود پیغمبر آیات قرآن را برای مسلمین تفسیر و شرح می داد مضافاً باینکه محمد (ص) در باره وی میگوید: ابن عباس اعلم الناس بالقرآن است بنابر این در اینجا جدول زیر را که نسخه ای بترتیب سوره بندی عبدالله بن عباس تهیه شده و بنظر مؤلف صحیحترین نوع است از نظر خوانندگان میگذرانند .

۱ - در آماری که بطور مرسوم تدوین شده و فعلاً در کتابخانه عمومی کعبه بیچ

بانگنای است صص سی می نمود

از قرآن که هر و دلکی است

سین هزار و نهصد و هشتاد و شش است

که به تفسیر خاصه منقسم شده است .

ترتیب سورہ بندی عبد اللہ بن عباس

نام سورہ	شمارہ	نام سورہ	شمارہ
سورہ قارعہ	۲۸	سورہ علق	۱
» قیامہ	۲۹	» قلم	۲
» ہمزہ	۳۰	» والضحیٰ	۳
» مرسلات	۳۱	» مزمل	۴
» قی	۳۲	» مدثر	۵
» ایلاف	۳۳	» فاتحہ	۶
» طارق	۳۴	» ابی لہب	۷
» قمر	۳۵	» نکویر	۸
» ص	۳۶	» اعلیٰ	۹
» اعراف	۳۷	» لیل	۱۰
» جن	۳۸	» فجر	۱۱
» یس	۳۹	» شرح	۱۲
» فرقان	۴۰	» الرحمن	۱۳
» ملائکہ	۴۱	» عصر	۱۴
» مریم	۴۲	» کوثر	۱۵
» طہ	۴۳	» تکویر	۱۶
» شعراء	۴۴	» دین	۱۷
» نمل	۴۵	» فیل	۱۸
» قصص	۴۶	» کافرون	۱۹
» بنی اسرائیل	۴۷	» اخلاص	۲۰
» یونس	۴۸	» نجم	۲۱
» ہود	۴۹	» اعمیٰ	۲۲
» یوسف	۵۰	» قدر	۲۳
» حجر	۵۱	» شمس	۲۴
» انعام	۵۲	» بروج	۲۵
» صافات	۵۳	» تین	۲۶
» لقمان	۵۴	» قریش	۲۷

ترتیب سوره بنی عبداللہ بن عباس

نام سوره	شماره	نام سوره	شماره
سوره انفال	۸۵	سوره سبا	۵۵
آل عمران	۸۶	زمر	۵۶
حشر	۸۷	مؤمن	۵۷
احزاب	۸۸	سجدہ	۵۸
نور	۸۹	جمعتی	۵۹
ممنعہ	۹۰	زخرف	۶۰
فتح	۹۱	دخان	۶۱
ساء	۹۲	جاثیہ	۶۲
زلزال	۹۳	احقاف	۶۳
حج	۹۴	ذاریات	۶۴
حدید	۹۵	غاشیہ	۶۵
محمد	۹۶	کہف	۶۶
انسان	۹۷	نحل	۶۷
طلاق	۹۸	نوح	۶۸
لم یکن	۹۹	اسراہیم	۶۹
جمعه	۱۰۰	انبیاء	۷۰
الم سجدہ	۱۰۱	مؤمنون	۷۱
مناقمون	۱۰۲	رعد	۷۲
مجادلہ	۱۰۳	طور	۷۳
حجرات	۱۰۴	ملک	۷۴
تحریم	۱۰۵	الحجۃ	۷۵
نہاہن	۱۰۶	معارج	۷۶
صف	۱۰۷	النباء	۷۷
مائتہ	۱۰۸	نازعات	۷۸
نوبہ	۱۰۹	انفطار	۷۹
نصر	۱۱۰	انشقاق	۸۰
واضعہ	۱۱۱	روم	۸۱
عادیات	۱۱۲	عنکبوت	۸۲
خلق	۱۱۳	مطففین	۸۳
ناس	۱۱۴	بقرہ	۸۴

محکّمات و متشابهات قرآن

آنچه مسلم است مطالب قرآن از دو نوع ترکیب شده یکی آیات متشابهات و دیگری آیات محکّمات و تا کسی نتواند این دو موضوع، (کیفیت قرآن) را تشخیص داده از هم جدا کند ممکن نیست پی به درک دقیق و حقایق و لطائف آن برد، زیرا کسیکه قدرت تشخیص و تمیز آیات محکم و متشابه را ندارد. در اجرای احکام مردد و مانند طفلی است که شکر را از حنظل تشخیص ندهد، حال آنکه همانطوریکه شکر مفید و لذت بخش است زهر نیز به موقع خود دارای اثر نیک و در حکم داروی شفا بخش می باشد. و چه بسا کسانی که بمنظور منافع شخصی یا حیواناً برای گمراهی دیگران از اختلاط محکّمات و متشابهات آیات قرآنی سوء استفاده کرده اند، و باید دانست که هر یک بموقع نتایج و فواید فوق العاده فلسفی و اخلاقی دارد و باید بنحو خاصی و در مورد معینی از نکات دقیق آن استفاده کنند. ولی متأسفانه این سوء تعبیرها و تفسیرهای ناروای بعضی افسراد جاه طلب، حربه برنده ای بدست مخالفین اسلام داده و با آن تیغ ما را بیدریغ بدیار عدم میفرستند، حال آنکه برای جلوگیری از این خطر، پیش بینی های دقیقی در قرآن شده است که یک قسمت در آیات ۵ تا ۸ سوره آل عمران مذکور میباشد و میگوید:

هو الذی انزل علیک الکتاب منه آیات محکّمات هن ام الکتاب
 و اخر متشابهات. فاما الذین فی قلوبهم زیغ فیتبعون ما تشابه منه ابتغاء الفتنة
 و ابتغاء تاویلہ و ما یعلم تاویلہ الا اللہ و الراسخون فی العلم یقولون آمنا به کل
 من عند ربنا و ما ینکر الا اولوالباب ربنا لاترغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا و هب
 لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب. ربنا انک جامع الناس لیوم لا ریب

فيه ان الله لا يخلف الميعاد . - ترجمه :

او کسی است که بر تو کتاب قرآن را فرو فرستاده قسمتی از آن آیاتی است محکم و اصل کتاب همین قسمت است، قسم دیگری نیز دارد که متشابه میباشد. پس اما از مردم کسانی که در دل‌هایشان خلل است دنبال قسمت متشابه میروند برای اینکه فتنه کنند و آن را تاویل نمایند حال آنکه تاویل آن قسمت را هیچکس نمیداند جز خدای، و اما کسانی که عالم و دانشمندند و در علم رسوخ دارند میگویند بآن گروه ایم تمام آنها از جانب پروردگار ما است، و جز صاحبان دانش دیگران متوجه این نمیشوند.

ای پروردگار پس از اینکه ما را هدایت کردی دل‌های ما را مانند گروه اول کج مساز و از نزد خودت رحمتی بر ما بخش زیرا تو بخشنده‌ای هستی بزرگ، پروردگارا توجه کننده مردم هستی، در روزی که در آن شکلی نیست، همانا خدای وعده خلاف نمیباشد.

در سوره موزات قرآن، بعضی ایراد میکنند که چرا چنان آیاتی که جز خدا نتواند تاویل کند نازل شده است

اولاً- قرآن ساخته پیغمبر نیست که بر او ایراد باشد بلکه چون خود او بر تاویل آنها قادر نبوده دلیل بر آن است که ساخته محمد (ص) نیست و الا ممکن بود چیزیکه در خور فهم بشر باشد وارد کند و مجوزی نبوده کلمه‌ای را بیاورد که مورد انتقاد و ایراد واقع گردد بلکه دلیلی در کار بوده و میباشد، و بر خدا ایرادی نمیتوان نمود و اگر عقل بشر از درک آن عاجز است دلیل بر عیث بودن آن آیات نیست و از آن گذشته محمد (ص) چه

مصلحت و منفعتی از آنها داشته است که در تصور آید در صورتیکه نتوانسته است آن معما را برای دیگران بشکافد یا دیگران تأویل کنند.

ثانیاً - محمد (ص) برخلاف کسانی که حتی در امور عادی طبیعی بر- خدا ایراد میکنند مطیع محض خدا بوده و چون سرتاپا ایمان بوده به نزول آیات ایمان را سخ داشته است و به خوبی درک کرده که کلام او بی- حکمت نیست.

آیات متشابه قرآن

صفات آیات متشابه قرآن آن است که قسمتی قابل تأویل میباشد و تأویل آنها مفهوم خاصی دارد و بظاهر شباهت صریح با خود جمله ندارد همچنین قاعده‌ای هم برای فهم آنها بطور هدفن نیست . مانند اینکه در باره درک مفهوم حقیقت آیات مربوط بقیامت لغت تأویل بکار رفته است .
قسمت دوم آنکه تأویل آنرا فقط خدا میداند و هر گونه تأویلاتیکه در اینگونه آیات بشود همه نارواست .

آیات محکم قرآن

خدا برای آیات محکم قرآن سه صفت معین کرده که ضمن سه آیه مذکور فوق میباشد، یکی آنکه دانستن و درک آنها مجوزی نمی- خواهد و برای همه کس آزاد است .
دوم آنکه اصل قرآن، محکومات آن است . بنابراین مقصود از فراخواندن مردم بسوی قرآن درک مطالب و حقایق محکومات میباشد .

و آن آیاتی که عقید بقوائد صرف و نحو و مکالمه است در عداد محکمات
میباشد، اما مصداق متمشابه که کدام و چند آیه است خود از متمشابهات است.
بعضی ۲۹ قسمت از سوره فواتح را که ذیلاً خواهد آمد جزو متمشابهات
میدانند بعضی جزو مرموزات که بقرار زیر است :

۱ - شش (الم) ۲ - پنج (الر) ۳ - شش (حم) ۴ - يك
(حمعسق) ۵ - يك (کپيعص) ۶ - يك (طس) ۷ - دو (طسم) ۸ -
يك (یسن) ۹ - يك (طه) ۱۰ - يك (ن) ۱۱ - يك (ق) ۱۲ - يك (س) ۱۳ -
يك (المر) ۱۴ - يك (المر) .

چون کلمات مرموز فوق در اول هر سوره قرار گرفته بنا بر این
هیچگونه تخییر و تأییری در عطالب و کلمات و آیات و سوره ندارد و محکماتی
که قرآن اشاره میکند (هن ام الکتاب) اصل کتاب است و متمشابهات
و مرموزات از آن مستثناء است

و از طرفی چون بمحکمات ۲۹ سوره فوق ایرادی از لحاظ درک
معانی نکرده اند و آنها را آیات نازله میدانند بنا بر این باید مرموزات و
تمشابهات آن سوره را هم از خدا بدانند و این از موردی است که در آیات
مذکوره آل عمران قرآن گفته است (والراسخون فی العلم یقولون آمنا
به کل من عند ربنا

تعریف راسخون فی العلم

از آیه ۶۰ سوره نساء راسخون فی العلم را میتوان شناخت که
میگوید :

لکن الراسخون فی العلم منهم والمؤمنون يؤمنون بما انزلنا
الیك وما انزل من قبلك .

چند نمونه از محکّمات کلام الله

برای نمونه چند آیه و سوره از محکّمات قرآن که جهانی معانی و لطائف و صفا و زیبایی در آن مترتب است ذکر میشود .

(بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ)

الحمد لله رب العالمین . الرحمن الرحیم . مالک يوم الدين . اياك نعبد و اياك نستعین . اهدنا الصراط المستقیم . صراط الذین انعمت علیهم . غیر المغضوب علیهم . ولا الضالین . ۱

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

قل هو الله احد . الله الصمد . لم یلد ولم یولد ولم یکن له كفواً احد ۲

قرآن

تبارک الذی نزل الفرقان علی عبده لیکون للعالمین نذیراً
آیه از فرقان ۳

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

والعصر . ان الانسان لفی خسر . الا الذین آمنوا و عملوا

۱- پیام خداوند بخشنده مهربان . ستایس خدا را که پروردگار عالمان است . آفریننده جهانیان است خدائیکه بخشنده و مهربان است . پادشاه روز حراست . و روز کهر ملک و بد خلق . پروردگارا تنها تو را میسرستیم و از تو یاری میخواهیم و اس . تو ما را راه راست هدایت فرما . راه انانکه بر آید با نعم فرمودی مانند اسب و اولیاء به راه گممانکه بر آنها خشم فرمودی به گمراهان عالم

۲- پیام خداوند بخشنده مهربان . بگو او خدائی یکتا است و آن خدائی که از همه بی یار و همه عالم باز نیاز مند است به کسی فرزند او و نه در بند کسی است و نه کسی مثل و همتای اوست .

۳- پررگوار آن پاک خداوندیست که قرآن را برده . خاص خود نازل کرد تا اهل عالم را صدکر و خدا ترس گرداند .

الصالحات وتواصو بالحق وتواصو بالصبر (والصبر) (۱)
ولا تمش في الارض مرحاً انك لن تخرق الارض ولن تباهج
الجبال طولا سورة اسرى آية ۳۷ (۲)

(بسم الرحمن الرحيم)

والشمس وضحيها . والقمر اذا تليها . والنهار اذا جلاها
والليل اذا يغشيها . والسماء وما بنيتها . والارض وما طحيتها
ونفس وما سويها . فالتهمها فجورها وتقويتها . قد افلح من
زكيتها . وقد خاب من دسيتها . كذبت ثمود بطغويتها . اذا انبعث
اشقيها . فقال لهم رسول الله ناقة الله وسقياها فكذبوه فحقروها
فدمدم عليهم ربهم بذنبيهم فسويها . ولا يخاف عقيبا .

سوره شمس (۳)

بسم الله الرحمن الرحيم

والضحى . والليل اذا سجى . ما ودعك ربك وما ذلى .

۱- پیام خداوند بچمنده، مهربان . قسم بصبر که انسان همه درخسارت و ریزان است
مگر تا آنکه بعداً ایمان آورده و بیکو کار شدت ندرستی و راستی و ناپذاری در دین بکند بگر
را سعادت کردند .

۲- و هرگز در زمین بگر و قاز مرو [عرو و صحت متروم] که برود زمین را شوان
شکافت . و بکوه در سر بلندی بخواهی رسید .

۳- قسم بآفتاب و تابش هنگام رجعت و قسم بماه که برود آفتاب تابان است . و قسم
برور هنگامیکه جریان را روشن سارد . و قسم بسب هنگامیکه جهان را در برده ساهی کند .
و قسم بآفتاب بند و آنکه این کاج رفیع را بنا کرد و زمین و آنکه آنرا بگسرد . و قسم
بص (ناطقه) و آنکه اودا بکو بیافرید . و باوسر و حیر اورا انهام کرد . که هر کس نفس
خود را از گناه و بدکاری پاک و منزه سارد بیقین رستگار خواهد بود . و هر که اورا بکفر
و گناه بنید گرداند الله ربان کار خواهد گشت .

خایفه نبود از کبر و سرکشی بچمنده خود صالح را تکذیب کرد . هنگامیکه شفی تریشان
برانگیخته شد [تا فایده صالح را بی کند] و رسول خدا صالح ندو گفت این ناطقه آیت خداست
از خدا پترسید و آنرا سیراب گردانید [تا بفرمان خدا از سیر آن تمامتان بر حور درار شوید]
آن قوم ، رسول را تکذیب و ناطقه اورا بی کردند خدا هم آنان را بکفر گناهانسان هلاک ساخت
و شهرسان را باحاک یکسان نمود . و هیچ باند از هلاک آنها نداشت [یا آب هیچ از عاقبت بد
گناه خود و اهمه نداسند]

والاخرة خير لك من الاولى . و لسوف يعطيك ربك فترضى .
 الم يجدك يتيمًا فاوى . و وجدك ضالًا فهدى . و وجدك عائلاً
 فاغنى . فاما اليتيم فلا تقهر . و اما السائل فلا تنهر . و اما بنعمة
 ربك فحدث سورة والضحي (۱)

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الرحمن . علم القرآن . خلق الانسان . علمه البيان .
 الشمس والقمر بحسبان . والنجم والشجر يسجدان . والسماء
 رفوها ووضع الميزان . و اقيم الوزن بالقسط ولا تخسر والميزان
 از سوره الرحمن از اول آیه تا نهم (۲)

يا ايها الذين آمنوا لا يسخر قوم عسي ان يكونوا خيرا منهم ولا
 نساء من نساء عسي ان يكن خيرا منهن ولا تلهنوا وانفسكم ولا تنازوا

۱- نام خداوند در سوره مبررات - بسم بر روی روشن ماه گام نورانی - و اسم آنست
 تا هر گام از ارض آن که خدای تو هدایتگاه را بر تانگه و بر تو چشم مسوده است چون روز روشن
 بر محمد نامند و محاسن گنبد خدا از او دراز شده است و در آمد او .
 الهه عالم آسود برای تو مسکن هر از علامت تاملت - و برورد کار تو بر روی
 چندان بشو عطا کند که تو را می شوی ؛ در دنیا بدوری و مشرف در آخرت برای شمع
 گرداند .

۲- یا خدا را بسمی شایسته خود خیزد { را در انسان مکه را گم کرده
 یافت | در طعای هر گام مکه حلیه را منحوس است بعد از عبدالله طاب برساند در راه مکه گنبدی
 حلیه و عبدالله طاب سجد پریشان شدند و خدا رود آنها را بسم رهسپاری کرد . و بار بر ابر
 | الی الله | یا ای | بدولت نبوت | توانگر کرده

پس تو بسم را هرگز مبراز و سائل را از درت مروان - و اما بعد پروردگارت
 را برانست و برگو | که انهار شکر نعمت خدا بر شکر بسم است]

۳- خدای مهربان به رسولش محمد (ص) قرآن آموخت - باونعالم بطور و زبان ناز
 و حورشید و ماء بحکم او در گردشند - و گناه در جان ناسان او سجده نهادند - آسمان
 را او طلعی شد گردانند - و مهران | عدل و نظام | را در عالم وضع کرد و حکم کرد که ای
 سزگن در مهران عدل هرگز یعنی و نافرمانی ممانند -

و هر چه را نافرمانی عدل و انصاف مسخند - و هیچ در مهران کم مروشی و
 دردی نکنید -

- ۲- قتال (هابیل و قابیل) پسران آدم
- ۳- کشتی نوح (آبی که تازانوی عوج بن عنق را گرفت، ماندن عوج در آب تا زمان موسی - جنگ موسی با عوج، بالاخره کشته شدن عوج بضرعصای موسی)
- ۴- قصه یوسف و برادران وی (بچاه انداختن و رهائی یافتن یوسف، فروش یوسف بعنوان غلامی، کورشدن و خواب تعبیر کردن یوسف - قحطی در مصر - هنگامیکه یوسف عزیز مصر میشود - آمدن برادران یوسف بمصر و گرفتن گندم بپاشیدن مجدد یعقوب)
- ۵- داستان اوریا و داود (وزن اوریا که منجر بجنایت و پیکار شد گرفتن داود زن « اوریا » را و زائیدن وی سلیمان را از داود . سلطنت عالمگیر سلیمان . حکومت سلیمان بر جن وانس و پری . آوردن تخت بلقیس باعجاز دزدیدن انگشتر سلیمان و چهل روز سلطنت کردن اهریمن بجای سلیمان، مرگ سلیمان و تکیه دادن جسد او بر عصا تا یکسال)
- ۶- قصه اصحاب کهف و سگ آنها (خفتن ۳۰۹ سال در غار ، بیدار شدن و بیابار آمدن و فاش شدن موضوع خواب آنها . خفتن مجدد اصحاب کهف در همان غار)
- ۷- داستان مادر مریم . (ندی که مادر مریم کرد . معتکف شدن مریم . تکفل ذکریا . تمثال روح القدس . و موقعیکه مریم بر نخله تکیه زد و زائید . سخن گفتن عیسی در طفلی میان گهواره . بیدار آریختن عیسی . زنده شدن عیسی سه روز پس از مرگ، حیات مجدد او بوعده برگشت در آخر الزمان) (۱)

۱- مطالبی که در داستان در پیرامون ذکر شده است از حیح مطالبی است که در سایر کتب آسمانی و روایات و حدیث آمده که در قرآن تحت بدائیان های مذکور اشارت کلی دارد، که در پیرامون ذکر شده است

قصص قرآن چنانچه از کلمات اول و آخر آن هم برمیآید مقدمه
و معنی آن بزرگتر از لفظ ، و حاشیه ای شیوا تر از متن دارد و تا کسی احاطه
بر رسوم و سنن و وضع جغرافیائی و عقاید اعراب بدوی نداشته باشد نمیتوان
لزوم نزول این آیات را درک کند و گذشته از آن از لحاظ فصاحت و تأیید
مطلب و شاهد مثال لازمه فن خطابت میباشد.



فصل سوم

اتهامات مغرضین نسبت به محمد (ص)

چنانکه میدانیم تحقیقاتی که بعضی از اروپائیان درباره اسلام و زندگی رسول اکرم (ص) نموده اند تقریباً از قرن ۱۶ میلادی آغاز گردیده و بقدریکه درباره حیات محمد (ص) و اسلام کتاب و رسالاتی نوشته اند درباره هیچیک از مشاهیر عالم قلم فرسایی نکرده اند لکن آنچه را که خاورشناسان درباره وی نوشته اند اکثر مبالغه تحقیقات و نظریاتشان مبتنی بر آثار و نوشته‌های سست و افسانه آمیز و آلوده بتعصب بعضی از کشیشان مسیحی بوده که بعداً با کمی جر و تعدیل از قرن ۱۶ بعد منتشر شده است و با اینکه در بعضی از آثار آنها کم و بیش مطالب تاریخی دیده میشود و احیاناً از قرن ۱۶ تا ۱۹ چند تنی از مؤلفین بمتابع عربی دسترسی پیدا کرده اند مع الوصف آثار اکثر آنها محققانه نبوده بلکه در بیشتر آنها منتهی درجه تعصب و غرض بکار رفته است (۱).

برای نشان دادن درجه جهل و تعصب بلکه دشمنی (باتوجه به باینکه نقل کفر دال بر کفر نمیباشد) کافی است که بافسانه مضحک و شرم آور ژبرد نوجن توجه گردد.

ژبرد نوجن میگوید: محمد (ص) در سوال مستی جان داد و مرد عاشق

۱- ذکر اسمی نامها در این کتاب به جهت احتیاط و رعایت آداب است و در هیچ وجه قصد تمسخر یا توهین نیست بلکه صرفاً جهت اطلاع سایرین بصورتی صریح و واضح است و در هیچ وجه قصد تمسخر یا توهین نیست. کلامی که در این کتاب درج شده است صرفاً جهت اطلاع سایرین است و در هیچ وجه قصد تمسخر یا توهین نیست. کلامی که در این کتاب درج شده است صرفاً جهت اطلاع سایرین است و در هیچ وجه قصد تمسخر یا توهین نیست. کلامی که در این کتاب درج شده است صرفاً جهت اطلاع سایرین است و در هیچ وجه قصد تمسخر یا توهین نیست.

را در مرکز مزبله یافتند که خوگها از آن خورده بودند، و این امر باعث شد که مسلمانان خوردن شراب و گوشت خوک را حرام کردند:

امثال اینگونه اتهامات و افتراهای ناجوانمردانه و جاهلانانه در آثار اکثر خاورشناسان مغرض و متعصب زیاد دیده میشود که ذکر همه آنها از حوصله این کتاب خارج است و غالباً بدون تحقیق و مطالعه و مذاکره در اطراف افکار و روحیات پاک و تعالیم عالیه تابناک و دستورات بلیغ اخلاقی محمد (ص) سعی کرده اند جاهلانانه و ناجوانمردانه ناعربیته اتهام و افتراء لطمه ای بحیثیت و حسن شهرت پیشوای عظیم ایشان اسلام و دین مبین او وارد سازند .

حال آنکه از نظر محققین پوشیده نیست که قضایات های ناروای این نویسندگان مولود سنج و فکر اروپائی و زائیده نظریات غرض آلود اولیاء و بعضی از پیروان متعصب دین مسیح میباشد

تا بدین وسیله مانع انتشار روزافزون اسلام شده و ضمناً با تذکر این گونه اتهامات ناروا بمسیحیت جلوه بیشتری داده برای خوشنودی همکیشان خود که باز شك خالی از انتقام مانی نیست هم برتری دین مسیح را ثابت نمایند .

در صورتیکه پیغمبر اسلام بزرگترین خدمت را از لحاظ اشاعه علوم و فرهنگ بتمدن بشری انجام داده و برای تقویت روح توحید که میگوید: (پرستش خداوند منحصراً بمسجد و مهرباب نیست) بزرگترین مکتبی را ایجاد نموده و تا سرحد امکان از حیثیت مسیح دفاع کرده و مخصوصاً بهتر از خود عیسی و هر کس دیگر مریم را تطهیر و از وی رفع اتهام

جواب اول

در اینکه محمد(ص) هرگز پای بند جاه و ثروت و مقام نبوده به شهادت تاریخ و دلائل عدیده جای هیچگونه شك و تردیدی نیست زیرا:

۱- پیغمبر اسلام از لحاظ ثروت و مال بکلی بی نیاز بود و تمام هستی و اموال و ثروت هنگفت خودیچه در اختیاری قرار داشت و روی عدم علاقه بود که تمام آن ثروت را در راه خدا و رفاه مسلمانان و فقرا مصرف نمود.

۲- وقتی که اشراف قریش بخیال تطمیع توسط ابوطالب میخواستند محمد(ص) را از سب خدایان باز دارند هر قدر کوشیدند ممکن نشد و گفت: من مأمور تبلیغ هستم و با امر خدای یگانه عمل میکنم.

۳- هنگامیکه قریش در برابر مبارزه پیکیر شدید محمد(ص) که مستاصل شده بودند برای جلوگیری از اقدام وی پیغام ترستادند که ای محمد! اگر بخواهدت رفیقام تو برای کسب ثروت است ما حاضریم آنچه بگویی از لحاظ مال تو را تأمین کنیم و اگر منظورت زیادت است حاضریم ترا بر سلطت برگزینیم، چنانکه میخواهی کامرانی و تعیش داشته باشی حاضریم بهترین دختران و زنان عرب را با لوازم و وسائل کافی در اختیارت بگذاریم ضمناً چنانچه کسالت داری با نایت دقت و مراقبت بهترین کاهن را برای عداوتی تو حاضر میکنیم

لکن محمد(ص) در برابر آن وعده و نویدها پس از تلاوت چند آیه از قرآن پاسخ داد: من از جانب خدای یگانه مأمورم که شما را از گمراهی برهانم و از خود اختیاری ندازم، اگر شما بدین من بگردیدین

بدانید سعادت دنیا و آخرت نصیبتان خواهد شد .

۴ - قبل از اینکه وی به پیغمبری مبعوث گردد بقدر کافی حسن شهرت داشت و از لحاظ صداقت و امانت ضرب المثل بود ، و بقدری شواهد در زندگانی محمد (ص) زیاد است که فعلاً مجال ذکر آنها نیست و همیشه بقدر کافی است متذکر شود که نه فقط پیشوای اسلام پیغمبر اکرم شخصاً دلبستگی بامور مادی و شکوه و جلال نداشت و با وجود دسترسی و قدرت هیچوقت بتجمل تبرداخت بلکه اگر زندگی علی (ع) و عمر خلیفه ثانی را مورد مطالعه قرار دهیم میبینیم با وجودیکه در موفع خلافت این دو ، از آسیای عرب کزی تا اقیانوس اطلس تابع امپراطوری اسلام بود مع الوصف علی (ع) بنان و شیر قناعت میکرد و عمر بر روی حصیر میخوابید . بنا بر این بر ائمتی از این اتهام غرض نمود محرز است . و افسانه سرانی در مورد جعل قرآن در دین اسلام باده گوئی و بی خبری زبی شعوری نویسنندگان آن نظر را بیشتر ثابت میکند زیرا - در اینکه پیغمبر اسلام تا سن چهل سالگی جز مکسب معاش بکاردی نبرداخته شکی نیست و بطور مسلم تا سن ۲۶ سالگی وضع او روشن است که: پنجمسال اولیه عمر او داخله در زندگی کرده و از آن بعد تحت کفالت و سرپرستی عمده المطالب بوده، و بعد از آن ابوطالب متفکک وی گردیده، در سن ۱۱ سالگی با وی بشام رفته، و از آن بعد در مکه بسر میبرده ، از سن ۱۵ تا ۱۸ سالگی نیز در جنگ چهار ساله قبائل عرب (جنگ فجار) با عموشای خود شرکت داشته، و از ۱۸ یا ۱۹ سالگی بشغل چوپانی پرداخته و تا ۲۵ سالگی آن شغل را ترک نکرد، و از آن پس با قافله تجارتی خدیجه بشام رفت و همینکه برگشت با وی ازدواج نمود . بنا بر این از سن هشت سالگی بعلمت فقر ابوطالب وضع زندگی وی نامطلوب بوده و سرپرست او قادر نبوده او را زادار باخذ تعلیم و تربیت

نماید (با توجه باینکه نوشته اند آن زمان در تمام شبه جزیره عربستان بین اعراب چند نفر انگشت شمار باسواد بوده است) اصولاً قبائل عرب در آن اوقات که فرزندان خود را برای اعراب معاش میفر وخته اند دیگر فقر عمومی مجال نمیداده است کسی بکسب علم رغبت کند بلکه اگر شب یازوزغذای سیری نصیبشان میشد مثل آن بود که بزرگترین موفقیت را دریافته اند ، و آننگهی اگر این مانع هم مفقود میشد در مکه عربی و معلمی وجود نداشته و اگر هم بفرض مجال معلمی هم بوده است بلا کر آنکه در آن وقت شهر مکه خیالی سعادت و جمعیت آن که عبارت از چند طایفه و خانوانه کوچک بوده است اگر محمد (ص) پیش کسی درس میخواند بطور مسلم عده ای درك میگردند و در شرح حیات او که با کمال اعانت نوشته شده ذکر مینمودند .

مضافاً باینکه چون حس خود خواهی و تفوق یکنی از شرف انزبش ریست چون در آن سنین نمیتوان گفت محمد (ص) داعیه ای داشته ، از لحاظ پرتی هم که باشد خود این مطلب را اظهار میکرد ، و از ۲ سالگی بعد هم چون شاخص بوده و هیچکس در مکه بقدر او در زمین زمین مبحتره نبوده (چنانکه در موقع اختلال و تغییر مکان حجر الاسود که سابقاً اشاره شد در بین تمام رجال و اشراف مکه و قریش فقط بحکمیت او تسلیم میشوند) زندگی وی روشن بوده و اگر درس میخواند بطریق اولی میفهمیدند ، پس تردیدی نیست که محمد (ص) نه درس خوانده نه سواد داشته است .

چنانکه در زمان حیات محمد (ص) که بعضی از کور دلان می - گفتند وی نزدیک آهنگری رومی درس میخواند .
قرآن میگوید : (ولقد نعلم انهم یقولون انما یعلمه بشر لسان الذی

یلحدون الیه اعجمی و هذا لسان عربی همین (آیه ۱۰۲ سوره نحل) ترجمه:
 هر اینکه میدانیم که آنها می گویند قرآن را بشری بدو تعلیم داده . برخلاف
 گفته آنها زبان آن کسی که این را به او نسبت میدهند اعجمی است
 در صورتیکه این قرآن زبان روشن است .

علاوه بر اینکه آیه فوق این تصور را رد میکند ضمناً روشن میسازد که
 محمد (ص) جز زبان عربی به زبان دیگری آشنا نبوده است :

باز در جای دیگر میگوید (وما کان هذا القرآن ان یفتی من دون الله
 و لکن تصدیق الذی بین یدیه و تفصیل الکتاب لاریب فیہ من رب العالمین
 (آیه ۳۶ سوره یونس) ترجمه : این قرآن ساخته غیر خدا نیست بلکه
 راست بندارند و موافق چیزهایی از کتابهای آسمانی است که در میان خود
 اوست و شرح دهنده چگونگی کلیه کتابهای آسمانی است و شکی در آن
 نیست که از پروردگار جهانیان است .

باز در جای دیگر میگوید : (بل هر آیات بینات فی صدور الذین
 اوتوا العلم و ما یجهد بایاتنا الا الی اللامون) ترجمه . قرآن نشانه هایست
 روشن در سینه های کسانی که دانش یافته اند و نشانه های ما را جز ستمکاران
 کسی انکار نمینماید .

در آیه ۸۴ از حزب ۱۸ که از (افالیتد برون) شروع میشود می-
 گوید: چرا منکرین قرآن، بنظر کنجکاو و تحقیق در آن نمینگرند بر عقل و
 درك (ایشان که بحکم انسانیت گنجینه فکر روشن است) کسی قفل
 زده ؟ یا خود نمیدانند که (کلام بشر یا در عداد رجز یا فخر یا مدح یا ذم
 است) .

حال آنکه قرآن بهیچ یث از آنها شباهت ندارد پس عقل ناگزیر

است که قبول کند قرآن ساخته بشر نیست و کلام خداست و الاختلاف بسیار در آیات و سوره آن پیدا میشود زیرا سخن تابع سخن گواست و کلام فرزند عتکلام میباشد چنانکه هر حالیکه پدر و مادر هنگام انفصال نطفه دارند در فرزند پیدا میشود، بنابراین اگر قرآن کلام و فکر چند نفر مختلف الحال بود که محمد آنرا در بیک جا جمع کرده و نسبت بخدا داده باشد باید هر جمله آن اثر و نشانه و بوی از گویندگان آن داشته باشد و اگر سخن از محمد (ص) یا بشر دیگری باشد چون حالات انسانی در هر زمان متغیر است لذا باید سیاق کلام پیغمبر باشد حال آنکه در تمام قرآن کلام خدا صریح و بیک سیاق و یک زبان است و هیچ آثار حالات گوناگون بشری در آن مشهود نیست، و از روز دعوی نبوت تا روز وصیت تناقضی در گفته‌ها و اعتقادات وی نبوده، و از احوال موضوعات و بهت آفرینش بیش یک سخن نظر نداشته و آن همان بوده که وی الهام میگرفته و آنچه استاد ازل گفته است و اگونموده است، یعنی بالاینکه در نبوغ و کمال و هوش و استعداد او کسی نمیتواند شك کند در موضوع ثابت خلقت و تعالیم کلی بشری همان مطلب را گفته که سایر پیامبران سلف گفته‌اند و وی نیز تکرار کرده و در جائیکه بعضی از دستورات آنها تحریف شده برخلاف نکات تحریف شده سخن گفته است.

و این حقیقت از آیات ۴: ۱۵ تا ۱۷ سوره یونس که در باره پیغمبران بحق و من غیر حق (کاذب و راستگو) شرح داده است پیدا است که میگوید:

۱- و اذا اتلی علیهم آیاتنا بینات قال الذین لا یرجون لقائنا انت
بقرآن غیر هذا او بدله قل ما یكون لی ان ابدله من تلقاء نفسی ان اتبع
الامایوحی الی انی اخاف ان عصیت ربی عذاب عظیم

۳- قل لو شاء الله ما تلوته عليكم ولا ادريكم به فقل ايست فيكم
 عمرآ من قبله افلا تعقلون
 ۴- فمن اظلم ممن افترى على الله كذباً او كذب باياته انه
 لا يفلح المجرمون
 ترجمه :

۱- چون برايشان آيه هاى ما را كه بس روشن است ميخواند
 آنانكه اميد معاد ندارند ميگويند غير از اين مطالب، مطالب خواندني
 ديگري بياور يا اينكه اين مطالب را عوض كن، بگو براي من ممكن نيست
 كه از پيش خودم آنرا عوض كنم من جز آنچه بمن وحى ميشود، چيز
 ديگري را تبعيت نميكنم. زيرا اگر نافرمانى پروردگار را نمايم از
 عذاب روزى بس بزرگ ميترسم.

۲- بگو اگر خدا بخواهد، قرآن را براي شما ميخواندم و بگو بياور
 آن باهم مجادله نميكنيم هر آينه سايليان بهش از اين سخنان، درميان نما
 درنگ در دعاهم پس چرا تعقل نميكنيد.

۳- متمكنا تر از كسي كه بر خدا دروغ سازد و يا آيه هايش را دروغ
 پندارد چه كسي ميباشد. مسلمانا خدای گناهكاران را رستگار
 نخواهد كرد.

موضوع ديگري كه از آيات بالا واضح است اين است، كه
 محمد ص با اينكه سايليان متمادي در بين مردم زيست ميكرده هيچگاه
 مطالبى كه مانند قرآن جنبه فلسفي واجتماعي داشته باشد بزبان نياورده
 ز كاملا بي سابقه بوده و اين بي سابقه بودن دليل بر درستي نبوت و نزول
 وحى است و محمد (ص) نه تنها پيغمبر زمان بخصوصي است بدون شك
 خاتم پيامبران است. و بدلائي كه فو قاذ كر شد نسبت جعل بقرآن غرض
 بعضى است.

گذشته از دلایل روشن بالا برای اینکه جای شك و تردیدی باقی نماند لازم میدانند از آیات آسمانی و مذهبی عائد کتب مذهبی هند و کتاب بودا - و کتابهای منسوب بزردشت . و تورات و انجیل که اکثر منتقدین و ایراد کنندگان به محمد (ص) و دین اسلام پیر و آن مذاهب هستند شواهد زنده ای بیاورد .

در اساطیر و کتب هندی راجع بظهور پیغمبر عمومی نوشته شده :
بتو ای کسیکه چهره ات بهر طرف متوجه است (مقصود اینست ای کسیکه برای تمام جهانیان مبعوث شده ای) ما را بجز دشمنانتان در گذشته نجات حاصل کن شاید توجه او گناهان ما را بزداید .

در کتابهای منسوب بزرتشت در آن جائیکه خواب زردشت درباره مکاشفات آتیه نوشته شده چنین میگوید :

حضرت زرتشت درختی را در خواب دید که دارای هفت شاخه بود تعبیر هر شاخه ای از آنرا از خداوند درخواست کرد . برای هر یک از آنها که از اجناس مختلف بودند جوابی شنید تا با آخرین آن که آهنین بود رسید؛ زرتشت از خدای میپرسد این شاخه عبارت از چیست؟ خدای پاسخ میدهد این علامت ظهور آخرین پیغمبر است که از تازیان ظهور خواهد کرد و با شمشیر در جهان پیشرفت خواهد نمود ایرانیان را مغلوب و هزار توبه سر خواهد آمد .

در این کتابها بکرات از منو احمد (محمد ص) ذکر شده است .
در توراتی که هم اکنون در دست یهودیان است در سفر پیدایش آیه ۱۹ از فصل دهم نوشته است :

عصا از یهود دور نخواهد شد و نه فرمانفرمایی از میان پایبندی وی

تاشیلو (۱) بیاید و مرا اورا اطاعت امتیابا خواهد بود
 از انجیل یوحنا باب چهارده آیه های ۱۶ و ۱۷ راجع بیغمبر آئینده
 حضرت عیسی میگوید

پس از اینکه نزد پدرم رفتم از پدر سؤال میکنم و تسلی دهنده دیگری
 بشما عطا خواهد کرد .

باز در آیه ۲۵ همین باب نوشته : لکن تسلی دهنده یعنی آن روح
 پاک که پدر اورا باسم من میفرستد هر چیزی را بشما تعلیم خواهد داد
 و آنچه را من بشما گفتم بیاد شما خواهد آورد

باز در آیه های ۲۹ - ۳۰ حضرت مسیح میگوید

والا ان قبل از وقوع بشما آیم تا خود را که با افع کردد ابراهان آوردند
 بعد از این شما با ما نخواهیم گفت که رتبه در این جهان با آمد و در زمین
 چیزی ندارد

و همچنین در باب ۱۶ آیه ۲۶ نوشته لکن چون تسلی دهنده ده
 اورا از جانب پدر مسوع بشما میفرستم آید
 باز در آیه ۲۷ ، ۲۸ ، ۲۹ ، ۳۰ از باب شانزدهم میگوید الا ان بر در ستمنده
 خود میرویم (۲)

کسی از من نمیبرد کجا میروی زمین برای شما مفید است
 اگر نروم تسلی دهنده نزد شما نمیآید و چون او آمد جهان را بر گناه
 وعدالت داوری لازم است بعد کرد (و پدر شما که دنگر این جهان در آنوقت

۱- سار ... ۱۷ ... ۱۶ ... ۱۵ ... ۱۴ ... ۱۳ ... ۱۲ ... ۱۱ ... ۱۰ ... ۹ ... ۸ ... ۷ ... ۶ ... ۵ ... ۴ ... ۳ ... ۲ ... ۱

و اورا با عیسی و جبرائیل

۲- ان ... ۱۶ ... ۱۵ ... ۱۴ ... ۱۳ ... ۱۲ ... ۱۱ ... ۱۰ ... ۹ ... ۸ ... ۷ ... ۶ ... ۵ ... ۴ ... ۳ ... ۲ ... ۱

از کجا میگوید مسیح بر جسدش از آنجا پدر عیسی اورا میفرستد

مجبور بقبول من هستید)

باتوجه بآیات آسمانی که فوقاً اشاره شد از معانی و مطالب صریح آن بخوبی استنباط میشود که گفته اند پیغمبری از نژاد عرب ظهور خواهد نمود و از آخرین پیامبران خدا است .

این پیغمبر جز محمد بن عبدالله (ص) چه کسی خواهد بود؟ جای بسی تاسف است که نویسندگان سفسطه جو بدون اینکه رحمت و رنج مطاعمه را تحمل کنند، ندانسته و تفهیمیده روی تعصبات خشاک و نابخردانه میادرت بافراه و اتهام بیشرمانه‌ای کرده‌اند (۱).

موضوع معجزات معراج و شق القمر

مقدمتاً متذکر میشود گرچه امروز علمای علم فیزیک از راه محاسبه و تجزیه و تحلیل یاخته‌ها، آنجا رسیده اند که تاکنون بعضی از معجزات انبیاء را امکان پذیر مینمایند

مع الوصف باید دانست که مسائل دینی را نمیتوان با حسابهای ریاضی مخلوط کرده و بطور محاسبه حل نمود، و همانطوریکه هر دسته از طبقات فلاسفه معنوی و مادی برای اثبات نظریات خود استناداتی دارند که آن دلائل و شواهد با فرضیه‌های هر یک از آن دو طبقه تطبیق میکنند همینطور مسائل ریاضی از راه محاسبه ثابت و مسائل دینی هم از راه عقل و ایمان اجرایی حکم میکنند، و باز همانسان که کسب علم ریاضی مستلزم شرایطی است

۱- دست محل در تکی که مانند عسی نامور وسیع جدا رسی و آورنده
 تر لاله الا الله است از صاف و ...
 بلکه مگوید

من رند. کسبه من از همو عسب و من طره ای مایورده هم بر خالی و خالی و
 ایست است بخصوص اسک رندگی در من وی این حضرت را مریضه که کمترش نوحی
 در امور دیوی و خا و دمه‌ها نداشته و در آخرش دفاعی عباد سادگی و حصول و حصول اخلاقی
 خود را حفظ مینمود است

و باید رنج تحصیل و تحقیق را تحمل کرد تا شخص بتواند ریاضی دان و عالم بشقوق و فنون آن بشود همین گونه کشف مسائل دینی و عرفانی و رسیدن بحقیقت مستلزم مراتب و درجاتی است که جز از راه تزکیه نفس و تقویت بینش های درونی برای انسان مقدور نیست .

« دل مصفا نما که طلعت یار اندر آئینه رو برو بینی »
 بنا بر این برای کشف اینگونه مسائل و پی بردن باسرار حقیقت و معجزات انبیاء جانرا باید از زندان تن خلاص کرد و در تقویت نیروی معنوی و باطنی کوشید و پا از دایره شهوات نفسانی بیرون نهاد و فکر را وسعت داد تا فهمید نیروی خلاقه بشر که پرتوی از انوار خدائی و موهبتی از موهبات الهی است بر آنچه که از تصور و عالم خیال بیرون است قادر میباشد .

« تن زها کن دمی که جان بینی »

آنچه نادیدنی است آن بینی »

در غیر اینصورت .

تو که ناخوانده ای علم سموات

تو که نابرده ای زه در خرابات

تو که سودو زیان خود ندانی

بچنانان کی رسمی هیبان هیبان

کسانی که دارای آن شرایط و مرتبت نیستند نه بسهولت قبول میکنند و نه استعداد قبول این گونه مطالب و حقایق را دارند، اینک اگر عرض خاصی مانع قبول حقایق نگردد ، مسئله معراج رشتی الثمر پیغمبر اسلام بندلائل عدیده عقلی و قرآنی چنانکه خواهد آمد ثابت است .

نظر مفسرین

از یاد در کتب سیرت و تفسیر و حوادث، بعضی از نویسندگان مطلب معراج را چنان در زوایای نوشته های خود که اکثراً تابع احساساتشان بوده است پیچانده و متغایر و نازوا تعبیر و تفسیر کرده اند که خواننده در درک و استنباط حقیقت دچار تردید و تزلزل میگردد. بطوریکه مورخین نمیدانند گفته کدامیک را بپذیرند، و همین اختلافات موجب شده که نویسندگان مفرغ مسیحی آنها را بصورت مسخره قاتی کرده و زنگر حقیقت آن بشوند.

ثانیاً زیر نویسندگان اسلامی در ایران و سورخین ادوار گذشته معلوم نمیکند تا نایچه حدی در جمع آوری مطالب وقت و تحقیق بکار گرفته و کدام یک با تخیلات شاعرانه یا صرفاً آیه شده، در کدام یک از این گونه نقاط ضعف مبری بوده اند.

این نویسندگان اکثراً موضوع معراج را بصورت داستانی در آورده و معنی را فدای لفظ کرده بعوض مغز پیوست برداخته اند و گویا از این عمل فقط میخواسته اند یک نتیجه بگیرند که آنها تقویت اعتقادات و تعصبات بوده و دیگر از لحاظ حقیقت قضایا و تاریخی توجیبی نداشته اند، و نویسندگان خاور و مسیحی نیز آنها را املاک کرده بعضی ها بصورت افسانه آمیزی در آورده اند.

بهر حال آنچه را نمیتوان تردید کرد صحت اساس موضوع یعنی وقوع معراج میباشد و ایراد و بحث بالا در نوع تعبیر و فروعات آنست که اکثر آن نویسندگان اسلامی نقل و قول را بحديث محمد (ص) ختم میکنند در

حالی که انواع آن، هم بایکدیگر تفاوت دارد و هم تمام آنها در اعتبار و صحت مطالب و نوشته‌های خود اصرار دارند.

بنا بر این بهترین سند در مسئله معراج آیاتی است که در این مورد نازل گردیده از آن جمله :

سبحان الذی اسرى بعبدہ لیلا من المسجد الحرام الی -
المسجد الاقصى الذی بارکنا حوله لئلا نریه من آیاتنا انه هو السميع
البصیر (آیه ۱ سوره اسراء)

ترجمه : منزله است آنکه شبانه بنده خود را از مسجد الحرام تا
مسجد اقصی که اطراف آن را برکت داده ایم ، سیر داد تا آیه‌های
خود را باو بنمایانیم . که خدا شنوا و بیناست .
خلاصه ای از جمع روایات .

اینک بدوا خلاصه‌ای از موضوع معراج را که جمع بین نوشته‌های
کتاب روایات و سیرت و تفسیر نویسندگان است ذیلا مینگارو :

محمد (ص) نیمه شبی که در بستر خواب بود شنید کسی او را با صدای
بلند خواننده ویدار کرد گفت : برخیز ، چون برخواست جبرائیل را با
پیشانی درخشان و صورتی مانند بری سفید و موی بود فروریخته پیش خود
دید که لباس زربفت و مروارید نشان بر تن دارد و بالهایی رنگارنگ او در
اطرافش می‌لرزد و هر کسب عجیب براق نام بالهایی مانند بال باز داشت
همراه او بود .

براق جلو او خم شد بر آن سوار شد و سرعت تیر از فراز کوهستان
مکه و ریزگر از اطراف بطرف شمال پرواز کرد ، فرشته نیز همراه او بود ،
و نزدیک کوه سینا جائیکه خدا با موسی سخن گفته بود ویرانگهداشت ،
سپس یکبار دیگر ویرا در بیت لحم جائیکه عیسی متولد شده بود متوقف

ساخت . پس از آن در هوا پرواز کرد. در آن هنگام صداهای نهانی می-
خواست ویرا از رفتار بازدارد، ولی او معتقد بود که خدای هر جا بخواهد
مرکبش را نگاه خواهد داشت ، به بیت المقدس رسید مرکب خود را بست
و با ابراهیم و موسی و عیسی بر انقضای معبد سلیمان نماز گذارد؛ سپس
بر سنك يعقوب تکیه داد و بر روی آن بسرعت بطرف آسمان ها اوج گرفت،
آسمان اول از نقره خالص بود و ستارگان را با زنجیرهای طلا از آن
آویخته بودند، و بر هر يك از آنها فرشته ای نگهبان بود که شیطانها بر آن
بالا نروند و جنیان از اسرار آن خبردار نشوند، در آسمان اول وی به آدم
درود گفت، صورت کاینات نیز در این آسمان بود که خدای راستایش میکرد،
درشش آسمان دیگر با نوح و هارون و موسی و ابراهیم و داود و سلیمان و
ادریس و یحیی و عیسی ملاقات کرد، و عزرائیل فرشته مرك را بدید که
عذمتی هونانگیز داشت و فاصله میان دو چشمش هفتاد هزار روز راه بود
صد هزار فرشته فرمان او بودند و نام موالید و متوفیات را در کتابی بزرگ
ثبت میکرد، فرشته اشك را دید که بر گناهان مردم میگریست، و فرشته
دیگری را دید که يك نیمه اش آتش بود و يك نیمه از برف، و گروهی از
ملائکه در اطراف او بودند و دائماً خدا را یاد میکردند. در آسمان هفتم
که مقام مردم عدالت پیسه است فرشته ای بود از زمین بزرگتر که هفتاد
هزار سرداشت، و هر سری هفتاد هزار دهان داشت و در هر دهانی هفتاد هزار
زبان بود، هر زبانی بهفتاد هزار زبان مختلف سخن میگفت و هر زبانی به
هفتاد هزار لهجه آداء میکرد و همه آنها بستایش خدا گویا بودند .

هنگامیکه در این مخلوق عجیب بدیده تأمل مینگریست بر فراز
سدره المنتهی که در طرف راست عرش قرار دارد و هیولیه های ارواح فرشته
آسا سایه میاندازند اوج گرفت .

پس از آن در کمتر از يك لحظه از دریاهاى وسیع و منطقه‌هاى نور و ظلمت و میلیونها حجاب از ظلمت و آتش و آب و هوا و فضا که فاصله هر يك از آنها پانصد سال راه بود در گذشت، و از حجابهاى کمال و جمال و سر و جلال و وحدت عبور کرد، و در ماورای آن هفتاد هزار گروه ملائکه بى-حرکت در حال سجده بودند و اجازه گفتار نداشتند.

پس از آن احساس کرد که بمقام خداوند نزدیک میشود، وحشت و پرافراگرفت زمین و آسمان درهم پیچیده شده و نزوحات دیده میشود. گویی در ظلمت فرورفته بود و مانند دانه‌ای در مزرعهای وسیع بنظر می-آمد و انسان نیز باید در برابر خدا چنین باشد.

پس از آن نزدیک عرش رسید و باندازه در کمان کمتر فاصله بود، بادیده بصیرت نور خدا را مشاهده کرد و چیزها دید که زبان از تعبير آن عاجز است و از حد و فهم انسان بیرون است. خداوند بزرگ دست عنایت بسینه و پستوی کشید. گویی پشت او بیخ زد، پس از آن آرامشی بى نظیر احساس کرد و بمقام فتا رسید.

بعد از گفتگویی (که در بعضی از آن قبیل کتب تردید شده) خدای فرماید که هر مسلمانی باید هر روز ۵ بار نماز بخواند.

بالاخره وقتی وی برگشته و از آسمان ها پائین میرفت بموسی رسید پس عمر آن اسورت حال را بدانست، گفت چطور انتظار داری که پیروان تو هر روز پنجاه بار نماز بخوانند من مردم را آزمایش کرده ام از من بشنو پیش خدا بر گرد و تقاضا کن از نماز بکاهد.

وی برگشت و نماز را به چهل بار تقلیل داد ولی باز موسی آنرا بیشتر از حد طاقت دانست و بالاخره ویرا چند بار پیش خدا برگردانید و هر بار مقداری از نماز روزانه تقلیل یافت تا به پنج بار رسید.

آنگاه جبرئیل پیغمبر را بطرف بهشت برد آنجا را دید سپس بطرف زمین آمد براق را بگشود و بر آن سوار شده و با هر کس بالدار از بیت المقدس بمکه آمد .

این هشام از پیغمبر روایت میکند: پس از ملاقات آدم در آسمان اول مردانی را دیدم که دهانشان مانند دهان شتر بود و در دستشان قطعات آتش قرار داشت که آنرا بدهان خویش میانداختند و از پایانشان بیرون میآمد بجبرئیل گفتم اینها کیستند .

گفت اینها کسانی هستند که بناحق مال یتیمان را خورده اند .
سپس کسانی را دیدم که شکمهایی عجیب داشتند و مانند شتران هست از روی آنها میگذشتند و قدرت حرکت نداشتند بجبرئیل گفتم اینها چه کسانیند گفت : اینها را با خورند .

پس از آن کسانی را دیدم که گوشتی خرید و تازه ، با گوشتی لاغر و بدبو جنور و ایشان بود ، گوشت تازه را میگذاشتند و از گوشت بدبو میخوردند ، بجبرئیل گفتم اینها کیستند؟ گفت اینها زنانی هستند که فرزندان دیگر را بشوهر خود بسته اند .

سپس مرا به بهشت برد در آنجا کنیزی دیدم که مرا به عجب آورد
لذا از او پرسیدم متعلق بکیستی؟ گفت: متعلق بزید بن حارث . پیغمبر این مزده را بزید بن حارثه داد .

دلایل طرفداران معراج روحانی و جسمانی

۱ = طرفداران معراج روحانی

طرفداران معراج روحانی دلایلشان مبتنی بر احادیث ام هانی و عایشه میباشد و میگویند :

ام هانی گفت : محمد (ص) آنشب در خانه من بود پس از اداء نماز عشا وی بستر رفته خوابید سپس ما خوابیدیم، پیش از طلوع آفتاب (سفیده دم) وی ما را برای اداء نماز بیدار کرد. پس از انجام نماز پیغمبر گفت :

من نماز عشا را که در خانه تو خواندم بعد از آن بیت المقدس رفته و در آنجا نماز خواندم اینک نماز صبح را باشما گذاردم.

(ام هانی) گفت: این سخن را با کسی مگویی، بتو نسبت کذب میدهند و آزارت میکنند. گفت : بخدا خواهم گفت.

عقیده هندوان بمعراج روحانی گفته ام هانی را ملاک دانسته و برای تأیید آن بحديث عايشه تکیه میکنند که میگویند: جسم محمد (ص) غایب نشد بلکه پروردگار روح محمد (ص) را بمعراج برد. (۱)

همچنین آنچه یزید که بیشتر صاحبان نظریه معراج روحانی را در آن عقیده استوار کرده آیه : ۶۰ ازسورة الاسراء میباشد که میگوید :

وما جعلنا الرقيا التي اريناك الا فتنة للناس

(ترجمه : رؤیائی که بر تو نمودار ساختیم (وسیله) آزمایش بود)

۲- معراج جسمانی

کسانی که بمعراج جسمانی نظر دارند مبنی عقیدشان بر حدیث محمد (ص) است که میگویند وی مشاهدات خود را در حین سیر در بیابان تعریف نموده است (ضمن خلاصه مجموع روایات ذکر شد)

۱- تراویق (عاشق عقد بود و بعدها در مدینه در سال تولد هابا پیغمبر از روح

کرده و آن ایام هفت ساله بود)

اینک نظر نویسندہ

تردیدى نیست که موضوع معراج يك مفهوم بسیار عالی دارد که در خلال اعتقادات مردم و آثار بعضی از نویسندگان میتوان آن را دریافت و لولاینکه دسته ای معتقد بمعراج روحانی و عده ای نظر بمعراج جسمانی داشته باشند .

اما آنچه مسلم است، چه در قرآن و چه در حدیثی که از ام هانی نقل و قول شده هیچکدام نوع معراج را تعیین نکرده است که تصریح کند معراج روحانی بوده یا معراج جسمانی و فقط وقوع معراج را عدل می سازد .

بعضی معتقدند علم یقین در مورد تصریح یکی از دو نظریه ساقط شده ، بدین معنی که نه میتوان بعنوان طرفداری از معراج روحانی عقیده طرفداران معراج جسمانی را رد کرد ، و نه میتوان بصرف عقیده بمعراج جسمانی نظر طرفداران معراج روحانی را نادیده انگاشت، بلکه از يك نظر معراج روحانی صدق میکند و از يك نظر معراج جسمانی . ولی بعقیده نویسندہ آیه شریفه (ما کذب الفواد ما رای) (۱) (آیه دهم سوره نجم) ، تکلیف را روشن کرده است، و از آن گذشته خدا در همه جا حاضر است و مکان مشخصی ندارد که انسان برای وصول بآن طی مسافت کند بلکه هر کس مانند محمد (ص) دارای چنان ترکیه نفس و روح عظیمی باشد در همه جا خدا را می بیند، باینوصف آیه فوق دلیل بر آن است که پیغمبر اکرم با دیده دل دیده است نه با چشم ظاهرین، منعتدین بدون توجه بقرآن (که تصریحی در نوع معراج نشده) فقط نظر نویسندگان را که در مورد معراج

جسمانی از طرف خود اظهار عقید ای کرده اند پیش کشیده برای مغلطه و سفسطه در اطراف آن نظریات، هبادرت با انتقاد و افتراء کرده اند تا باینکه از آن راه ارکان فنا پذیر اسلام را متزلزل سازند .

نویسنده ضمن اینکه بحث را از معراج روحانی پیغمبر (ص) شروع میکند در خلال توضیح امکان معراج روحانی و جسمانی به جواب یاره گویان میپردازد (۱).

معراج روحانی

خوشبختانه علوم امر و زوی نه تنها انکار معراج روحانی را از بین برده بلکه راه را برای صحت و تحقیق آن باز گذارده است .

چنانکه امر و ز قدرت علم بجائی رسیده که بشر میخواند دل ما و مریخ را شکافته بر آسمانها حکومت کند، مگر علم قرائت افکار و انتقال اصوات و انتقال عکس و خط بوسیله بی سیم و همچنین تجسم قیافه و طرز لباس و گفتگو در صفحه تلوزیون و انتقال صوت توسط رادیو و تلفن و همچنین صعود طیارات سریع السیر بر آسمانها را کشفیات انیم و هیدرورن و ایجاد باران مصنوعی جز اینکه زائیده افکار و کنجکاری و تفحص بشر است ؟

مگر ممکن نیست در آینده با کشفیات عجیب تری نائل آید البته شکی نیست همانسان که روزی بطور افسانه هم نمیتوانستند وقوع این اختراعات را باور کنند روزی فرا خواهد رسید که بشر با کشفیات محیر العقول دیگری نائل و تحولات زیادتری در سر نوشت بشر بوجود آورد و ساکنین کره خاک را بکرات آسمانی انتقال دهد .

۱- توضیح که در مورد معراج جسمانی داد خواهد شد صرفاً در اجابت جواب بیوش های مرصع است .

بهر حال هنوز بسی اسرار نهفته‌ای در درون این عالم لایتناهی وجود دارد که تجسم آن فعلاً از حد و فهم ما خارج است، لکن غیر ممکن در جهان ممکن نیست و همانطوریکه قبلاً اشاره شد نیروی خلاقه بشر بر هر چیزی قادر است .

بنا بر این از قدرت علم دور نیست که روح عظیم محمد (س) (باتوجه بقوه جاذبه اشياء) یکشبه کعبه و بیت المقدس را بیساید و بار از وحدت جهان آشنا شود و باینش وقوه درونی جهان را (عاری از قید زمان و مکان) ادراک کند .

چنانکه این گونه تسولات نه تنها برای پیامبران زیاد پیش آمده بلکه اولیاء الله و بزرگان و عرفای عالی‌مقدار اسلامی حالاتی شبیه این سیرهای معنوی را داشته اند .

معراج جسمانی

اما معراج جسمانی همانسان که ذکر شد از لحاظ ریاضی حل این گونه معماها مشکل ولی ممکن است از طریق برهان و منطق و تجسم و اشاره بنظایر اینگونه حادثات که معتقدند در باره سایرین هم اتفاق افتاده است کرده، چون مقصود نویسنده از شرح معراج صرفاً جوابگویی است لذا از ذکر دلائل حسی و شواهد بعضی محاسبات فیزیکی و ریاضی که ثبوت از آن را دنیواً ممکن پذیر است خود داری کرده ، و بآن نویسندگان مغرض مسیحی و اروپائی که مقصودشان از این گونه اتهامات و ایرادات فقط تبلیغات بنفع مسیحیت و تضعیف اسلام میباشد میگوید :

از دو حال خارج نیست یا پیامبران قبل از محمد (س) دارای معجزاتی بوده‌اند یا نبوده‌اند ؛ اگر میگوئید دارای اعجاز بوده‌اند بنا بر این پیغمبر

اسلام (که بگواهی آیات تورات و زبور و انجیل که سابقاً شرح آن آمد چون آخرین پیغمبر است) بطریق اولی این قدرت باوداده شده است ، و اگر شما منکر معجزات عیسی و موسی و پیامبران سلف آنها هستید که دیگر جای بحث نیست ، با توجه باینکه آنهم دلیل نمیشود که محمد (ص) قادر باعجاز نباشد. حال آنکه شما درباره عیسی معتقد باعجاز هستید بلکه برای مرده او هم اعجاز قائلید و میگوئید: پس از اینکه وی را بیدار زدند و بخاکش سپردند چند روز بعد زنده شد و با آسمان صعود کرد، و با بالاتر از آن ادعا میکنید که جسم و روح او در اثر امتزاج هر دو یکی شده بود و باشکال دیگری هم جلوه میکرد و هنگامیکه وی را بیدار آوریدند جسم خود او نبود و او با آسمان رفت .

حال سؤال میکنیم آیا چگونه ممکن است که عیسی در حالیکه مرده و غیر حی بود باز بر وی مرموزی توانست با آسمانها رفته بخدا ملحق شود، ولی درباره جسم زنده یا روح عظیم و بی آرایش محمد (ص) این تصور محال و ممتنع مینماید .

میگوئید : هنگامیکه عیسی با حواریون در خارج شهری حرکت میکرد بحث روز قیامت و زنده شدن تمام افراد بشر بمیان آمد ، همینکه عنوان شد حواریون از عیسی سؤال میکنند : چگونه ممکن است کسی که مرده و هزاران سال در زیر زمین مانده و پوسیده و خاک شده بار دیگر زنده شود و هر ذره از ذرات وجود متلاشی او بهم اتصال گردد، عیسی گفت: اگر مشیت الهی تعلق گیرد من نیز این کار را خواهم کرد لذا حواریون از وی خواستند که از پیشگاه خداوند چنان تقاضا کند که بتواند عیسی از درگاه خدا این مسأله را کرد و قبول افتاد پس بطرف قبرستانی متروک

رفتند و همینکه عیسی ذکر و از رادی خواند ، و با صدای بلند بمردگان خطاب کرد که برخیزید، یکمربته تمام مردگان قبرها را شکافته و بیابانی مملو از انسان زنده تشکیل گردید .

نویسنده ضمن اینکه معتقد با اعجاز انبیاء میباشد و بعیسی هم قائل است و نمیخواهد در صدد تکذیب برآید می پرسد چگونه این اعجاز برای عیسی میسر است لیکن درباره پیغمبر اسلام غیر ممکن میشود ؟

انجیل و تورات درباره معجزات موسی تأییداتی کرده که از آن جمله :
موضوع مشجره موسی و فرعون و فرار موسی از پیروانش میباشد که چون بدریا میرسند موسی با اشاره عصا آب دریا را میشکافتد و با قوم خود از آب دریا میگردد .

حال چگونه موسی (ع) قادر بچنان اعجاز بزرگی میباشد لیکن موضوع شق القمر پیغمبر اسلام را منکر میشوید ؟

در حالیکه معتقدیم که وجود چنان کارهای خارق العاده از پیغمبران ساخته است و معنی اعجاز این است که سایر مردم از انجام دادن آنها عاجز باشند و معجزه شاهکار پیغمبران است و آنکس که بوجد قادر متعال و خداوند ذوالجلال معتقد است نمیتواند منکر پیغمبران و معجزات آنها باشد ، زیرا اعجاز با امر و هسیت الهی انجام می پذیرد ، بهمین مناسبت هم نمیتوان منکر معراج و شق القمر بود ، بخصوص آنکه با داله عقلی و توجه بنظایر چنان معجزاتی ، وقوع این گونه معجزات محال نمیباشد و چون یکی از انتقادات نویسندگان متعصب اروپائی و مسیحی معجزه شق القمر میباشد لذا برای نشان دادن امکان آن نیز مذکور موارد زیر میبردند .

شق القمر

ابتداء باید بگویند که موضوع شق القمر هم چنانکه در کتب سیر و احوال آمده است در قرآن تصریح و تشریح نشده است بلکه مانند مسئله معراج اشاره کلی دارد، و بدین صورت که کره قمر با اشاره انگشت پیغمبر منشق شود نیست، و مالک ایرادات نویسندگان اروپائی نیز مبتنی بر نوشته های مفسرین می باشد و ربطی بقرآن ندارد، چنانکه آیات ۱ و ۲ سوره القمر می گویند:

اقتربت الساعة و انشق القمر . وان یرو آية یعرضوا و یقولوا
سحر مستمر (۱)

با این وصف با علم باینکه قرآن کریم مدعی چنان صورتی نبوده است . نویسنده می گویند فرض این که چنان اعجازی را بجهت (س) نسبت دهند عقل بقبول آن اجازه میدهد زیرا:

بکرات در مجلات اروپائی دیده شده که در بازه اعمال ختارق العاده مرتاضین دست مطالب معجز العظمی را منعکس کرده اند که برای عده ای قابل قبول نیست.

چنانکه می نویسند فلان مرتاض سه ماه در زیر خاک بدون اینکه برای تنفس روزنه ای داشته باشد میخوابد و پس از سه ماه که نبش قبر میکنند بدون اینکه عوارضی برای وی بوجود آید زنده است، یا اینکه دو ماه بروی انگشت دست معلوم میشود و بدون اینکه توازن خود را از دست بدهد، یا غذائی بخورد تمام آن مدت دو ماه را روی انگشت در حال خواب بسر میبرد.

و همچنین در یکی از مجلات خارجی خوانده شد که: یکی از مرتاضین

۱- بر ویل شد میامد و شق شد قمر ، دیدند این است و اعراض کردند گفتند سحر

هند با قدرت نظر از فاصله يك كيلومتر مانع حرکت لکوموتیو و قطارهای مسافربری گردید.

نویسنده منکر این گونه امور خارق العاده نیست بلکه معتقد است که نیروی درونی بشر در اثر تزکیه نفس و تقویت روح میتواند در هر چیزی تصرف کند چنانکه آن مرتاض هندی نموده است ولی میگوید:

شما تصرفات يك بشر عادی را در اشیاء قبول میکنید لکن نسبت به تصرفات کسیکه دارای يك روح قوی فوق العاده است و از لحاظ تزکیه نفس و نیروی ایمان بزرگترین مراحل تکامل را طی کرده و از انوار حکمت های بالغه الهی کسب فیض نموده و با تأییدات ز امر خدای قاهر و قادر به قدرت با انجام امری میکند اعتراض دارید !!

بنابراین وقتی شما اعتقاد کامل دارید که با قوه تصرف میشود لکوموتیو را از فاصله يك کیلومتر نگهناشت باید قبول کنید که پیغمبر اسلام قادر بر تصرف هر گونه شیئی بوده است منتهی بحث در وی بعد مسافت و نوع اشیاء دور میزند که حل آنها از راه عقل آسان است.

باین دلیل: وقتی يك بشر عادی که آن مدارج عالیه و مراتب پیغمبری را ندیده و صرفاً روی ممارست و ریاضت قادر میباشد از يك کیلومتری در شیئی تصرف کند، پس بهمان نسبت کسانی که مراتب بالاتری را بیامانند از مسافت زیادتر و نیز در جسم بزرگتر و قوی تری میتوانند تصرف کنند چنانکه مرتاض هندی از يك کیلومتری در لکوموتیو تصرف میکند يك درجه بالاتر از آن که قادر بر تصرف میشود یا «مثلاً» تصرفاتی در کوه عظیمی می نماید، بهمین قاعده هر قدر مدارج معنوی و تزکیه نفس و تقویت روح عالی تر باشد بهمان اندازه بعدها و نقل ها را از بین برده در خود مستهلک میکند.

مسلماً محمد (س) که پیغمبری بحق و بر گزیده خداوند تبارک و تعالی است دارای چنان نیروی عظیمی بوده که با هر خدا در صورت لزوم شق الشمس را هم قادر بوده باشد و اگر بگوئید که ماه را ممکن نیست شق کرد، جواب این است که: چون هر جسمی قابل انفصال و اتصال است یعنی: اگر شاخه درختی را بشکنید تمام شاخه ها در حرکت می آیند و کشیده میشوند، یا اگر درختی را از وسط اره کنند از محلی که اره شده قطع می شود، پس ماه هم که در عداد اجسام میباشد قابل انفصال و اتصال میباشد و عقل ناگزیر از قبول این مطلب است.

فقط مسئله حجیم کره ماه میماند که آن نیز قابل حل است زیرا:

۱- امروز علم ثابت میکند هر جسمی که در جهان وجود دارد قابل تجزیه و تحلیل است یعنی هر شینی، از ذرات قابل تجزیه تشکیل شده و با حساب فیزیکی میتوان از یک هزار اریلیوگرم خالص ذرات آن ذرات مختلفی غیر از مواد خاکی بدست آورد، با این حساب ماه قابل تجزیه میباشد و تصرف بشر در اتم و الکترن ها دلیل زنده دیگر است

۲- اکثر اجسام طبیعی که در عالم وجود دارند ترکیبات آنها یک قسمت اعظم از مایعات است بقیه مواد دیگر است که در آن فشار ممکن است مایعات آنها را گرفت، مثلاً لیاسی که میوشید جز تقریباً آن بقیه مایه است که در زیر فشار فوق العاده از هم مجز میشوند، همینطور سنگ و چوب خشک از این قاعده مستثنی نیستند، با این توضیح ماه که از نوع اجسام است دارای همان خاصیت است.

۳- کسی که قادر شد در کره ماه تصرف کند بطور مسلم چنان نیروی راهم دارا هست که بتواند آن جسم را منقبض و منبسط کند و در حجم آن

تصرفاتی بنماید.

باین توضیح تصرف در ماه و تصرفات دیگری از قبیل تجزیه و تحلیل و انقباض و انبساط آن امکان عقلی میتواند داشته باشد.

نظر نویسندگان مغرضی در مورد شق القمر

بعضی از نویسندگان مخالف مانند لامنس . و ژبرد نوجن سعی کرده اند که مسئله شق القمر را « مرتبط بشقوق علوم غریبه کرده و »
 « چنان وانمود کنند که محمد (ص) با علم هیپنوتیزم و اسیراتیزم و منیتیزم »
 « در دیدگان عده ای تصرف کرده، و در خارج مکه که چندین فاصله ای »
 « باشهر نداشته بدان عمل مبادرت کرده و بیستم عده ای بدان صورت »
 « که مدعی هستند شق القمر شده، در حالیکه در آن شب هیچگونه تجزیه ای »
 « در جهان اتفاق نیفتاده و حتی مردم مکه هم تغییراتی را در قمر »
 « ندیده اند »

نویسنده نمیخواهد مدعی شود که هستند بعضی از آثار مورخین که تعولاتی را که در آن شب اتفاق افتاده نوشته اند، ولی هیچکس بفرض آنکه محمد (ص) در دیدگان عده ای هم تصرف کرده باشد عملی وی مقارنه دارد.

قرینه و نظیر آن در مورد عصای موسی است که در ابتدای دعوتش بصورت مار در می آمد (و دلیل نبوت موسی شد) و این اعجاز موسی به حکم خداوند انجام می یافت، زیرا پس از مدتی دیگر موسی نتوانست عصای خود را بصورت مار در آورد.

بنابراین بفرض اینکه نظریات مخالفین اسلام هم قابل پذیرش باشد چون مشیت الهی تعلق یافته دلیل بر سحر و شعبده نیست و چیزی از

مرتبت و مقام پیامبری وی نمیکاهد، بخصوص آنکه در قرآن کریم بدان صورت افسانه آمیزی که بعضی از مفسرین متعصب و خاورشناسان مخالف نوشته اند چیزی مشاهده و استنباط نمیشود، و باید دانست موضوع سحر با اعجاز متفاوت و متغایر است، زیرا هر عمل خارق العاده ایرا که پیامبران در راه ارشاد و هدایت بشر انجام داده اند جنبه اعجاز داشته است در حالی که سحر فقط بمنظور انتفاع شخصی و سوء استفاده های گمراه کننده ای انجام گرفته و میگردد، و الا باید نعوذ بالله گفت اعمال دادم که سر چهارم را کند و زنده کرد و هوسی که عصا را مار میکرد و دریا را با اشاره شکافت و عبور کرد و عیسی که مرده را زنده میکرد همه بوسیله سحر و شعبده انجام پذیرفته است، با توجه بدلائل بالا اعجاز و مسئله شق القمر بهر صورتیکه تصور شود بدلیل عقل امکان داشته است.

اتهام جنگ و خونریزی برای بسط دین اسلام

جواب دوم

دوم اتهامی که خاورشناسان و مبلغین دین مسیح بر محمد (ص) وارد ساخته اند این است که وی پیروان اسلام را بوسیله تحریک به جنگ و خونریزی وادار و دین خود را بر مردم تحمیل کرده و با نوید بهشت پیروان را بقتل و غارت تشویق مینموده است ولی عیسی و اولیای دین او از جنگ و بیکار گریزان و علاقمند بصلح و سازش و صفا بوده و مردم را به نیکو کاری و برادری و برابری و رحم و مروت و خدا پرستی وادار میکردند.

درین عوام لطیفه ایست که در عین سادگی دارای مفهوم بسیار

عالی میباشد که در مورد اتهام و ادعای فوق الذکر مصداق پیدا میکند
میگویند :

روزی عزرائیل بر فضای آسمان پیروز در آمد و با صدای رعد آسای
خود بجهانیان نوید میداد که ای اهل عالم من تصمیم دارم بعنوان عیدی
بهر خانواده ای يك طفل زیبایی عطا کنم .

در یکی از میادین شهر بزرگی که مردم برای گذراندن وقت جمع
بودند پیرمردی بر مناره در آمد جواب داد که: ای جناب عزرائیل تو از
گرفتن بچه‌های ما صرف نظر کن بخشیدن طفل پیشکش است .

واقعاً مسخره است ، آنکسانی که تاریخ جهانرا با قتل و غارت و
خیانت ننگین نموده اند ، و در عصر حاضر هنوز هم بنام حفظ آزادی
با بم‌های آتش زار و مخرب و اتمی حیات میلیونها نفوس بشری را فدای اغراض
شهوایی خود کرده و میکنند ، تا جائیکه بر اثر بهانه راترس زرشت
عمیقی فرا گرفته و امنیت و آسایش را از جهانیان سلب کرده است ، همانها
اسلام را با قتل و غارت متهم نموده و خود را علمدار صلح و سازش و برادری و
مساوات میدانند و حال باینکه این نکته مسلم است که فراقربش و نبود جنگ را
بر محمد تعمیل کردند مع الوصف نویسنده میگوید :

اگر معنی جهاد در راه خدا پرستی قتل و غارت است پس بگفته شما
همه انبیاء غارتگر و جنگ جو و خونریز بوده اند ؛

بر دارید تاریخ زندگی داود نبی را بخوانید؛ بسر گذشت سلیمان بن
داود مراجعه کنید ببینید آنها چه کرده اند

مگر نه اینست که داود با جهاد از چوبانی بمقام سلطنت و نبوت رسید
و باشه شیر از مظالم جنایت پیشگان جلوگیری کرد .

مگر نه اینست که سلیمان نبی با جنگ و پیکار مردم خونخوار
و غارتگر زمان خود را از جنایت باز میداشت ؟

مگر نه اینست که موسی سالها قوم بنی اسرائیل را علیه سکنه
فلسطین را با جنگ و پیکار برانگیخت، و پیروان وی از زمان موسی و یوشع
تا نزدیک ظهور عیسی با فرعونیان و عمالقه و سلاطین وقت جنگ کردند ؟
مگر نه اینست که بطرس در حضور عیسی بقصد جان مأمور کاهن شمشیر
کشید و گوش او را قطع کرد. (۱)

در مورد شخص عیسی نمیخواهد مطالبی بنویسد که حمل بر مناقشه
شود فقط بیک جمله کوتاهی از انجیل که هزاران معانی دارد و پیروانش
بظاهر توجه دارند اشاره میکند .

عیسی میگوید : من نیامده ام صلح بر زمین بیاورم بلکه شمشیر
میاندازم . . .

یکی از معانی آن اینست . برای ایجاد صلح ترا جنگ میکنم و
از راه محبت دشمنان را به صلح میکشام .

دیگری اینست که : من آبروی صلح را در پیش عمر صلح بر زمین
نمی اندازم (نمی ریزم) . بلکه در برابر جنان افرادی شمشیر را بکار میاندازم
و برای حفظ صلح عیبجویم

از اینها گذشته ، عجب عقل سلیمی نمیتواند منکر شود که جنایت
تتها برای جلوگیری از تجاوز و دستگیری و خیانت مذموم نیست ، بلکه جنایت

۱ - هتاه که مأمورین برای جنایت در آن زمین می آمدند و با آن که در آنجا کفر و شرک بود
بود حواس نامور و یکی از مأمورین را اسرائیل مامور کرد تا آنجا که در آنجا بود و در آنجا
درود آمدن شمشیر بر سر او و کتاف او را در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
شمسیر گوش وی را قطع کردند

و جهاد برای خدا و در راه حفظ صلح و آزادی و بسط عدالت و تمدن
پسندیده است .

با توجه به تاریخچه زندگی عیسی (ع) معلوم میشود در تمام مدت دعوتی
که کرده فقط دو ازرده نفر هم عقیده بنام حواریون پیدا کرده است در حالی که بین
آنها هم چند تنی بی ایمان و خائن پیدا شد، چنانکه واقعه سوئی که منجر به قتل
مسیح شد یکی از علل این پیش آمد خیانت دوتن از حواریون بود، و دستگیری
عیسی در نتیجه خیانت یکی از پیروان که جزو دوازده نفر بود انجام
گرفت، و وی دشمنانش را بمحل اخفای مسیح برده و در تسلیم وی بمأمورین
کاهن بزرگ شرکت داشت .

همچنین پطرس که از تمام حواریون بمسیح نزدیکتر بود و عیسی
مخصوصاً باو خیلی اعتماد داشت در شبی که مسیح را بزندگان بردند چون
وی در چنگ دشمنان اسیر شد تا صبحگاه یعنی در فاصله ۵ تا ۶ ساعت سه
بار منکر عیسی گردید

از همین مختصر میتوان نتیجه گرفت و حساب کرد که وقتی مسیح
در تمام دوران دعوت خود نتواند بیش از دوازده نفر آنها بآن صورتی که
توضیح داده شد هم فکر پیدا کند بقرض صد سال دیگر هم که عمر میکرد
حداکثر یکصد نفر چنان یارانی رامیتوانست بسوی خود جلب کند، و تازه
معلوم نبود پس از صد سال دیگر، آن عده صد نفری بادین آنچه معامله ای
میکردند، و بحکم آزمایش چون هیچ مسلك و مذهبی بدون تبلیغ و
تهدید و تشویق و بذل مال و فداکاری و احیاناً جنگ و دفاع از پیش نرفته
است، مسلماً اگر بعد از وی یکی دوتن کشیش جاه طلب رومی برای ریاست
بر عده ای، بعضی از امراء و امپراطوران را بدام نمی انداختند و آنها هم (چنانکه
تاریخ نشان میدهد) ملل و اقوام را با شمشیر مجبور بقبول مسیحیت

نمیگردند، شاید امروز نامی از عیسی و دین او نبود و یا (نعوذ بالله) در عداد پیامبران کذاب صفحه‌ای در تاریخ بنام وی باز میشد.

پس می بینیم که انتشار دین مسیح مستثنی از آن قاعده کلی نبوده و پیشرفت آن با پشتیبانی شمشیر سلاطین و امرائی بوده است که آنهم صرفاً روی ایمان و عقیده راسخ انجام نگرفته بلکه جنبه سیاسی آن بیشتر ملاحظه نظرشان بوده است.

اینک شمه ای از رفتار و اخلاق و تربیت شدگان کلاس جنگ محمد (ص) و پیروان مکتب صلح و صفای مسیح را برای مقایسه شرح میدهد.

نویسنده بالینکه نمیتواند عظمت روحی مسیح و چند تن اولیای دین وی را که از خونریزی بیزار بوده اند، انکار کند ولی اینگونه اشخاص که امثال آن در اسلام هم زیاد بوده اند در برابر اجتماعات وسیعی که کم بهره از صفات بارز و کمالات معنوی و فاقد درک حقیقت زندگی و سر وحدت گیتی هستند، تعدادشان بسیار ناچیز بوده است و در خلال صدها هزار سال که از پیدایش بشر میگذرد با وجود تبلیغات و تعلیمات انبیاء و اولیاء و فداکاریهائی که کرده اند، نه تنها يك طبقه متشکلی که بتواند با صفات عالیه و فضائل معنوی سایر طبقات را به کمال برساند بوجود نیامده، بلکه هر قدر بشر زمان را پشت سر گذاشته و جلورفته متأسفانه خیانت و جنایت و فساد اخلاق و کشتارهای دست جمعی زیاد تر شده است، البته منظور این نیست که تعلیمات پیامبران و هادیان بشر بلا اثر بوده بلکه معتقد است همین اندازه تمدنی که وجود دارد مرهون زحمات و دستورات کامله آنهاست که به نسبتی موجب جلوگیری از فساد و کشتار زیادتری گردیده است.

لکن چون انسان به حکم ضرورت، زندگی ناگزیر با ادامه حیات می باشد و حفظ بقاء مستلزم تکاپو و تهیه احتیاجات و لوازم و ضروریات زندگی است، لذا ضروریات اساس اقتصاد براب وجود آورده و امور اقتصاد نیز موجب اسطکاک منافع و منشاء اختلافات شده و میشود، و مادامیکه بشر دچار اختلافات اقتصادی است هیچ قوه ای نمیتواند بکلی فساد و خونریزی را ریشه کن سازد.

به همین مناسبت پیشوای اسلام نخواستند که اساس دین خود را بر روی شالوده وهم و خیال استوار کنند و افراد را فقط بسوی کمالیکه تارکین دینا میگویند بکشاند، بلکه با در نظر گرفتن فطرت بشری و طبایع انسانی دین خود را بر پایه حقیقت و نظم و استقلال برقرار کرده است.

زیرا چنانکه گفته شد خواهی نخواهی احتیاجات زندگی طبایع را بسوی مبارزه میکشاند و تا این مبارزه بقا که لازمه سیر تکامل طبیعت است وجود دارد هیچ قوه ای نمیتواند ریشه جنگ و فساد را بکلی قطع کند، ولی میتوان تعادلی بوجود آورد، و آن تعادل همان است که اسلام با توجه بقیود بشری برای دفاع جان و عقیده (حفظ نظم اجتماعات) بکار برده است.

بنابراین تعدیل بین افراط و تفریط و ملایم کردن آتش جنگ همانا جهاد است و جهاد یعنی قیام بر ضد ظلم و ستم و بسط عدالت و الا جهادی که برای تجاوز بحقوق دیگران باشد جهاد مقدس اسلام نیست بلکه بیدادگری و خیانت و فساد و جنایت، است که اسلام از آن بیزار میباشد. و این حقیقت از آیه ۱۸۹ سوره بقره روشن است که میگوید:

وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يَفْتَالُونَ كُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ (۱).

۱ - حجت کشید در راه خدا و آنها که با شما جنگ میکنند و تعدی نکنید در

خدا تعدی کارن را دوست ندارد.

در حالیکه فلسفه دین مسیح درست بر خلاف آنست و می گوید :
 اگر کسی بشما تجاوز کند و مثلاً یک سیلی بر بنا گوش شما بزند باید تشکر
 کنید و طرف دیگر صورت خود را برای خوردن سیلی دیگری آماده کنید ،
 و با توضیحی که فوقاً داده شد ، چون بشر برای بقای خود بهر تجاوزی ممکن
 است تن در دهد اگر پیر و فلسفه عیسی باشیم نتیجه چنان میشود که اگر
 تجاوز کردند سکوت کنیم و معارض نشویم ، در حالیکه اسلام می گوید :
 تسلیم در برابر ظالم و متجاوز خود یک نوع ظلم است ، زیرا ظالم در اثر
 تکرار بظالم عادت به جنایت و تجاوز میکند و کم کم ظلم جزو طبیعت ثانوی
 او میشود .

چنانکه سعدی میگوید : بنای ظلم در جهان اندک بود هر که آمد
 چیزی بر او افزود تا بدین پایه رسید پس حس تنبیه و تشویق لازم و ملزوم
 یکدیگرند و کسی که مستزید نباشد نمیتواند خوب را تشویق بدهد و
 اسلام میگوید مستزید و خوب باشید تا کسی بخیرانت و خطا تجری پیدا
 نکند و معنی این فلسفه آن نیست که بگویند - محمد (س) دین خود را
 بوسیله شمشیر بر مردم تحمیل میکرد بلکه او میگفت : کسی که میخواهد
 شمارا از عقیده راسخ و ایمان بخدا و راه راست بر گرداند در صدد دفاع
 بر آید و مبارزه کنید و در راه حفظ حق و حقیقت برای خدا و نظام اجتماع
 و جلوگیری از بسط تعدی و ظلم ، ریشه ظالم را قطع کنید چنانکه شاگرد
 مکتبوی علی (ع) میگوید: کن لظالم عدوا و للمظلوم عونا (ترجمه: بظالم
 دشمن باشید و بمظلوم کمک کنید .)

هرگز نگفته است تجاوز و تعدی کنید ، هرگز نخواسته است دین
 و عقیده خود را بر دیگری آنها با خونریزی و قتل تحمیل کند بلکه بالعکس

دستور صریح قرآنی است که می گوید :

لا اكره فی الدین قذتین الرشدمن الفی (۱) و در این آیه نظر این است که اجباری برای عقیده دین نیست و با اكره و فشار کسی نباید مردم را وادار به قبول آن کند چنانکه بازمی گوید: لكم دینكم ولی الدین (۲). جنگها و لشکر کشیهای اسلام همیشه بمنظور دفع ظلم و بسط داد بوده و بهر کجا پاگذازده تمدن را در آنجا بجای گذارده است که هنوز آثار آن از تنگه جبل طارق تا هندوستان و اروپا باقی و ضبط تاریخ میباشد .

شمار رفتار و اخلاق خلفا و سلاطین اسلامی را با سلاطین معاصر اروپا مقایسه کنید، ببینید در میان آن همه سرداران و امرای فاتح مسیحی کسی را بمانند صلاح الدین ایوبی و صدها امثال مرادها و بایزیدها و سلطان محمدها و سلیمانها پیدا میکنید

نوشته اند اعمال سلاطین مسلمان در هندوستان نمونه ای از ستمگری و قساوت و جنایت است ۱

تأثیر اخلاقی لشکر کشی سلاطین مسلمان را ب هندوستان با آثار جنگهای صلیبی و یا نورمن هارا با انگلوسا کون مقایسه کنید تا انحطاط اخلاقی و رذالت و اعمال فجیع فاتحین اروپا معلوم گردد

تاریخ کشتار دستجمعی مسیحیانی که در جنگ صلیبی تحت فرماندهی کادفری دو بویون بیت المقدس را تسخیر کردند بخواند تا ببینید چگونه با قتل عام مسلمین و مردم بی گناه دامن مسیحیت را لکه دار نموده اند .

۱ - در کتاب دین اكره ای نیست رشد و صلاح را از یکدیگر جدا و آشکار

گفت .

۲ - دین تو برای خودت دین من برای خودم

شقاوت و قتل و غارت و تجاوزات ناموسی این پیروان مسیحیت نه تا آن تاریخ سابقه داشته، و نه بعداً چیکیز و تیمور هم که بشقاوت معروف تاریخند هیچکدام يك هزارم آن جنایات و بی عفتی‌ها را مرتکب نشده‌اند اگر تیمور و چنگیز بقتل و خرابکاری عبادت کردند داعیه صلح و سازش نداشتند ولی پیروان مکتب اخلاق مسیح که مدعی بسط مساوات و عدالت بودند چنان خرابکاری و جنایت و قتل عامی کردند که اگر با رفتار سلاطین مغول مقایسه شود تیمور گور کانی تطهیر و روسفید میشود.

و اما صلاح‌الدین ایوبی که برای بار دوم شهر بیت المقدس را پس میگیرد و صرف نظر از اینکه یک کفر هم برای نمونه بی علت کشته نمیشود، بلکه که مال ترحم و گذشت و مردانگی را در حق دشمنان رعایت میکند.

خاورشناسان اروپائی برای افتخار در همه جا از حسن شهرت فیلیپ فرانسوی و همچنین هنرمندی ریشارد بحث میکنند ولی از گذشت و شجاعت و مردانگی و حسن اخلاق و فضائل معنوی و سخاوت و بخشش صلاح‌الدین حرفی بمیان نمی‌آورند.

قهرمان مسیحی ریشارد شبردل با تمام آن شکوه و جلال و ثروت با جبر و شکنجه رعای خود در اغارت و از هستی مایط می‌کرد و تا آخر عمر آتش آذر هرگز خاموش نشد، در مورد تیمور که صلاح‌الدین وصیت میکند صدقات بی شمار بین فقرا و مسیحی و مسلمان و هر مذهبی تقسیم کرد.

لوئی هفتم پادشاه فرانسه همینکه شهر دیگری را تسخیر کرد شهر را آتش زد و بیش از هزار دو بیست نفر مردم بی‌توان را طعمه آتش ساخت. در سلاطین و فرمانروایان مسلمان هندوستان را با فرمانروایان انگلیسی که جانشین مسلمین شدند مقایسه کنید تا بدانید که پیروان مسیح

چه بروزگار این ملت آورده‌اند و چگونه از وجود افراد نجیب هند برای حمل و نقل درشکه و گاری بهره برداری کرده‌اند .
در قرن ۱۴ بر اثر فشار و مظلالم بارونها در حدود دو هزار نفر بدون محاکمه اعدام شدند .

در ۱۳۹۴ تمام پیروان و کلیف را اعدام کردند، در سال ۱۳۹۸ ریشارد دوم مردم را بیدترین وضعی آزار و شکنجه داد ، در سال ۱۴۵۵ جنگهای داخلی (گلپای سرخ) پیش از صد هزار نفر را بدینارعدم فرستادند .
در سال ۱۴۳۹ کشیش‌ها بجرم آنکه روحانیت‌شان را اعتراف نکردند اعدام شدند .

تاجگذاری ملکه الیزابت و سوزاندن کاتولیکهای رومی . همچنین کشتارچهل هزار نفر و تستان در ایرلند بسال ۱۶۴۱ و جنگهای داخلی سال ۱۶۴۲ و هزاران گونه جنایات هولناکی که شرح همه آنها مستلزم تدوین صدها جلد کتاب است شواهدزنده برای نشان دادن روش و خصوصیات اخلاقی پیروان مکتب صفای صلح و مسیح میباشند .

و در حال حاضر تجاوزات و جنایاتی که فرانسویها در الجزایر مراکش و شمال آفریقا مرتکب شده و میشوند ، و همینطور بمباران اخیر و کشتاری که در مصر بوسیله فرانسویها و انگلیس ها صورت گرفت نمونه دیگری از جنایت و وحشی گریهای کسانیست که خود را پیرو مکتب مسیح میدانند .
بهر جهت آنچه را تاریخ نشان میدهد اکثر فرمانروایان مسیحی بهر کشوری پا گذاشته‌اند تخم نفاق و ذلت و نکبت و گرسنگی و قحطی و عدم رضایت و ناامنی و وبالاه از همه فساد اخلاق و لالابالکری را در آنجا

کاشته‌اند که در حال حاضر بلکه بعدها نیز ملت‌ها محصول زهر آگین آن را بهره برداری می‌کنند چنانکه مصائب و آلام و بدبختی‌های امروز ملل خاورمیانه و قسمتی از شرق مولود قدم آنهاست.

دلی اسلام بهر سرزمینی رفته‌است با اتوار حکمت و معرفت و فضائل اخلاقی، ظلمت و جهالت و فساد را نابود کرده‌است، چنانکه فتوحات مسلمین در برتقال و اسپانیا و قسمتی از فرانسه و یونان ملل اروپا را از تاریکی نجات داد و موجب شد که اروپائیان با شرقیان ارتباط پیدا کرده بی‌علوم طبیعی و ریاضی و فلسفه ببرند.

بنا بر این اسلامی را که متهم بجنایت و خونریزی کرده‌اند جهاد مقدسی را شروع کرد و اروپا و آسیا و نیمی از جهان را از ظلمت و جهل و فساد نجات داده‌است، دلی شاگردان کلاس مسیحیت که بر نامه و تز معلمین آن صلح و صفا بوده جهانی را بخاک و خون و فساد کشیده‌اند تا جائیکه بیروان کسی که (بقول خودتان می‌گوئید عیسی) گفت شمشیر را برای بسط صلح بزمین می‌اندازم.

با ساختن بمبهای اتمی و هیدروژنی و هزاران نوع اسلحه خطرناک و مخرب امروز بنات جهان را بارزده در آورده و آسایش را از ملل سلب نموده‌است.

بنا بر این نمیتوان دفاع از جان و ناموس را بحساب جنگ بمعنی تجاوز گرفت و اگر گاهی هم مسلمین بعدها راساً وارد جنگ شده‌اند چون طبق دستور اسلام خود را مأمور تبلیغ مینانسته‌اند جنگ آنها برای هدایت مردم براه سزای بوده‌است نه بمنظور جهانگشایی، و دلیل این مدعا آنکه مسلمین قبل از ورود در جنگ همیشه پیشنهاد قبول

اسلام یا جزیه میگردند، آنوقت در صورتیکه آنها هیچیک از آن را نمی پذیرفتند اجباراً وارد جنگ میشدند و همینکه شهری را فتح مینمودند دیگر بهیچوجه متعرض جان و مال کسی نمیشدند و در تمام موارد باطفال و روحانیون و معمرین تجاوزی نمیگردند بلکه از هر جهت رعایت حال و حفاظت جان و حیثیت آنان بعمل می آمد، و از آن گذشته پس از غلبه هرگز در امور ملل مداخله نمینمودند و قوانین و رسوم آنها را محترم میشمردند در حالیکه پروان دین مسیح بهیچ چیز ملت های مغلوب ابقاء نکرده و نمیکند و نسبت جنگ جوئی و خونریزی و تجاوزاتی را که با اسلام نسبت میدهند فقط و فقط روی لجاجت و کینه توزی یابی خمیری است.

اتهام در مورد ظالمانه بودن بعضی از قوانین اسلام (جواب سوم)

تطیع دعت ورد

ایرادی که نویسندگان اروپائی بتوانند جزائی و حقوقی اسلام میگیرند آنچه از آثار خاورشناسان پیدا است نظرشان بدو مورد است یکی عاده ایست مربوط بقانون جزا که درباره مجازات سارق بحث میکند، دیگر مربوط بقانون حقوق که در مورد حق زن و مسئله ازدواج و سهم الارث اولادانات که این دو مورد در املاک نقصان آن قرار داده گفته اند بعضی از قوانین جزائی و حقوقی اسلام ظالمانه و ناقص است حال اینکه این دو موردیکه توجه مغرضین را جلب کرده نه تنها ناقص و ظالمانه نیست بلکه بهترین قانون آسمانی میباشد که اگر طبق همان اصول اجرا گردد شاید در مدت کمی تعداد سارق

در کشورهای اسلامی از عدد انگشتان تجاوز نکنند .

و از این گذشته اجرای این قانون اثر بسیار محسوس در تقلیل سایر جرایم نیز دارد، زیرا بسی اتفاق افتاده و می افتد که سارق در محل ارتکاب از ترس دست گیر شدن مرتکب قتل میشود چنانکه تعداد جنایاتی که در اثر ارتکاب یا بقصد سرقت اتفاق می افتد کمتر از جنایاتی که بمنظور حس انتقام جوئی پیش می آید نیست .

و سارق با اینکه در موقع ارتکاب سرقت تصمیم بقتل ندارد ولی در صورت وجود خطر و گرفتاری، بسهوات ممکن است مرتکب قتل شود، اما کسانی که برای حس کینه تیزی خیال جنایت را در مخیله میپرورانند ممکن است بعلت ترس از مجازات یا پیدا نشدن فرصت یا در اثر اندیشه و عوامل دیگری انصراف حاصل کنند.

پس قطع دست سارق این نتیجه را دارد که اولاً دزد چون نشاندار است مردم احتیاط کرده و مواظب ار هستند

ثانیاً سایرین که علامت دزدی را در سارق دیدند از وحشت عقوبت خیال دزدی را از فکر خود خارج میسازند .

باتوجه بمراتب بالا برای جلوگیری از سرقت قانون بسیار مفید و دقیقی است و از هر لحاظ رعایت وجدان و احتیاط هم بعمل آمده است بخصوص اینکه بریدن دست سارق مشروط بشرایط زیر است:

۱- ارتکاب بسرقت از اضطرار نباشد در صورتیکه سرقت بعلت رفع خطر مرگ و گرسنگی یا قحطی باشد مجرمه ندارد .

۲- سرقت در اماکنیکه مخصوص باشد (شوارع عام مستثنی است) فقط

برای سارق ضمان کافی است .

۳- ارزش مسروق از يك چهارم دينار طلای ۱۸ عیارى کمتر نباشد
(سه درهم تاده درهم بقول شیعه)

۳- دزد، پدر صاحب مال نباشد (قطع ید پدر از جانب فرزند ولو بهر
اسمی جائز نیست)

۵- اثبات سرقت در محضر حاکم و اقامه شهود عادل با حضور مدعی
یا وکیل وی و هیئت مسلمین باشد، و اقرار سارق نیز مستلزم حضور هیئتی
از مسلمین است که اگر شرایط موجود و مانع مفقود باشد حکم آن بشرح
زیر است :

الف - قطع ید سارق بقول شیعه دو اذنه امامی چهار انگشت از سه بند
انامل است.

(دلیل آنست که قرآن ایدیرا بانگشتان تنها هم اطلاق
کرده است)

ب - در مرتبه دوم سرقت قطع چهار انگشت پای چپ با ابقاء ایهام
و کعبتین .

ب - در صورت ارتکاب مجدد برای دفعه سوم محکوم به حبس ابد است.
قبصره در صورتیکه از زندان فرار کند و باز سرقت مبادرت نماید یا در
زندان بامکنه محصور وارد شده دزدی کند محکوم باعدام خواهد بود.
ت - اجرای حکم در تمام این موارد منوط بآن است که حد شرعی
در اولین بار که مرتکب سرقت شده جاری شده باشد و الا صد بار هم اگر
مرتکب سرقت شده باشد بمنزله بار اول میباشد .

ث - قبل از اینکه در محکمه شرح قراری صادر شود چنانکه

سابق تا آن تاریخ حدی نه خورده باشد اگر توبه کنند در صورتیکه اشیاء مسروقه مسترد گردد، یا تعهد و ضمانتی بعمل آید قرار تبرئه صادر میشود، بنابراین اگر بمقادیر اتم فوق الذکر کمالات توجه شود مزیت و برتری قانون مزبور نسبت بسایر قوانینی که تا امروز در مورد دزدی وضع شده آشکار است زیرا تمام پیش بینی ها و احتیاط های لازم از لحاظ اخلاقی و وجدانی و جنبه های حقوقی و اجتماعی بعمل آمده و هر عقل سلیمی قبول میکند که اجرای این حکم از هزاران مفاسد جلوگیری میکند و کسانی که آنرا ظالمانه تلقی میکنند یا توجه ندارند یا روی تعصب و عناد و اجحاج انتقاد ناواردی میکنند.

چون پاسخ انتقادی که نسبت به موضوع تضييع حقوق زنان شده در خلال قسمت جوابگویی قانون تعدد زوجات مد دوراست لذا در این جا از پاسخ آن خودداری مینماید.

اتهام شهوت رازی و ضعف نفس بمحمد (ص)

جواب چهارم

کسانی که محمد (ص) را متهم بشهوت رازی کرده اند برای اثبات مدعای خود مسئله زینب دختر جحش را بصورت پیچیده و مبهمی در آورد و کوشیده اند با قلم فرسائی مطلب بسیار ساده ایراء هانند داستان سرایان بزرگ جلوه داده بصورت حقیقت مجسم کنند

مینویسند: محمد (ص) که در مکه مردم را بقناعت و زهد و تقوی وادار میکرد بعداً معلوم شد (نعوذ بالله) مردی شهوت پرست بوده و بالینکه سه زن داشت در برابر زینب دختر جحش عنان دل خود را از کف داد

در روزی که محمد (ص) بخانه زیدبن حارث (غلام آزاد شده پیغمبر) شوهر زینب رفت ، زینب تنها بود و چون در لباس زیبا و تو جلوه بیشتری داشت محمد (ص) همینکه او را دید گفت: سبحان مقلب القلوب و چند بار در موقعیکه از آن خانه بیرون میرفت این جمله را تکرار کرد لذا زینب که آثار عشق را در وی دید بر خود بیاید و شب قضیه را بشوهر خود گفت از اینرو زید نزد محمد (ص) رفت و اظهار داشت حاضر است زن خود را طلاق دهد، محمد (ص) وی را از این کار منع کرد و گفت از خدا بترس لکن بعد از آن زینب که عشق محمد (ص) را نسبت بخود احساس کرده بود دیگر بازید نساخت و زید مجبور بطلاق وی گردید ، و پس از اینکه مدتی پیغمبر از گرفتن او خود داری کرد عاقبت بازینب ازدواج کرد و آتش عشق خود را فرونشاند .

پس از ذکر افتراه‌های دیگری مینویسند، محمد (ص) خود را پیغمبر مینخواند، ولی کسیکه پیغمبر است باید متقی و مصلح باشد نه اینکه مانند امیران عیاش چندین زن در حرامسرای خود نگهدارد و بازهم دل بعشق زن زید آزاد شده ببندد و پس از طلاق وی در ابگیرد، حال آنکه این وصفت در بین اعراب زمان جاهلیت حرام و ناروا بوده است

بهر حال خاورشناسان خواسته اند باین گونه داستان سرایی های مبتذل برای تائید اتهامات دیگری که بر وی وارد کرده اند شخصیت او را در برابر يك موضوع وصلتی که از لحاظ شخص محمد (ص) بسیار بی اهمیت ولی از لحاظ سنت وی بسیار مؤثر و نتیجه عالی داشته است کوچک جلوه دهند. در صورتیکه محمد (ص) هرگز پای بند لذات نفسانی نبوده و وصلت های وی که صرفاً از لحاظ سیاست دین انجام گرفته است نتیجه بسیار

نیکوئی را دربر داشته است و دلیل بر بیهوده سرائی منتقدین اینست که پیمبر اسلام با وجودیکه ۲۵ سال بیشتر نداشت با خدیجه ۴۰ ساله ازدواج کرد و در تمام مدت ۲۵ سالیکه خدیجه همسر او بود هرگز کسی را به همسری خویش انتخاب نکرد، و پس از مرگ خدیجه چند زن اختیار کرد، درحالیکه اگر وی پای بند شهوت بود معمولاً تا سن ۴۰ سالگی که دوران تکامل و تحول است باید خصوصیات اخلاقی خود را ظاهر سازد و نمونه‌های بارزی در آن دوران از خود باقی گذارد، و هیچ عقل سلیمی نمیپذیرد که تا پنجاه سالگی از هر گونه لذایت چشم‌پوشد و در آن سن یکمربعه عوض شود و مانند جوانان عادی عنان دل خود را در راه عشق (آنهم عشق کسیکه زن غلام آزاد شده وی باشد) از دست بدهد.

با توجه باینکه هیچکدام از زنانیکه بعداً گرفت (با سنا عایشه دختر ابوبکر) از حماییکه در خور پسند مردان شهوانی باشد بر سر ای نداشتند و چنانکه میدانید عایشه و حفصه اولی دختر ابوبکر و دومی دختر عمر بود و گرفتن آن همسران بختوس عایشه و حفصه چند سیاسی دینی داشته است.

از جمله سوده زن دوم بود، اثر اینککه شوهرش در راه اسلام در گذشت و از لحاظ امر از معاش بزرگمت افتاده بود محمد (س) از نظر اداره کردن سوده و نتیجه تبلیغاتی بصواب آن که جناب توجه مردم نابدین مینه و در باین وصلت مبارکت کرد، و ازدواج باریک دختر خدیجه و ام سلمه هم نظیر وضع سوده بوده است، زیرا شوهر زینب عبداللہ بن حارث در جنگ بدر کشته شده بود و چند طفل از خود باقی گذارده بود که زینب با عدم مضامت قادر ماداره کردن طفلان خود نبود محمد (س) در صورتیکه میدانست زینب دوران جوانی

خود را از دست داده برای نگهداری طفلان در مانده زینب با او ازدواج کرد، و همچنین ام حبیبه دختر ابوسفیان هم دارای همین وضع بود که شوهرش از مسلمانان ز در حبشه فوت کرد و چون وضع زندگی وی سخت بود با وی ازدواج نمود .

وام سلمه هم دارای چند طفل بود و دارای همان وضع بود . بهر حال تمام این زنها باستثناء عایشه از زیبایی جندان بهره‌ای نداشتند و صرفاً روی جهات سیاست دین بود والا محمد (ص) که از لحاظ زیبایی و شهرت و هزاران مزایای دیگر شاخص زمان خود بود، اگر بی بند هوس و شهوت بود بهترین دوشیزگان رجال عرب و عجم با رغبت تقاضای وی را برای همسری استقبال میکردند .

پس این تهمت های ناجوانمردانه روی بغض و عداوت و جهالت و تعصبات است و بس، و موضوع زینب دختر جهش که آنقدر رنگ آمیزی شده از اینترار است :

زینب دختر امیه عمه محمد (ص) بوده و پیغمبر سمت کفالت زینب را داشت و از طفولیت (اگر قیافه و جمالی داشته) وی دیده و شناخته بوده است و اینکه مینویسند: او را در لباس نو دیده و از زیبایی وی یکباره دل از کف داده است بسیار نپخته و مسخره است و اگر واقعاً دارای چنان زیبایی خیره کننده‌ای بود که دل محمد (ص) را میبرد است دلیلی نداشته که وی را بزید بن حارث غلام آزاد شده خود بدهد .

آنچه مسلم است محمد (ص) دختر عمه خود را که از خاندان محترم عرب بود، میخواست بزید بدهد ولی برادرش عبدالله جهش که در شان خود نمیدید خواهرش را بغلام آزاد شده ای بدهند .

شدیداً مخالفت میکرد و خود زینب هم حاضر بازواج زید نبود ولی محمد (ص) برای اینکه امتیاز طبقاتی را ازین ببرد در مورد این ازدواج بخصوص کاری کند که بین غلام حبشی و سید قرشی فرقی نباشد کوشید تا عاقبت زینب را بزید داد، ولی بالاخره دخالتهای جمیع اختلافی را بین زینب و زید بوجود آورد و زید ویرا طلاق داد.

موضوعی که محمد (ص) را بگرفتن زینب معصوم کرد این بود که :

در عرب مرسوم بود وقتی غلامی را آزاد میکردند در صورتیکه قسمت پسر خواندگی پیدا میکرد دیگر ازدواج با زن پسر خوانده را حرام میدانستند و قتیکه پیغمبر اسلام خواست (بموجب آیه ۴ سوره احزاب که میگوید : پسر خواندگان شما پسران شما نیستند. این سخنی است که شما میگوئید ولی خدا راست میگوید و کسان را براه هدایت میکند (۱)) این سنت را بشکنند و نسخ نماید چون کی بدین کارتن در میداد لذا با اینکه محمد میدانست حر به ای بدست مخالفین میدهد و از طرف دیگر هیچ زنی هم با این شرایط حاضر نیست از ترس سرزنش اعراب باین گونه ازدواج رضایت دهد و از تمام آنها هم گذشته کسی کمتر دارای این شرایط و وضع خاص بود، را گره هم بود ملاحظه میکرد و میترسید لذا محمد (ص) با ازدواج عمه زاده خود امر خدا را اجرا و آن روال بی مورد را منسوخ کرد.

تعدد زوجات و اتهام ترویج شهوت رانی

جواب پنجم

یکی از عادات و رسومیکه بین اعراب حکومت میکرد تعدد زوجات بود، چنانکه در فصل اول صفحه (۱) موضوع رسم آدم فروشی شرح مفصل آن داده شده است اعراب بدوی و جاهلیت اکثر دارای ۵ تا ۱۰ کنیز و بعضی تا ۴ و ۵ کنیز زر خرید در ازدواج خود داشتند و محصول آنها را که عبارت از فرزندان خودشان بود با پول معاوضه میکردند. این قبیل عیالات از نفقه و مهریه و هر گونه جیره ای محروم بودند حتی هر وقت که مالک میخواست، آنها را اجاره میداد یا با خود کنیز مقاطعه میبست و قراردادی داشت که باید در هفته یا ماه بمالک خود وجوهی بپردازد حتی کنیزان مزبور در عین حالی که زن مالک بودند بنا بر امر شوهر و مالک خود برای کسب درآمد بیشتری ناگزیر بودند بمبادرت بعمل زنا نمایند و وجه او را بمالک یعنی شوهر خود بپردازند.

نجدبا و اشراف عرب از ترس اینکه مبادا روزی فقیر شوند دختران خود را بادیست خود زنده بگور میسپردند و احياناً اگر کسی باین عمل مبادرت نمیکرد و دختری از او باقی میماند هیچگونه سهمی از اذیت پدر و مادر بدختر تعلق نمیکرفت. و همانطوریکه مالک اختیارات تام حتی حق کشتن کنیز یا غلام خود را داشت فروش دختر برای والدین حتی مشروع بود.

بهر جهت زنان و دختران اعراب بدوی و جاهلیت ارزش چهار پایان را هم نداشتند باین وصف ملاحظه میفرمائید که پیغمبر اسلام بنچه

نیر و ابتکاری چنان رسم و سنتی که قرنهای متمادی معمول یا ملتئی بود منسوخ کرد.

و باید توجه داشت مردی که - نصابی برای زن گرفتن قائل نبود چه قدرت و قوه‌ای جز عظمت روحی محمد (س) میتوانست این فکر را از مغز او خارج کند.

یا وجود این عوامل، محمد (ص) که میدانست اگر بخواهد بی پروا بمبارزه حادی برخواسته و آنها را مجبور بگرفتن یکزن کند ممکن بود در اثر ایستادگی و نشان دادن عکس العمل بکلی اساس نقشه وی برهم خورد.

لذا آیه ۳ از سوره نساء نازل شد که میگوید:

فَاتَّكُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ وَثَلَاثَ وَرَبَاعَ فَإِنْ خِفْتُمْ أَنْ لَا تَعْدُوا فَوَاحِدَةً أَوْ مَا عَمِلْتُمْ إِيْمَانَكُمْ .

(معنی : نکاح کنید از زنان آنچه برای شما پسندیده است . دو یا سه یا چهار و اگر بیم دارید که نتوانید بعدالت (بین آنها) رفتار کنید یکی بگیریید یا کنیزی را تصرف کنید

و باز برای اینکه عدالت رعایت شود بار دیگر به موجب آیه ۱۲۸ سوره نساء (وَ لَنْ تَسْتَطِيعُوا أَنْ تَعْدُوا فِي النِّسَاءِ وَلَوْ حَرَصْتُمْ فَلَا تَمِيلُوا كُلَّ الْمِيلِ فَتَدْرُوهَا كَالْمَعْلُوقَةِ)

که میگوید: هر قدر کوشش کنید نمیتوانید میان زنان بعدالت رفتار کنید)

و بعد از اینکه اعراب را مقید بر رعایت این دستورات میکند شرایطی برای زنان شومی قایل میشود که اگر مردی نتواند رعایت عدالت را بکند

اهی برای نجات و آسایش زن موجود باشد که ذیلاً تذکر میدهد
الف - در صورتیکه مرد بی‌عدالتی کند زن حق دارد بمحاکم صالحه
سکایت کرده و در صدد طلاق بر آید.

ب - اگر مردی دارای چهار زن باشد از هر چهار شب يك شب وقت
برد متعلق بيك زن و سه شب دیگر متعلق بسه زن دیگر است.

پ - اگر زنی یکی از شبهای خود را بشوهرش بخشید در صورتیکه
مدول کند، شوهر ولو بزنی دیگرش وعده کرده باشد مجبور است که شب
را در منزل زنی که عدول کرده بسربرد مشروط باینکه نیمه شب نباشد که
بازن دیگری بسر برده باشد والا حق ساقط است

ت - مرد هیچگونه فرمانی نمیتواند بزنی خود بدهد و زن مختار
است که امر شوهر را بپذیرد و یا انجام ندهد بمیل خود اوست.

تبصره - اطاعت زن از مرد فقط در مورد مضاجعت و شب خوابی
و همچنین در مواردی است که بیم فساد اخلاقی و انحراف ناموسی درین
باشد، و جز این دو مورد مرد هیچگونه حکمی نمیتواند بزنی خود بنماید.
همچنین زن از ماترك شوهر حق استفاده دارد و از لحاظ نفقه و لباس
و مهریه و در صورت طلاق عده و کسوه دارای مزایای بسیاری است که یکی از
آنها هم تقابل از اسلام در حق زن رعایت نمیشد.

باین ترتیب آنانکه قانون تعدد زوجات اسلام را حمل بر ترویج
فحشاء و شهوت رانی و تضييع حقوق زنان کرده اند از وضع اخلاقی و
رسوم اعراب بدوی بی اطلاع بوده و اصولاً بفلسفه عالی آن بی بهره
یا مانند سایر اتهامات تعمدي داشته اند، و اگر با نظر انصاف و تحقیق
توجه مینمودند با مثال این گونه قضاوت های جاهلانۀ متوسل نمیشدند
زیرا هر کس بمفاد آیات بالاتوجه کند میدانند که چون هر کسی قادر بر رعایت
عدالت نیست جواز تعدد زوجات برای او اشکال پیدا میکند و اگر کراهتی

هم برای آنانکه قادر بر حفظ عدالت نیستند وجود نداشت مع الوصف از ارزش قانون مزبور چیزی کاسته نمیشد، زیرا این قانونی است فطری و من حیث المجموع کامل و بی نقص و بلاشک عقل و منطق و عدل و انصاف بر عالی بودن آن گواهی میدهد مضافاً باینکه حقوق زن در اسلام بیش از حقوق زنان غربی در مسیحیت است زیرا: شوهر در مال زن حق تصرف ندارد ولی طبق قوانین حقوقی فرانسه شوهر حق دخالت در مال زن دارد.

پس اولاً، زنی که در نظر اعراب کمترین ارزشی را نداشت و از تمام مزایا محروم بود مقام او تنبیت و حقوقشان اداء و اختیار ایشان وسیع گردید.

ثانیاً - از مفاسدیکه در اثر سنت ازدواج اعراب زمان جاهلیت بوجود میآید جلو گیری کرده است.

ثالثاً - با نظام طبیعت و فطرت مطابقت دارد

رابعاً - چنانچه خواهد آمد از فحش و فساد به نسبت بسیار محسوسی جلو گیری میکند و بطور مسلم هیچ قانونی در موضوع ازدواج با اندازه قانون اسلام جامع و کامل نیست و محدود شدن امر ازدواج مرد بایک زن بالعکس معایب و مفاسد زیادی دارد.

زیرا: اگر مرد محکوم شود که بیش از یک زن در خانه نداشته باشد اگر زوجه وی عقیم و نازا باشد مرد برای همیشه از داشتن فرزند محروم میگردد در این صورت صرف نظر از اینکه این تقیصه با اصل توالد و تناسل و قانون طبیعت مخالف است، اصولاً مرد را از فعالیت و کوشش باز میدارد، و انگهی نبودن مسئولیت و عدم علاقه بزندگی و نداشتن فرزند و دلخوشی مرد را لایابالی بار میآورد و نتیجتاً قسمتی از امور عمومی و اجتماعی مختل میگردد.

خامساً - چون غرائز جنسی جزو فطرت انسانی است ممکن نیست مردی که دارای نشاط و سلامتی باشد در تمام عمر بایک زن بسربرد بنابراین بهر وسیله ای که ممکن شود بمقتضای غریزه خود عملی انجام میدهد، حال زن داشته باشد یا مجرد باشد و اگر کسی خلاف آنرا در باره خود ادعا کند بطور مسلم باعلت مزاجی دارد یا صرفاً تقیه میکند و چنین ادعائی ندرت اتفاق میافتد.

اگر عیسی مبادرت بزناشویی نکرد یا دستور الهی بوده، یا کسالت داشته، و یا بر خلاف فطرت عمل کرده، بهمین دلیل پیروانش عمل او را تعقیب نکردند.

نگارنده چند سال پیش بایکی از کشیش ها مواجه شد که ضمن مباحثی، ایراد و انتقاد شدیدی بقانون ازدواج اسلام وارد کرده و خورده گیریهای زیادی نمود.

پس از ذکره مقدمه ای از کشیش پرسید: آیا ممکن است بگوئید خود شما تا کنون با چند زن بسر برده اید؟ گفت در قانون مسیح بیش از يك زن نمیتوان داشت، باز گفت میدانم ولی ترا بروح مقدس مسیح کتمان مکن من غیر رسم هم با زن یا دختری تماس جنسی نگرفته ای، چون سؤال مقید بقسم بود در این جا لبخند زندانه ای که علامت اعتراف بود زده ولی از جواب خودداری کرد، مجدداً وی را مؤکد بسوگند نمود که پاسخ دهد گفت:

دراوان جوانی از این گونه شیطنت ها داشتم، باز سؤال کرد: اکنون بدین عمل رغبتی داری و ممکن است گاهی باز شیطان بسراغت آید؟ گفت بیش از این مهترس و اگر هم راعب باشم کسوت مانع است.

نگارنده گفت: بهمین علت چون پیشوای اسلام یقین داشت که مرد

در همه عمر بیک زن قناعت نمیکنند و بهرهجویی شده غریزه جنسی، او را متمایل و منزهت میکند. پیش خود گفت حال که مردان بایاک زن بسر نخواهند برد بهتر است بجای آنکه بطور حرام از زنان بهره مند میشوند از طریق حلال با زنان تماس حاصل کنند تا در صورت عقد نطفه و پیدایش فرزند حقوق طفل ساقط نشود.

و علت اینکه زن محکوم و مقید است در آن واحد بیک شوهر بسر برد، از این جهت است که اگر زن در یک زمان واحدی دارای چند شوهر باشد در صورت انعقاد نطفه و پیدایش طفل تکلیف فرزندوی معین نیست و معلوم نیست که بکدام یک از شوهران آن زن تعلق میگیرد و تغذیه و هزینه و حقوق آینده آن طفل بعهده کدام یک، و از کدام آنها سهم الارث میبرد و از اینها گذشته چون با آن صورت شوهران از انتساب طفل بخود اکراه دارند و عالم یقین هم نمیتوان داشته باشند که متعلق بکدام از آنهاست و بعبارة الاخری در این امر ظنین و مرددند لذا ضمن اینکه ممکن است هیچکدام هزینه آن طفل را بعهده نگیرند اصولاً نمیتوانند محبت و علاقه ای نسبت بطفل مجهول الهویه داشته باشند از اینرو محس عطف و رزق و مهر بانی از خانواده ها و بالنتیجه از اجتماع رخت برمی بندد :

بنا بر آنچه گذشت خیال نمیکنند دیگر برای کسی جای هیچگونه شك و تردیدی در جامع بودن قانون تعدد زوجات اسلام باقی ماند، مثافاً باینکه اگر باده انصاف بنگریم می بینیم امروز فساد و فحشا در کشور های اروپائی مردم را بورطه خطرناکی کشانده است در حالیکه با هزارم آن بی عفتی ها در کشورهای اسلامی وجود ندارد و از این جا هم مزیت قانون

از دواج اسلام بر قانون ازدواج مسیحیت آشکار میباید، و اگر در نیم قرن اخیر فساد و فحشهایی هم در بین مردم مسلمان بوجود آمده در اثر تماس با اروپائیان بوده و ارمغانی است که بوسیله عده‌ای مسیحی بعنوانین مختلف مانند تأسیس تئاتر و سینما و امثال آن برای ملت مسلمان آورده‌اند.

خصوصیات و سرمایه‌های اخلاقی محمد (ص) « اساس اسلام »

پیامبر بزرگ اسلام محمد بن عبدالله (ص) کاملترین نمونه انسانیت و چکیده فضیلت جهان بشریت و عالم خلقت بود، که بلاشک از لحاظ خصوصیات اخلاقی تاریخ شخصیتی را همانندش نشان نمیدهد و مسلماً همان خصوصیات و تعلیمات جامع وی (که شخصاً بدان عدل می‌کرد) اساس تمدن اسلام را بوجود آورد.

یکی از ارکان تمدن او موضوع مساوات و برادری و برابری در اسلام است که همیشه سعی بلیغ و جهد وافر داشت تا مسلمین را پای بند این خصلت حمیده و پسندیده نموده با ایجاد محیط صفا و داد امنیت اجتماع تأمین گردد، چنانکه بارها گفت:

مسلمان مؤمن کسی است که آنچه را برای خود می‌خواهد
برای دیگران بخواهد، و هر چیزی را که در باره خود نمی‌پسندد
در باره سایرین نپسندد»

و برای آنکه مسلمین تحت نفوذ این فکر براء خیر و صلاح و نیکوکاری هدایت شوند، تنها بگفتار اکتفا نمی‌نمود و با عمل و گفتار نیک خود درس نیکوکاری می‌آموخت، همواره از تکبر و تفاخر و تظاهر که اکثراً رؤسای هر مؤسسه بزرگ و فرمانروایان و مشاهیر اجتماعی بدان

صفات آلوده اند تنفر داشت و بیاران خود میگفت :
مرا مدح نکنید من بندهٔ خدائی بیش نیستم ، مرا بتگوید
بنده خدا و پیغمبر خدا »

هنگامی که در جلوی پای او برمیخواستند می گفت :
مانند دیگران نباشید که برای تعظیم جلو یکدیگر
برمیخیزند »

در مجالس و محافلی که اصحاب حضور داشتند ، همه وقت در پائین
مجلس می نشست و با آنان دوستانه گفتگو میکرد و مزاح مینمود ، اطفال
آنهارا در کنار خود مینشانند و با آنها بازی میکرد ، در سلام پیشی مینجست ،
اگر در هنگام نماز کسی نزدیک او می نشست زود نماز خود را بیابان میرساند
تا زودتر برفع احتیاج آن نیازمند بر دازد ، در ایام اوقات عادی گشاده رو
و متبسم بود .

باسا کتین خانه در امور خانه و کارهای روزانه کمک میکرد ،
لباسش را خودش می شست و وصله مینمود ، بز و شترش را شخصاً می دوشید
و نگهداری میکرد ، خادم خانه را نزد خود مینشانند و با وی هم غذا می شد ،
در رفع احتیاج و نیاز دیگران ولو اینکه خود و خانواده اش بیشتر محتاج
بودند پیشی مینجست ، هر گز توشه و اندوخته ای برای روز بعد نمی گذاشت
چنانکه وقتی بعلت رسیدگی بامور مسلمین فرصت تهیه غذای خانه را
پیدا نکرد و پولی هم که بتواند تهیه آذوقه کند بدست نیآورد ، لذا
زره خود را نزد یک نفر یهودی در برابر اخذ مبلغی گرو گذاشت که چون
این امر در آخرین روزهای حیاتش اتفاق افتاده بود پس از رحلتش در نتیجه
مطالبه آن مرد یهودی موضوع افشاء گردید .

در برابر ضعیفترین فرد خاضع تر و در مقابل زورمندترین ستمگر خشن

قر و سخت گیر تر بود

در عظوفت و مهربانی مانندی نداشت ، در خانه خوش گفتار و خوش رفتار بود ، در عین قوت قلبی که (برای رفع مشکلات دین) از خود نشان میداد بموقع هم بی نهایت رقیق القلب بود ، چنانکه در موقع نماز گاهی نواده هایش با او بازی میکردند و با آنکه وی هنگام عبادت در برابر معبود خود از خود فراموش میکرد ، مع الوصف مانع بازی و سر و صدای بچه ها که معمولاً موجب حواس پرتی است نمیشد ، حتی یکبار در موقع سجود (امامه) دختر زینب (ع) بردوش او رفت که او را بر زمین گذارد و پس از سجده نوه خود را در بغل گرفته بنماز ادامه داد و باز در وقت سجده او را بر زمین گذارد و این عمل تا آخر نماز ادامه پیدا کرد
محمد (ص) میگفت :

سید قرشی و سیاه حبشی در برابر من متساوی الحقوق اند ، شخصیت و بزرگواری و برتری را با ترازی تقوی و علم می سنجید و حساب می کرد .

عدالت رکن دیگری از اساس دین او بود و می گفت :

هرگز بحقوق دیگران تجاوز نکنید و هر کس بحقوق شما تجاوز کرد اگر در خور گذشت نباشد از حدودی که بشما تجاوز کرده پیشتر نروید .

برای جلوگیری از تجاوز و انحراف و حفظ عدالت ، مسلمین را بآیه شریفه : *و لکم فی القصاص حیاة یا اولی الاباب* « (آیه ۱۷۹ سوره بقره) که میگوید : ای دانایان قصاص برای شما مایه حیات است ، متوجه می کرد .

او می گفت : مسلمانان باید مهربانی و نكو گاری و عدالت را از سر چشمه باطن آبیاری نمایند و بنای آنرا بر اساس

آزادی مطلق استوار سازند ، و با تقویت روح ایمان از زبونی و ناتوانی پرهیز کنند.

می گفت: هیچکس نباید ضعف و ناتوانی در عبادت حساب زهد و تقوی بگذارد ، فقط از قهر خدا و جرم و گناه هراس باید داشت .

محمد (ص) بقدری پای بند عدل و انصاف بود که حتی اذیت و آزار حیوانات را شدیداً تقبیح و منع میکرد بهمین مناسبت رسوم معمول عرب را که منتهی بصدقه حیوانات میشد منسوخ می کرد من جمله :

درین عرب رسم بود اگر گوسپندی پنج بار میزائید گوشهای آن حیوان را با وضع فجیعی چاک میدادند و در راه خدا بیان خود آزاد میکردند و همینکه از مالکیت مالک خارج میشد بتصرف رئیس بتکده در میآمد (۱) و اتفاق می افتاد که مالک گوسپندش منحصر بفرد بود و پس از آزاد کردن آن ، ناچار بتکدی میشد مع الوصف روی اجبار یا اعتقاد ناگزیر از انجام آن بود ، پیامبر اسلام پس از مدتها مبارزه و اندرز آن رسم را منسوخ کرد ، که در آیه ۱۲ از حزب ۲ اشاره شده است .

محمد (ص) در قضاوت همیشه طرفدار حق بود و از هیچگونه پیش آندی ببالگنداد . و برای او غنی و فقیر و مسالم و غیر مسلمان در مراحل قضا فرقی نه میکرد و از روی کمال انصاف و عدالت قضاوت مینمود .

چنانکه شعی طعمه بن ابیرق انصاری (۲) که از اولاد ظفر بن حارث

۱ - این رسم باطنی از رسمهای عامه عرب برای تعجب صحابه رسول گردا بود و الا با عبادت ط می است و نه مجبور . - در نه دلیل طایر و معالی

۲ - امیری محترم عربی است که از ائمه ائمه و لغت بسیار آمده و از جمله اهل انصاف و عدل است که در این رساله و در این کتاب با او کفر با نام است در مواردی و دهی در در بعضی کتابها

دری القبیح که حد اولی خارج از صحن کتاب اگر گویند که حد اولی است از حد اولی در اولی بود زیرا در حد حدی عامی عمومی انصاف است و کفر در حد اولی در اولی است

بود و غالباً اعمال زشتی مرتکب میشد، از خانه همسایه خود (قناده) زرهی را دزدید و هنگامی که خواست از اطاق خارج شود انبان پر از آردی را دید لذا زرّه را در آن پنهان کرد و انبان را بردوش گرفت بخانه زید بن سمین یهودی رفته و بعنوان آنکه محتوی انبان فقط آرد میباشد بطور امانی بوی سپرد، که اگر غائبه‌ای بیاشود یهودی گرفتار و خودش منکر گردد، تصادفاً چون انبان دارای سوراخ کوچکی بود، در موقع حمل بر اثر ریزش آرد، خطی در مسیر وی رسم میشود، بهمین علت فردا که متوجه فقدان زرّه و انبان آرد میشود چون طعمه در مظان تهمت بوده بطرف خانه وی میرود ولی آنها را نمیابد، اما در مراجعت عده ای که دور او جمع بودند خط مرسوم را بوی نمایانند لذا خط را تمقیب کردند تا بخانه زید رسیدند، از یهودی علت را استوال کردند جواب داد طعمه انبان آرد را در حضور چند تن با امانت سپرده است، همینکه انبان را تفتیش کردند زرّه را نیز یافتند و چون قناده عزم بردن انبان را کرد زید بحکم امانت مانع شد، پس شکایت بمحمد ص برد، پیامبری یهودی را احضار کرد و در برابر سؤال، پاسخ داد طعمه انبان را باو سپرده است، همینکه طعمه را حاضر کردند و علت را پرسید، وی بکلی منکر گفته‌های یهودی شد کمی بعد در اتر چار و جنجال بستگان طعمه و زعمای قبیله وی هم بحمايت نزد رسول اکرم آمدند و بطور محرمانه بحضرت ملتجی و ملتمس شده و حکم بظاهر امر را خواستند.

ولی محمد (ص) با توجه باینکه عدم برائت طعمه موجب توهین و هتک احترام اسلام بود بخصوص اینکه در شرع اسلام شهادت کفار عرود است، و بفرض اینکه زید یهودی هم از انبام بری باشد. مع الوصف چون اموال مسروقه در خانه او پیدا شده اتهام دزدی بطعمه بصرف اینکه

سابقاً بدزدی متهم شده يك امر مجمل و مبهم تلقی میشود که در این باب بطور صریح و مکشوف الحال نمیتوان حکم نمود، و مضافاً اینکه ثبوت براءت زید موجب اثبات خیانت يك مسلمان آنهم از يك قبیله بزرگی (مثل قبیله بنی ظفر) که ممکن بود در اثر رنجش باعث تفرقه و مخصوص در آن اوقات که هنوز اسلام نصیبی نگرفته بود و برای او ممکن بود گران تمام شود باین اوضاع و احوال از جاده حق و حقیقت منحرف نشد و تحت تأثیر نفوذ و سایر عوامل قرار نگرفت و حکم قطعی را بروز دیگری موکول کرد.

همینکه طرفداران و طرفین از محضر رسول خارج شدند، محمد (س) در اولین فرصت بخانه یهودی رفته از گواهان او سؤال کرد طعمه چه ساعت آمد و چه لباسی در برداشت و در چه حالتی بود و هذا کرات آنها از کجا و یکجا ختم شد؟ و پس از اینکه با دقت جواب ها را که در اطاق خلوت و بدون حضور و اطلاع سایر گواهان میشنیدند مطالعه و مذاقه کرد و آنها را متحد القول دید بلافاصله دستور داد طعمه را بخانه وی (پیامبر) احضار کند و خود او نیز بطور محرمانه از راه دیگری بطرف خانه طعمه حرکت کرد و در نزدیکی خانه وی در گوشه ای پنهان شد؛ همینکه طعمه از خانه خارج و بطرف منزل محمد (س) رهسپار شد.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و چون زوجه طعمه در بگشود از وی پرسید شب گذشته طعمه کجا بود؟ زن بدون اینکه از مطالب اطلاع داشته باشد ساعت خروج و ورود شوهرش را بیان کرد لذا محمد (س) اطمینان کرد که طعمه مجرم است.

پس بخانه خود رفت و با حضور طرفین اقامه دلیل کرد و طعمه نیز

بجرم خود اعتراف نمود لذا قرار محکومیت او را صادر کرد.

این گونه تصادفات و قضاوت ها در حیات وی زیاد روی داد و همانطوریکه فوقاً اشاره شد در قضاوت هیچگاه تحت تأثیر قرار نمیگرفت و حق را از باطل جدا می کرد و لو اینکه بضرر وی یا یاران وی تمام میشد در همه حال خدا را ناظر و شاهد میدانست.

تموی و پرهیزکاری محمد (ص) نمونه بارزی از مناعت و والا همتی و شخصیت وی بود، در بذل و بخشش بی نظیر بود و در کرامت و گذشت بزرگترین مرتبت را داشت.

چنانکه یکی از بزرگان و مطلعین زمانش گفته بود: محمد (ص)

در بذل و بخشش و کرم چنانست که گویی از فقر و بینوائی نمیترسد.

بستر خواب او از چرمی بود که داخل آن را از پوست درخت خرما

پر کرده بودند، و فرش خانه اش عبارت از چند پارچه حصیر بود، غذای

عادی او سویق (نوعی آرد طبخ شده) بود، با اینحال همیشه نیمه

سیر از خوراک دست میکشید، و اتفاق می افتاد که در ظرف دو شبانه روز

غذائی نداشت.

و باینکه بموجب آیه شریفه « کَلُوا مِنْ طِيبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ »

(آیه ۵۷ سوره بقره) که میگوید: بخورید از چیزهای پاکیزه و خوبیکه

روزی شما کرده ام»

برای او هیچگونه مانع شرعی و اخلاقی نداشت که هر نوع غذای حلالی

بخورد مع الوصف از اینها اینک بپیر و ان خود درس تسلط بر نفس بیاموزد

تا در اثر مناعت طبع مافوق مظاهر زندگی قرار گیرند، شخصاً اعتنائی بامور

سوری و دنیوی و لوازم مادی نمیشود و تنها رغبت و علاقه وی بمعرفت و درک

اسرار زندگی بود و بس.

توماس کارلیل که از محققین و خاورشناسان معروف جهانی است در جلد ششم ص ۲۲۵ کتاب (تحقیقات) خود مینویسد:

این فرزند بیابان بارو حی عظیم و قلبی پاک و دیدگانی بینا و نافذ ، هرگونه افکاری را با خود داشت غیر از جاه طلبی ، زیرا روح بزرگ و آرام و ساکت او چنان بود که جز جذبۀ و التهاب و سوز عشق (آسمانی) بچیزی اعتنا نداشت ، و وی از آنهایی بود که طبیعت موهبت صمیمیت و حقیقت را با آنان داده است ، حال آنکه سایرین در راه فورمولهای گمراه کننده سیر مینمودند و بهمان خوشحال بودند .

ولی این مرد روحش را نمیتوانست راضی کند و در آن فورمولها محصور نماید .

ولی روح عظیم او با حقیقت اشیاء و اسرار زندگی تماس داشت .

رمز عالم وجود ، با همه بزرگی و جلوه و جبروت ، و اسرار جهان خلقت و طبیعت در پیش چشم او آشکار بود ، هیچ بدعت و ضلالتی آن حقیقت و واقعیتی را که در خور وصف نیست نمیتوانست از او پنهان و مستور دارش ، و سرورش آن واقعیت و حقیقت بود که محمد می گفت :

« من زنده ام ، من وجود دارم »

مقام و منزلت ، و مرتبت ، و عظمت روح ، تسلط بر نفس ، و تقوی و فضائل آن نخبه دوران و سر آمد زمانی که باینداد و گفتار و کردار نیک خود اساس تمدن عظیم اسلام را بوجود آورده و میلیون ها بشر را از قید ضلالت نجات داده بر استی از حد و وصف خارج است و برای درک شخصیت آن پیامبر عظیم الشان کافی است که به گفته علی (ع) دقت نمایم .

از علی بن ابی طالب (ع) است که میگویی از نبی اکرم (ص) سؤال

کردم: دروش تو چیست؟ وی پاسخ داد:

عقل دین من است ، معرفت سرمایه من است ، محبت اساس کار من است ، شوق مرکب من ، یاد ایزد انیس من ، اعتماد گنجینه من ، رضایت غنیمت من ، غم رفیق من ، علم حرب به من ، صبر رشای من ، فقر افتخار من ، زهد حرفه من ، یقین قدرت من ، راستی شفیع من ، عبادت مایه کفایت من ، کوشش فطرت من ، خشنودی نماز من است .

آری همین روش و خصایص بود که او را بیالاترین درجه کمالات انسانی و عالیترین مراحل فضیلت و صمیمیت رسانده بود ، گوش او جز ندای حق نمیشنید و دیده او جز جمال کبریائی نمیدید ، او در راه خشنودی خدا و نوع بشر از بند جان و مال دریغ نداشت و غایت عقیده و تز او « لا اله الا الله » بود و با این تزعالی دین اسلام را برای هدایت بشر بوجود آورد .

دین چه وظائفی دارد

اگر اوضاع و احوال مردم جهان و زندگی اقوام و ملل عالم را بدقت مورد مطالعه قرار دهیم می بینیم امروز بهمان نسبتی که بشر در راه علوم مادی و کشف اسرار طبیعی پیش رفته بهمان نسبت از مراحل اخلاقی و امور معنوی دور شده است و با وجود این همه اختراعات و اکتشافات شگری و محیر العقول جوامع بشری مانند يك کاروان بی هدفی بسوی انحطاط و فساد و تباهی و بدبختی پیش میروند .

و آنچه مسلم است امروز در هیچ جای عالم نمیتوان قومی را سراغ گرفت که از محیط و زندگی راضی و دچار مصائب و ناامالیات نباشد ، همه ناراحتند ، همه از اوضاع میثالند و همه از آینده بیمناکند ، مثل اینست که آسایش و امنیت از جهان رخت بر بسته است که تمام مردم گرفتار يك وحشت و اضطراب شده اند !

و نشان میدهد که این همه تحولات صنعتی و ماشینی و پیشرفت‌های علوم طبیعی بجای آنکه موجب رفاه و آسایش جهانیان گردد برعکس سبب راحتی ملل را فراهم نموده و با وجود محاسن زیاد مضار و معایب فوق‌العاده ایرا باخود همراه آورده است

و نمیتوان نکاز کرد که بدبینی‌ها و نازاحتی‌ها و اضطرابانی که امروز افراد بشر را پریشان و خسته کرده مولود افکار بعضی فلاسفه مادی و زائیده نظریات علمای طبیعی است که بدون توجه به حقیقت زندگی روی انحرافات فکری و ارهام بایک تبلیغات مهلک موجبات کم‌راهی و بی‌ایمانی جهانیان را فراهم ساخته‌اند، تا جائیکه امور عالم امروز تحت الشعاع امور مادی قرار گرفته و عقاید و ایمان مردم با امور معنوی سست گردیده است و تردید نیست که تا این اصول مادی در جهان فرمان‌رانی میکند هیچ قوه و قدرتی نمیتواند سعادت نسبی و آسایش عمومی را تأمین کند، بلکه روز بروز بشر بطرف سقوط و زوال نزدیکتر میشود.

بعقیده نویسنده تنها راهی که ممکن است جلو این بدبختیها و مشکلات را بگیرد این است که علمای علم اجتماع ملل عالم بکوشند تا در موازات علوم طبیعی و تحولات صنعتی و ماشینی امور معنوی و اعتقادات دینی و ایمان بشر را نسبت بحقیقت امور، تقویت و با تألیف این دو قوه درام سعادت را بروی جهانیان بکشایند.

والا نسل امروز مسئول آیندگان و مورد نفرت و نفرین نسل آتی خواهد بود

زیرا همانطوریکه آنان بدون مطالعه و موجب این همه آلام شده‌اند در صورت عدم توجه، ما هم مشکلات و خطرات زیاد تری برای آیندگان فراهم میسازیم.

فیثاغورث حکیم یونانی می گوید :

مصائب و آلامی که امروز دلهای مردم را پاره میکند
هیوه ایست که درخت آنرا دیروز کاشته اند، مردم بدبخت
خوشبختی را خیلی دورتر از خود جستجو می کنند درحالی که
سرچشمه سعادت در وجود خود آنهاست «

برای خوشبخت شدن و تسکین این دردهای روزافزون همانا ایمان
آوردن بخدا و درک حقیقت زندگی است، و دین است که مردم را از تباهی و
مناهی و انحطاط میرهاند.

با اینحال باید دانست که وظیفه هر دین و مذهبی آن نیست که روح
بشر را با اوهام و خرافات آلوده و وجود آنها را عاطل و باطل سازد، بلکه
وظیفه دین عبارت از هدایت عقول و توجه روح بعوالم ملکوتی و معنوی و
علوی است.

وظیفه دین آنست که مردم بفهماند بشر تنها برای خوردن و خوابیدن
در این جهان خلق نشده و خوشی را نمیتوان تنها در شهوات نفسانی و
امور مادی جستجو کرد، بلکه باید معلوم سازد که انسان برای يك مقصد
عالی بوجود آمده و در حقیقت آیتی از نسخه مجموع عالم امکان است.

و دین باید تعلیم دهد این عنصر و هیئت که بنام آدم خوانده
میشود فقط آن ماده خاکی نیست که در اثر تحول و تبدیل محکوم
بفنا و نیستی شود، بلکه جوهر و نیروئی است که همیشه زنده و در حال
تکامل و تجلی و فعالیت است و هرگز مرگ و فنا وجود ندارد چنانکه
قرآن هم میگوید :

شما مردگان بودید و خدا جانانتان داد و بار دیگر میمیرانند و

باز جانانتان میدهد و باز بسوی او میروید (۱)

۱- کف تکفرون بانه و کسم امواتاً فاحیاکم به یسیرکم تم یحییکم تم انه ترجعون

آیه ۲۷ سوره بقره

و همچنین دین و خلیفه دارد که ذهن بشر را متوجه کند در پی این زندگی که توام با هزاران رنج و نامالایمات است یک حیات جاوداتی و باصفا و پر نشئه‌ای وجود دارد که انسان از راه این جهان بدان مقصد و حیات عالی و زندگی لذت بخش میرسد.

دین باید ایمان را بر پایه عقل و تمیز استوار سازد و الا از راه جبر و امر صرف، آنهم بدون ارائه دلیل عقلی، حقیقت را نمیتوان اثبات کرد و اگر عقل و دلیل مداخلت نداشته باشد اعتماد و اطمینانی بآن گونه اعتقادات نمیتوان نمود.

بالاخره دین و خلیفه دارد که با تعالیم و قوانین و نیروی معنوی، روح بشر را به حقیقت و جوهر مطلق که ذات واجب الوجود است متصل سازد و انسان را سرمست از باده و حدت و حقیقت نماید تا قوای درونی او را بیدار و بآنچه که حواس ظاهری از درکش عاجز است پی ببرد.

ولی متأسفانه امروز ادیان و مذاهب جهان از غرب و شرق تمام تغییر شکل داده و اولیای آنها نتوانسته‌اند از عهده و وظائف خود بر آیند، بلکه درست خلاف آنچه را که دین همیشه راهنمایی کرده و عمل نموده و میکنند، بهمین علت تعالیم ناقص و تظاهرات آنها کمترین تأثیری در عقاید مردم نکرده و نمیکند سهل است که موجب سستی ایمان و انحراف افرا شده است زیرا:

اولیای ادیان و پیشوایان مذاهب عالم در نتیجه تحمیل نظریات و افکار خرافی و اوهام آمیخته بتعصب، بشر را که ناگزیر از پذیرفتن قوانین تغییر ناپذیر طبیعت و تعالی و ترقی دائمی است سست کرده و چون قوای عقلی و حسی انسان بمرور زمان رو به تکامل رفته و میرود لذا با توجه بترقیات

در پیشرفت های علوم طبیعی و ریاضی دیگر او هام و خرافات را نمیتوان با عقل و حقیقت وفق دهند و علمای علم اجتماع هم راه دیگری را که موجب تألیف دین و عقل، و ایمان و علم باشد نشان نداده اند. پایه اعتقادات سست و متزلزل شده تا حدیکه بهشت یا بحقیقت و معنویت زده منکر خدا هم شده و میشوند. بنابراین پیشوایان دینی و علمای مذاهب که وظیفه دارند عنان احساسات دینی مردم را در دست گیرند باید باین حقیقت اعتراف نمایند که دیگر نوع بشر نمیتواند مانند انسان صدها سال قبل که تابع شرایط خاصی بودند بزندگی ساده و نان خالی و لباس خشن و خانه محقر و فاقد وسائل اکتفا کنند.

باین دلیل که خود پیشوایان عصر حاضر هم حتی قانع بزندگی متوسط نمیباشند، و البته حق هم همین است زیرا اصل تکامل، انسان را مجبور میسازد که بمقتضای زمان رفتار نماید و همانطوریکه از رشد جسمی و فکری يك طفل نمیتوان جلو گیری کرد از تکامل طبیعت هم غیر ممکن است بتوان جلو گرفت.

آری اگر با جبر و فشار بتوان مردم را از شنیدن و دیدن بازداشت، مسلماً نمیتوان هیچ ذیشعوری را در برابر بزرگترین مصیبت ها و شکنجه ها مجبور کرد که فکر نکند و عقل خود را بکار نیندازد و مطالب را تجزیه و تحلیل نماید.

خلاصه اینکه پیشوایان دینی امروز جهان می خواهند پوست را بجای مغز در حلقوم مردم فرو کنند ولی عقول بشر از قبول و خوردن آن چیز سقیم معذور است.

گذشته از موارد فوق الذکر چون تمام شئون زندگی امر و تحت الشعاع

امور سیاسی (کشورها) میباشد این است که موضوع روحانیت هم تابع این اصل و در جزر و مد های آن اسیر شده است و عوامل سیاسی بی گردد برای همکاری خود بی لیاقت ترین و بی تقواترین افراد را بر مسند روحانیت بنشانند تا روحانیون در اعمال و رفتار آنان سهیم و شریکان آلتی برای اغراض سیاسی آنها باشند، و چون این گونه افراد روحانی نما خود « ذات نیافته از هستی بخش » هستند و از پوست احکام دینی تغذیه کرده و از روح دین و مغز حقیقت بی خبرند لذا در نظر خردمندان و علمای واقعی و صاحبان عقول بی ارزش و ناچیزند از اینرو مردم آنها را بیاد مسخره گرفته نتیجتاً دینی که ملعبه دست این گونه پیشوایان ادیان شده مورد استهزاء عوام قرار گرفته و فساد و فحشا رواج یافته است

از آن طرف بزرگان دین و علمای حقیقی نیز بعزت بدینی با وضاع از اجتماع کناره گیری و احبانا بعزالت و گوشه نشینی خود درفته اند و بدون توجه بوظائف انسانی و وجدانی و دستورات آسمانی در صدد ارشاد و هدایت مردم نیستند و هیچ فکر نکرده و نمیکند که برای برچیدن بساط غاصبین مقام و مسند روحانیت چه وظیفه ای دارند !!!

بعقیده نویسنده کناه این طبقه که در حقیقت قوه عاقله هر کشور و همتی را تشکیل میدهد از آن فرقه بدرجات زیادتر است.

سعدی میگوید:

اگر بینی که نابینا و چاه است

تو گر خاموش بنشینی کناه است *

و باید دانست که همیشه تعولات و فرمهایی که در هر نقطه از نقاط عالم بوجود میآید همیشه بوسیله یک عده فداکار و از خود گذشته و طبقه

روشن فکر و فعال انجام شده است، زیرا چون طبقه ممتاز و اول هر کشوری از اوضاع و زندگی خود در هر شرایطی باشد راضی است لذا نمیتواند اوضاع و احوال خارج از محیط خویش را با اوضاع خود مقایسه کند تا مصائب و نواقص اجتماعات را درک کند و در رفع آن اقدام نماید، جنبش های طبقه سوم هم بجائی نمیرسد زیرا آن بضاعت معنوی و سرمایه مالی و وسائل و ابزاری که لازمه این جنبش هاست ندارند، بهمین علت هر وقت این طبقه مبارزت بقیام و اقدام کرده اند در حین عمل قاطعان طریقین که از همان طبقه مخصوص است مسیر آنها را تغییر داده و موجب انحراف شده اند.

پس تنها تحول و جنبشی که میتواند منشاء آثار مفید و شمر ثمر گردد جنبش هائیست که بدست طبقه فاضله و روشن فکر و علاقمند با اصول انسانیت انجام می گردد، و آن طبقه است که میتواند با نقشه های مفید و پروژه های صحیح به دست و متصوود عالی که مسأله اصلاح و عزاب جامعه در آن است برسد.

پس یکی از علل و جهاتی که بیشتر از سایر عوامل مؤثر است همانا تعطل و تسامح خردمندان و بزرگان دین و علمای واقعی می باشد
بهر حال تمام این نواقص و عوامل موجب شده که احسنیات ضد دینی روز بروز شدید تر و بدبینی و بیدینی زیادتر گردد.

پس شکی نیست که تمدن حقیقی ادیان در همه جای عالم در اثر سوء اعمال و سوء استعمال حسنیات و واقعیات دینی و اخلاقی دستخوش انحطاط شده و بجای اینکه پیشوایان دینی و روحانی که در حقیقت نمایندگان پیامبران و مجریان احکام آسمانی هستند روح مردم را با خالق یکتا و ایزد بی همتا نزدیک و مربوط کنند تا بشر بحقیقت ذات آفریدگار

واقف گردد بر عکس فکر افراد راصدها فرسنگ از خداوند بی مثال دور ساخته اند زیرا در نتیجه بی مایگی و عدم ایاقیت طوری خدا را معرفی کرده و جلوه داده اند که مردم گمان میکنند آفریدگار توانا و خالق جهان و عالم هستی (نعوذ بالله) مانند انسان یابست های بی جان می باشد که برای شفاعت و گرفتن حاجت پیشوایان ادیان را واسطه قرار دهند تا این خدا و بنده اش را اصلاح کنند و نتیجتاً اینکه باین سنج فکر و اعمال ناستوده شان و مقام دین را تنزل داده عقاید بشر راست نموده اند و علت هم این است که اولیای ادیان چنانکه متذکر گردیدیم بواسطه عدم بضاعت معنوی و آلودگی های شهوانی سعی کرده و میکنند که افراد و مریدان خود را چمود و بی اراده و متعصب و خشک بار آورند تا آلت و وسیله خوبی برای جلب منفعت و ارضای مقاصد مادی و شهوانی باشند.

باید دانست هیچ دین و مذهبی بنفسه مانع ترقی و تعالی و کسب فضائل معنوی و تحصیل علوم نشده است بلکه هر کدام با طرح قوانین مفید اجتماعی و اخلاقی مردم را بسوی صلاح و صواب هدایت کرده اند و همه برای بالا بردن مقام بشر و نزدیک شدن به حقیقت تأسیس گردیده است

منتهی هر یک از پیامبران بنسبت سطح افکار افراد زمان خود مأمور تبلیغ بوده اند و هر کدام به نسبتی در بالا بردن مقام انسانی و تهذیب اخلاق کوشیده اند چنانکه محمد بن عبدالله (ص) آخرین برگزیده خدا طبق آیات قرآنی بهترین دستور زندگی را ارائه داده است ولی متأسفانه مانند سایر ادیان دستخوش سیاست ها و عوامل مخربی قرار گرفته است، بهمین علت آلام و گرفتاریهای مسلمانان مشرق زمین بدرجات زیادتر از ملل کشورهای غرب می باشد، و درست است که پیشوایان دینی مسیحیت در غرب

موجب ضلالت و عطالت شده اند ولی مع الوصف بواسطه تعمیم فرهنگ و تشویق مردم بکسب علوم و صنایع و تشکیل مجالس و محافل علمی تا حدودی از ما پیشتر و گرفتاری هایشان کمتر است لکن مردم ممالک اسلامی بعلت نداشتن هدفهای اقتصادی و عدم تشویق از صنایع و علم و فضیلت همه فقیر و دچار فلاکت می باشند بطوریکه حیات اجتماعی آنها سخت بخطر افتاده و اگر بزودی در صدد چاره بر نیایند مسلماً در حوادث آینده محکوم بقنا و زوال خواهند شد.

با توجه به مراتب بالا امید میرود اولیای حقیقی ادیان و رهبران اجتماعات بشری و بزرگان علم و دانش با توجه بتعالیم عالیه پیامبران و دستورات بالغه قرآن و پیشوای بزرگ عالم اسلام که جامعترین قوانین اجتماعی و مفیدترین راهنمای زندگی و بهترین سرمشق انسانی است برای حفظ حیات افراد بشر و سعادت جهانیان سعی کنند با برنامه و نقشه های صحیح ارزش دینداری و خدا پرستی و ایمان بمبدأ و مقصد آخری، حقیقت زندگی را بمردم بفهمانند و از راه تألیف دین و عقل و ایمان و علم، سقیم را از صحیح و حقیقت را از باطل جدا کرده سوء تفاهمات و تنفری را که در اثر اوهام و خرافات ایجاد گردیده از مخیله افراد و اجتماعات خارج نمایند.



تعداد مسلمین جهان در سال ۱۳۲۳ شمسی هجری

موضوع تعداد مسلمانان جهان از مسائلیست که تاکنون کسی بطور دقیق درصدد احصاء بر نیامده و آنچه در این باره نوشته شده اکثراً فرضی تقریبی بوده است .

لکن بهترین احصائی که در سنوات اخیر بعمل آمد احصائی است که مجله رساله الاسلام (چاپ مصر - قاهره) منتشر نموده و دو سال قبل یثا در نشریه جمعیت مسلم آزاد (ایران) چاپ گردیده است . ذیلا از ظر خوانندگان میگذرانند .

صورت مسلمین پنج منطقه عالم

۴۵۶۳۸۸۱۷۴	۱- جمعیت مسلمان آسیا
۲۶۸۸۸۵۵۰	۲- " " اروپا
۱۰۷۵۴۵۲۹۴	۳- " " آفریقا
۷۹۷۰۰۰	۴- " " آمریکا
۴۳۵۰۰۰	۵- " " استرالیا
۴۱۶۷۰۸۳	۶- " " سایر نقاطی که جزو صورت نیامده است

جمع کل مسلمانان جهان = ۵۹۶۲۲۱۱۰۱ نفر

که صورت ریز آن بشرح جدولهای صفحات بعد می باشد

تعداد ملل قاره آسیا

شماره	نام کشور	تعداد
۱	افغانستان	۱۱۷۸۵۰۰۰
۲	اسرائیل	۶۶۲۰۰۰
۳	ایران	۱۸۰۰۰۰۰۰
۴	اندونزی	۸۱۰۹۲۰۰۰
۵	شوروی قسمت آسیائی	۲۸۵۰۰۰۰۰۰
۶	شرق اردن	۱۲۴۲۰۰۰
۷	پاکستان	۷۸۳۴۵۰۰۰
۸	بهرین	۱۸۹۱۰۰
۹	عربستان سعودی	۷۲۸۵۰۰۰
۱۰	چین	۱۱۸۳۰۰۰۰۰
۱۱	عراق	۶۹۳۵۰۰۰
۱۲	کویت	۱۰۰۰۰۰۰
۱۳	هندوستان	۴۴۵۰۰۰۰۰
۱۴	هندوچین	۱۵۲۵۳۰۰۰
۱۵	یمن	۵۱۰۰۰۰۰
۱۶	یونان (قاره هند)	۲۰۰۰
۱۷	برثو (شمالی)	۲۶۰۰۰۰
۱۸	ترکیه	۲۰۵۸۰۰۰۰
۱۹	فیلیپین	۴۱۲۲۳۲۴

بقیه در صفحه بعد

فقیه مسلمانان قاره آسیا

تعداد	نام کشور	شماره
۱۵۰۰۰۰	سیلان	۲۰
۳۴۵۰۰۰۰	سوریه	۲۱
۷۲۵۰۰۰	عدن	۲۲
۴۸۰۰۰	عمان	۲۳
۲۷۰۰۰	کینه شرقی	۲۴
۱۵۰۰۰	کینه غربی	۲۵
۲۵۷۰۰۰	قبرس	۲۶
۱۶۰۰۰۰	کره شمالی	۲۷
۱۶۵۰۰۰	کره جنوبی	۲۸
۸۹۵۰۰۰	لبنان	۲۹
۲۷۰۰۰۰۰	کشمیر	۳۰
۴۰۰۰۰	قطیف	۳۱
۱۲۰۰۰۰	حضر موت	۳۲
۴۵۰۰۰	قطر	۳۳
۳۵۰۰۰۰۰	ژاپون	۳۴
۵۰۰۰۰۰۰	جزیره فرمز	۳۵
۶۷۵۰	نپال	۳۶

جمع کل ۴۵۶،۳۸۸،۹۷۴

تعداد مسلمانان قاره اروپا

شماره	نام کشور	تعداد
۲۷	یونان	۱۴۵۵۰۰۰
۲۸	جبل طارق	۸۷۰۰
۲۹	فرانسه	۵۵۴۰۰۰
۴۰	جزیره مالت	۲۶۰۰
۴۱	انگلستان	۴۵۰۰۰
۴۲	آلمان غربی	۸۵۰۰
۴۳	ایتالیا	۳۰۰۰۰۰۰
۴۴	فنلاند	۸۵۰
۴۵	اسپانیا	۱۷۰۰۰۰
۴۶	یوگوسلاوی	۶۰۰۰۰۰۰
۴۷	آلبانی	۱۱۳۵۰۰۰
۴۸	بلغارستان	۸۵۰۰۰۰
۴۹	رومانی	۵۷۰۰۰
۵۰	لهستان	۱۰۰۰
۵۱	مجارستان	۴۵۹۰۰
۵۲	چکوسلوواکی	۳۵۰۰۰
۵۳	شوروی قسمت اروپا	۱۳۵۰۰۰۰۰
	جمع قاره اروپا	۲۶۸۸۸۵۵۰

تعداد مسلمانان قاره آفریقا

تعداد	نام کشور	شماره
۶۲۵۰۰۰	ارتیره	۵۴
۱۵۸۰۰۰	اتحادیه آفریقای جنوبی	۵۵
۱۳۰۸۰۰۰	آفریقای استوائی	۵۶
۷۰۰۰۰	آفریقای جنوب غربی	۵۷
۸۱۲۰۰۰۰	آفریقای غربی	۵۸
۲۹۸۶۰۰۰	ارکاندا	۵۹
۵۹۸۰۰۰۰	حبشه	۶۰
۷۲۰۰۰۰۰	سودان	۶۱
۷۵۰۰۰	صحرای مستعمره اسپانیا	۶۲
۶۹۱۳۰۰	کامرون	۶۳
۲۵۵۲۰۰۰	کنگو	۶۴
۱۹۹۲۰۰۰	صومال	۶۵
۹۹۸۰۰	زنجبار	۶۶
۲۰۷۲۰۰۰	ساحل طلا	۶۷
۵۲۰۰۰۰	سیرالیون	۶۸
۳۰۴۱۰۴	گینه	۶۹
۲۰۰۸۰۰۰	گینیا	۷۰
۱۰۷۲۰۰۰	لیبی	۷۱
۲۸۳۰۰۰۰	ماداگاسکار	۷۲
۱۰۰۰۰۰۰	سنگال	۷۳

بقیه مسلمانان قاره آفریقا

شماره	نام کشور	تعداد
۷۴	لیبری	۳۷۰۰۰۰
۷۵	مصر	۲۲۰۴۰۰۰۰
۷۶	نیجریه	۱۷۴۰۰۰۰۰
۷۷	تونس	۳۲۰۰۰۰۰
۷۸	الجزیره	۱۰۷۶۸۰۰۰
۷۹	مراکش جنوبی	۱۰۰۰۰۰۰۰
۸۰	مراکش شمالی	۱۳۰۴۰۰۰
	جمع	۱۰۷۵۴۵۲۹۴

مملعاتان قاره آمريکا

تعداد	نام کشور	شماره
۲۷۸۰۰۰	آرژانتين	۸۱
۱۱۲۰۰۰	آمریکای جنوبی	۸۲
۱۹۴۰۰۰	پاناما امریکای مرکزی	۸۳
۳۳۰۰۰	جزیره هائیتی	۸۴
۱۰۰۰	برزیل	۸۵
۲۲۰۰۰	تری پینداد و تویاجو	۸۶
۱۵۷۰۰۰	ایالات متحده امریکا و کانادا	۸۷
۷۹۷۰۰۰	جمع کل	

* * *

مملعاتان اسیانیا

تعداد	نام کشور	شماره
۴۳۵۰۰۰	کامیه استرالیا	۸۸
۴۳۵۰۰۰	جمع	

مسلمانان سایر نقاط جهان که جزو صورت سایر
مناطق عالم نبوده است

شماره	نام کشور	تعداد
۸۹	جوانلند	۵۷۰۰۰
۹۰	بریتوی (در شمال بریتو)	۳۵۰۰۰
۹۱	بولند	۱۱۰۰۰۰
۹۲	تنجایسکا	۱۴۶۳۰۰۰
۹۳	جزیره تیمور	۸۹۰۰۰
۹۴	جامبیکا	۱۰۰۰۰۰۰
۹۵	جزایر مالاریف	۱۰۰۰۰۰۰
۹۶	جزایر قمر	۱۳۴۷۵۴
۹۷	جزیره یونیون	۵۰۰۰
۹۸	رودس جنوب غربی ترکیه	۱۱۲۰۰۰
۹۹	ساراواک	۴۲۲۰۰۰
۱۰۰	جزیره سشل شرق گلنار	۴۳۰۰
۱۰۱	کامبیا	۲۱۴۵۲۹
۱۰۲	جزیره فیجی شرق دراسترالیا	۱۴۰۰۰
۱۰۳	موریتنیوس	۶۴۰۰۰
۱۰۴	مکاد	۲۵۰۰
۱۰۵	طنجه بندر آزاد در آفریقا	۱۳۰۰۰۰
۱۰۶	نیاسالند	۲۰۹۰۰۰
	جمع	۴۱۶۷۰۸۳

جمع کل مسلمین جهان = ۵۹۶۲۲۱۱۰۱

« پایان کتاب »

باینکه حقیر ناچیز در جمع آوری مطالب این کتاب خطیر با
اعتراف بعدم بضاعت بقدر استطاعت کوشش کرده است مع الوصف از
تقدیم بحضور دانشمندان و بزرگان علم شرمنده و خجلت زده است، لذا
از ارباب فضل و دانش توقع دارد برای اینکه در چاپ بعددقت بیشتری بعمل آید
حقیر را بقصور خود واقف گردانند، مزید امتنان و تشکر فراوان است
« والسلام علی من اتبع الهدی » « حسین رفیع پور »

❦ ❦ ❦

یا من الحمد له فی کل حال یرجع الامر الیه بالمثال
یا من البهجة و الهم به یا من الحجة و المنة له

❦ ❦ ❦

الهی منی موجبات النقم
و منک توارد النعم
الهی بنهتنی عن نومات الغفلات
و از عجتنی فاققت عن سکر التوہات
و جاورت بی عن اللمالی الی الاسحار
فما قمتنی مقام الاستغفار
بحق محمدآ و آلہ کبار

تهران ۳۰ آذرماه ۱۳۳۶ شمسی هجری

الشهادة

اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له وان محمداً صلى الله عليه وآله عبده ورسوله وسيد النبيين و خاتم المرسلين وان علياً امير المؤمنين وسيد الوصيين وامام افترض الله طاعته على العالمين وان الحسن والحسين و علي بن حسين و محمد بن علي و جعفر بن محمد و موسى بن جعفر و علي بن موسى و محمد بن علي و علي بن محمد و الحسن بن علي و القائم الحجّة المهدى صلوات الله عليهم ائمة المؤمنين و حجج الله على الخلق اجمعين و اشهد ان ما جاء به محمد صلى الله عليه وآله حق و اشهد ان معراج الجسماني والروحاني حق و اشهد ان الموت حق و سؤال منكر و تكفير في القبر حق و البعث حق و النشور حق و الصراط حق و الميزان حق و نظائر الكتب حق و الجنة حق و النار حق و ان الساعة آتية لا ريب فيها و ان الله سبعت من في القبور.

در خاتمه بدینوسیله از کارکنان محترم چاپخانه اقبال بخصوص آقایان عبدالمحمد نام آور۔ سید محمد خلیلی اسد اللہ جعفر متصدی و اعضاء شعبه حر و فحینی کہ در موقع چاپ این کتاب مستطاب متحمل صرف وقت و زحماتی شدہ اند تقدیر و تشکر مینمایند .

« حسین رفیع پور »

صفحه

۱۱۲

۵- حادثه ذات الرقاع

۱۱۲

۶- حادثه دومة الجندل

۱۱۲

۷- جنگ خندق

۱۱۴

۸- جنگ خیبر

۱۱۵

۹- جنگ موتة

۱۱۷

۱۰- فتح مکه

۱۱۸

۱۱- جنگ حنین

۱۱۹

۱۲- جنگ تبوک

۱۲۰

۱۳- حجة الوداع

۱۲۱

۱۴- رحلت رسول اکرم (ص)

فصل دوم

صفحه

پیغمبران کذاب

۱۲۳

۱- طلحة بن خویلد

۱۲۴

۲- مسیامه کذاب

۱۲۶

۳- اسود عیسی ذوالنخمار

۱۲۸

۴- همسران پیغمبر اسلام

۱۳۴

۵- تعداد فرزندان محمد (ص)

۱۳۶

۶- هفت بار خطر مرگ برای محمد (ص)

۱۴۰

۷- تفسیرات قرآن

۱۴۷

۸- محکمات و تشابهات قرآن

۱۵۲

۹- چند نمونه از محکمات کلام الله

۱۵۵

۱۰- هفت داستان قرآن

فصل سوم

اتهامات مغرضین بمحمد (ص)

در مورد معراج - شق القمر - تعدد زوجات

صفحه	
۱۵۸	۱- اتهامات مغرضین نسبت بمحمد (ص)
۱۶۱	۲- جواب اول
۱۶۹	۳- موضوع معجزات معراج و شق القمر
۱۷۱	۴- نظر مفسرین در مورد معراج
۱۷۷	۵- نظر نویسندگان در مورد معراج
۱۸۲	۶- شق القمر
۱۸۵	۷- نظر نویسندگان مغرض در مورد شق القمر
۱۸۶	۸- اتهام جنگ و خونریزی برای بسط دین اسلام
۱۹۲	۹- اتهام در مورد ظالمانه بودن بعضی از قوانین اسلام
۲۰۰	۱۰- اتهام شهوترانی و ضعف نفس بمحمد (ص)
۲۰۵	۱۱- تعدد زوجات و اتهام تزویج شهوت وانی
۲۱۱	۱۲- خصوصیات و سرمایه های اخلاقی محمد (ص)
۲۱۹	۱۳- دین چه وظایفی دارد
۲۲۸	۱۴- تعداد مسلمانان جهان
۲۳۶	۱۵- پایان کتاب
۲۳۷	۱۶- الشهادة